

نام کتاب: ولایت علی (ع) در قرآن کریم و سنت پیامبر (ص)

پدیدآور: عسکری، مرتضی

تاریخ وفات پدیدآور: ۱۴۲۸ ه. ق

موضوع: شیعه امامیه، دفاعیه ها و ردیه ها

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: دانشکده اصول دین

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۳۸۹ ه. ش

نوبت چاپ: هشتم

ص: ۷

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم انبيائه محمد و اله الطاهرين و السلام على ازواجه امهات المؤمنين و اصحابه المنتجبين الميامين.

و بعد در پاسخ به جزوهای که آقای ابو سلمان عبد المنعم بلوچ بنام آقای ابو عمر محمد باقر سجودی نشر نموده‌اند و آن جزوه را

«از علمای شیعه پرسید چرا نام علی در قرآن نیست» عنوان فرموده‌اند در ابتدا گراور چند صفحه از آن نوشتار را می‌آوریم سپس پاسخ به آنها بحوله تعالی می‌پردازیم.

مرتضی العسکری

ربیع الثانی ۱۴۲۲ هـ -

ص: ۸

رونوشت از مقدمه جزوه و نامه عالم سنی شیخ ابو سلمان عبد المنعم بلوچ:

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و سلام و درود بر رسول خدا و آل و اصحاب او

اهل تشيع هر روز سه بار در اذان با صدای بلند و بر ملا میگویند:

«اشهد ان علیاً ولی الله»

«اشهد ان علیاً حجة الله»

و مدعی هستند که اذان آنها از طرف خدا و اذان

اسلام است.

وقتی که این کتاب را مطالعه میکنید نکته بالا را همواره به خاطر داشته باشید.

توجه به این نکته کمک شایانی به کشف حقیقت میکند.

ص: ۹

و در صفحه آخر جزوه آمده است:

«این کتاب را بخوانید»

(این کتاب کوچک حاوی گفتاری بزرگ است از یک طرف یکی از معجزات جاوید قرآن کریم را بیان میکند از سوی دیگر ناتوانی و بیسوادی و عجز دانشمندان شیعه را نشان میدهد.

امامت نزد اهل تشیع از اصول دین بلکه اصل سوم دین به شمار میرود ولی در مقابل این اهمیتی که برای آن قائلند هیچ ذکری ولو اندک در قرآن از امامت نشده و این در حالی است که قرآن از مستحبات و فروعات دین صحبت میکند و علمای بزرگ شیعه منجمله «آیت الله خمینی» عاجزند علت نادیده گرفته شدن این مسئله در قرآن را به پیروان خود بیان بکنند و جواب این سؤال را بدهند که چرا قرآن کریم از امامت صحبتی نمیکند؟!)

لطف کتاب در این است که نویسنده ایرانی و خود اول، شیعه مذهب بود و همه فامیل او تا اکنون شیعه‌اند و حتی ۳ سال در مدارس تهران تعلیمات دینی و امور تربیتی را تدریس میکرده و آخرین

ص: ۱۰

شغل او مدیریت مدرسه راهنمایی سلمان فارسی در میدان محسنی تهران بوده است!

اما الله جلّ جلاله او را هدایت کرد و مذهب باطل را ترک و به اهل سنت و جماعت پیوست و برای عقیده خود مجبور به هجرت از ایران شد.

این کتاب کوشش مبارکی است برای هدایت ایرانیانی که هنوز از باطل بودن مذهب خود بیخبرند و بر هر شیعه لازم است این کتاب را مطالعه کند و مطالعه آنرا به سنیها نیز توصیه میکنم. این کتاب را بخوانید».

ابو سلمان عبد المنعم بلوچ)

و در صفحه ششم آمده است:

«و چنان که قبلاً گفتیم شیعه و سنی در هر چیزی که مربوط به حدیث است با یکدیگر اختلاف دارند اما در قرآن هیچ اختلافی ندارند حالا ما چون آن پسر باهوش تاجر باید به کمک قرآن که در آن اختلافی نیست احادیث صحیح را از احادیث باطل تشخیص دهیم و خادم اصلی را پیدا کنیم ما یک نشانه داریم یک نشانه پاک، حالا ما میتوانیم حرفهایی را که به محمد صلی الله علیه و سلم

ص: ۱۱

نسبت داده شده را با ترازو و محک قرآن بسنجیم و راست را از دروغ تشخیص دهیم.

بیایید قرآن را بخوانیم و ببینیم در باره علی رضی الله عنه چه میگوید در باره کسی که اساس و پایه مذهب شیعه بر او بنا شده و میگویند او جانشین رسمی پیامبر خاتم و برگزیده از طرف خدا است چند آیه دارد؟! در حدیث البته هزاران سخن به نفع علی و امامت او از طریق علما شیعه روایت شده و دهها حدیث بر ضد ادعای شیعه از طرف اهل سنت روایت شده پس حدیث در مرحله اول درد ما را دوا نمیکند علاج در قرآن است بیایید ببینیم که آیا قرآن از علی سخن میگوید از امامت صحبتی میکند در باره حسن و حسین و مهدی حرف میزند؟ این ما و این قرآن».

و در صفحه نهم آمده است:

«اولاً: اگر به فرض که حرف تو درست باشد در آن صورت همان ایرادی که بر ما میگیرید بر مهدی تو وارد است زیرا به خیال تو محمد صلی الله علیه و سلم ۱۲ امام را جانشین خود معرفی

ص: ۱۲

کرد. علی شهید گشت حسن جانشین شد بعد از حضرت حسن، حسین جانشین شد تا مهدی اما شما مهدی را ۱۲۰۰ سال پیش غیب کردید و کارخانه اسلام را بدون جانشین رها کردید و حالا در روی کره زمین هیچ کس نمیتواند ادعا کند که من از طرف خدا رهبر مردم هستم خوب چرا این کار مهدی را عاقلانه میدانید و کار محمد صلی الله علی و سلم را دور از خرد میشمارید؟»

و نیز در پایان جزوه «ص ۴۲» چنین آمده است: «حرف آخر

من از پدر و مادری شیعه مذهب زاده شده و در کودکی و جوانی بر آن مذهب بودم و در پای منبر علمای شیعه، فراوان نشستم و کتب زیادی از اهل تشیع را مطالعه کردم تا آنکه خدا مرا به برکت قرآن هدایت کرد و مذهب شیعه را رها کردم با توجه به این آشنایی به مذهب شیعه ترسم از این است برخی از علمای شیعه وقتی در مقابل سؤال ما و رسوایی عالم خود- خمینی- راه چاره را بسته دیدند دست به دامان تهیه تهمت بزنند و بگویند در کتاب کشف الاسرار آن چیزها نیست یا حتی ممکن است

ص: ۱۳

چاپهای قدیمی کتاب را جمع کنند و از سر نو بنویسند ما مطمئنیم آنها بهتر از خمینی نمیتوانند به این سؤال جواب دهند ولو آنکه کتاب کشف الاسرار را صد بار هم بازنویسی کنند ولی با این طرفند، ما را متهم به دروغگویی خواهند کرد تا مردم را از موضوع اصلی دور کنند و چند صباحی دیگر در گمراهی نگهدارند.

ما از خواننده میخواهیم اگر از آنها چنین حلیهای دیدند از موضوع اصلی دور نشوند و مصرانه جواب این سؤال را از آنها بخواهند.

چرا نام حضرت علی در قرآن نیست؟

چرا موضوع امامت در قرآن مطرح نیست؟

پایان مطالب برگزیده از جزوه مورد نقد.

ص: ۱۵

پاسخ به گفتارهای آقای بلوچ

در این نوشتار چند موضوع مطرح شده است که میبایست بررسی شود:

موضوع اول: ابو عمر محمد باقر سجودی جوانی شیعه بوده است و اکنون سنی شده است.

موضوع دوم: ایشان جزوهای نشر کرده و در آن جزوه دو امر ذیل را مطرح نموده است:

گفتار اول

در صفحه هشتم آمده است

الف. از علمای شیعه پرسید چرا نام حضرت علی در قرآن نیست؟

و آن جزوه را به همین نام نشر نموده است.

و در صفحه پشت جلد آمده

اهل تشیع هر روز سه بار در اذان با صدای بلند و بر ملا میگویند: «شهد ان علیاً ولی الله» «شهد ان علیاً حجة الله» و مدعی هستند که اذان آنها را طرف خدا و اذان اسلام است.

ص: ۱۶

ب. در صفحه هفتم جزوه آمده است:

(ذکری از امامت و امامت حضرت علی (ع) در قرآن نیست)

گفتار دوم:

در صفحه نهم آمده است

الف: - «جانشین پیامبر (۱۲ امام) ایراد بر شما وارد است که میگویید: پیامبر علی را جانشین خود کرد و پس از او یازده فرزندش.»

ب: - «شما مهدی را ۱۲۰۰ سال پیش غیب کردید و کارخانه اسلام را بدون جانشین رها کردید و حالا در روی کره زمین هیچ کس نمیتواند ادعا کند که من از طرف خدا رهبر مردم هستم.»

ص: ۱۷

گفتار سوم:

در صفحه هفتم آمده است

میگویم اگر به راستی حضرت علی جانشین پیغمبر میبود اگر امامت از اصول دین باشد اگر علی معصوم و از ابراهیم بالاتر باشد و بالاخره اگر ائمه مصدر قانونگذاری در اسلام باشند.

ص: ۱۹

موضوع اول: سنی شدن یک شیعه

ابو عمر محمد باقر سجودی جوانی شیعه بوده است و اکنون سنی شده است.

پاسخ به گفتارهایی که ابو سلمان عبد المنعم بلوچ به یک جوان بی تجربه شیعه نسبت داده‌اند.

جناب آقای ابو سلمان عبد المنعم بلوچ

اینکه نوشته‌اید: جوان بی تجربه شیعه‌ای در ایران گفته است: من شیعه بودم و سنی شده‌ام در پاسخ به این گفتار شما می‌گوییم:

اولاً- آیا این جوان به یک عالم شیعه مراجعه کرده! و پاسخ کافی نشنیده است؟.

ثانیاً- چنانچه شما به کار و گفتار این جوان بی تجربه استناد می‌نمایید در مقابله با این امر می‌گوییم: بسیاری از علماء و استادان دانشگاه‌های مصر و سودان و مغرب و الجزایر و دیگر کشورها با خواندن کتاب‌های این بنده ضعیف خدا شیعه شده‌اند و نامه‌ها به این جانب نوشته‌اند^۱ که در اینجا به حوله تعالی چند نمونه از آن می‌آوریم.

ص: ۲۰

۱- از کشور مغرب

ص: ۲۱

ترجمه نامه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس پروردگار جهانیان و آفریدگار همه هستی و آدمیان و درود و ستایش بر سرور محمد و خاندان پاک و پاکیزه‌اش و بر همه اصحاب و پیروان نیکوکار ایشان تا روز بازپسین باد.

و سپس درود و سلام بر سرورمان شیخ الاسلام «مرتضی عسکری» با رحمت و برکات خداوندی بر او باد.

من در گذشته از جمله کسانی بودم که با حساسیت و توهم و تنفر و انزجار از کلمه (شیعه) بار آمده از ایشان گریزان بودم، و همه افکارم را این نغمه شوم طوطی صفتانه پر کرده بود که شیعه فرقه‌ای است گمراه، قرآن را تحریف کرده،

^۱ (۱). خود این داستان سبب شد که ان شاء الله تعالی این نامه‌ها را علی حده چاپ و نشر کنیم.

نامداران و برجسته‌گان صحابه پیامبر خاتم را بر تزویر و بهتان متهم میکنند، و اراجیف و چرندیاتی را به هم میافند که به خاطر هیچ آفریده‌ای نمیرسد و با هیچ حسابی درست در نیاید!

به جای همه اینها کافی است بگویم که با کمال تأسف کتاب «احسان الهی» را بنام «الشیعۃ و السنة» مطالعه کرده و باورم شده بود که گفتار این مرد محکمترین دلایل، و سخنانش سرآمد همه سخنان میباشد. تا اینکه خدای تعالی خواست بطور تصادفی به کتاب شگفتی

ص: ۲۲

آفرین و تحسین برانگیز شما - معالم المدرستین - جلد اول دست یابم که با دقت و حوصله‌ای خاص نوشته‌های آنرا تا به آخر از نظر گذرانیدم. اینک از اعماق وجودم فریاد سپاس بر میآورم که «خدایت زنده بدارد ای بزرگ مرد!».

سوگند به خدای علیّ عظیم که من اکنون عاشق و دوستدار اهل بیت و شیعیان ایشانم. نام و یاد آنها را فریاد کرده، و به اهدافشان ارج مینهم و از خدا میخواهم که ما را در روز قیامت با آنان محشور گرداند.

سرور من اکنون اجازه دهید جسارت کرده و از شما بخواهم مرا در زمره شاگردان خود بپذیرید زیرا شما تنها از آن خودتان نیستید، بلکه به همه دوست دارانتان تعلق دارید. والسلام

الدار البیضاء - المغرب

(امضاء محفوظ)

ص: ۲۳

۲- از کشور مصر:

أ- از محقق تاریخ

ص: ۲۴

ترجمه نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

علامه بزرگوار آقای سید مرتضی عسکری - دام ظلّه - درود و رحمت و برکات الهی نثاران باد.

این سخن را برای شما ارسال میکنم و امید دارم در حالی به دست شما رسد که در صحت کامل باشید و با نشاطی کامل در خدمت آل البيت فعالیت خود را داشته باشید. فوت آیت الله محمد مهدی شمس الدین را به شما تعزیت گفته که خدایش او را بیامرزد و با محمد و آل محمد و کسانی که در راه آناناند محشورش فرماید. خداوند توفیقم داد تا کتاب

ارزشمند «معالم المدرستین» شما را بخوانم همچنان که وصف کتاب دیگر شما «عبد الله بن سبأ» را هم زیاد شنیده‌ام و همچنین کتاب «صد و پنجاه صحابی ساختگی» شما را حقیقتی را لازم است معروض محضرتان دارم که کتاب «معالم المدرستین» شما در تشیع من سهم وافری داشت همچنان که در اعتقاد افراد زیادی از مصریان به مکتب اهل البیت سهم دارد. و همچنین مطالبی که از کتابهای دوم و سوم شما را استفاده کردم پایگاه اعتقادی ما را محکم نمود که مرتب از جانب دشمنان به سبب این اتهام که تشیع به عبد الله بن سبأ منسوب است مورد طعن و ایراد واقع میشدیم.

ص: ۲۵

خداوند عمرتان را دوام بخشد.

حضرت علامه

به من اجازه دهید تا جرأت پیدا کنم و از شما درخواست کنم که:

۱- دو نسخه از کتاب «عبد الله بن سبأ» برایم مرحمت کنید واقع را بخواهید یک نسخه را برای ... استاد تاریخ در دانشگاه «عین شمس» می‌خواهیم.

این دانشگاه یکی از بزرگترین دانشگاههای مصر میباشد. این استاد در باره عبد الله بن سبأ چند جلسه بحث داشته به همان نتیجه‌ای که شما رسیده‌اید دست یافته است. لذا خواستم ایشان با بحثی که شما فرموده‌اید آشنا شود.

۲- کتاب دیگرتان «صد و پنجاه صحابی ساختگی»

۳- درخواست دارم این کتابها را به امضاء شریف خود زینت بخشید سخنم را به این سخن تمام میکنم که از حضرت عالی درخواست کنم ما را مشمول دعای صالح خود گردانید.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(امضاء محفوظ)

ص: ۲۶

ب- از یک مؤسسه فرهنگی

ص: ۲۷

ترجمه نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای بزرگوار سید مرتضی عسکری

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اگر برای ما این برتری باشد که در راه مکتب اهل بیت میکوشیم چنان که حضرت عالی میفرمایید پس برای شخصیتی چون شما برتری روشن کردن راه درست در پیش روی ما و میلیونها انسانی که به راه راست هدایت یافتهاند میباشد و این به خاطر کتابهای ارزشمند شما است که از چشمان خواننده راهی به عقل او باز میکند که هر مخالفی را وامیدارد تا در دریافتهای خود تجدید نظر کند و به اسلام واقعی توجه نماید.

خدا به شما بهترین خیر و پاداش را نصیب فرماید و عمر شما را برای ما طولانی گرداند تا باران رحمت دانش شما بر هدایت یافتگان به مکتب اهل بیت بیارد و مردم با دین درست آشنا شوند.

امضاء محفوظ

ص: ۲۸

ج- نامه مرحوم سعید ایوب

ص: ۲۹

ترجمه نامه

بسمه تعالی

پیشگاه مقدس دانشمند گرانمایه، علامه سید مرتضی عسکری سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

این نامه را به خدمتتان مینویسم تا سپاس قلبی خودم را از اقداماتان در گشودن چنین راه جالب و زیبایی در مسیر بحث و تحقیق علمی به خدمتتان تقدیم دارم. راهی که چه بسیار اشخاص جستجوگر حقیقت را با موانعی روبرو میکند که خواب را از چشم، و افکار را مغشوش، و دل را چرکین میسازد.

سرور من! من عمری را در پی کسب حقیقت، و شناخت برخی از ریزهکاریها و دقایق اموری بودم که در پرتو آن بتوان مردم را به راه خدا کشانید، و در این مسیر عمر گرانمایه را در مطالعه کتابهای تاریخ به باد دادم، تا شاید مختصات آنهایی که چراغ هدایت را پیشاروی مردمان میدارند بشناسم، ولی با کمال تأسف در بیشتر آنها چیزی را که مایه اطمینان خاطر و پسند عقل، و آرامش بخش دل باشد نیافتم.

اما بر عکس خود را در برابر جرائم متعددی یافتم که به کمتر ای

ص: ۳۰

شصت سال بعد از وفات پیامبر خدا (ص) به وقوع پیوسته است! من در برابر این همه جرائم خود را حیرت زده در برابر نصوصی یافتیم که دست تعدی و تجاوز حذف و اضافه، تغییر و تبدیل، چهره واقعی آنها را مسخ کرده است. و بالاخره در این سیر و گذار و پرس و جوهائیم به کتابهای شما، و سرآمد همه آنها کتاب «معالم المدرستین، و عبد الله بن سبأ، و احادیث امّ المؤمنین عایشه» و غیره دست یافتیم، کتابهایی که پیشاروی خواهان حق و حقیقت مطالب را میشکافد، تا راه رسیدن به آن، برایش آسان و میسر گردد. این جا بود که کتابهای شما، حقایقی را که در کوره راههای دراز و پر دردسر مباحث در پی آن بودم، برایم روشن و آشکار گردانید، و لطف خداوندی در این مورد بر من بسیار عظیم و بزرگ است. من خود را در دایرهای یافتیم که جز آب صاف و پاک چیز دیگری در آن وجود نداشت، اما به خاطر ورود ما در این دایره «تشیع» انواع شکنجهها متوجه ما گردید، انسان که داغ بر پوست بدن ما گذاردن، اما با این همه ما چنین داغی را به جان پذیرا شدیم، و خداوند بر همه که خواهد تواناست.^۲

سرور من! با این که حق را یافته‌ایم، اما غم و اندوه ما هنوز پایان نیافته، زیرا که ما بر دوشهای خود ناراحتیهای کسانی را که در نیمه‌های

ص: ۳۱

راه و به دنبال حقیقتند احساس میکنیم. چه آنها کتابهای مختلفی را در اختیار ندارند تا حق را بیابند و روزنهای را که در جهان بحث و تحقیق و تفکر در پرتو آن بگردش درآیند، در حالی که مؤسّسات فراوان مختلفی وجود دارند که پیشا روی راه حق و حقیقت قرار گرفته مانع آن میشوند که تا در ژرفای اَمّت نفوذ کند. و از آن جا که رفتار چنان مؤسّساتی را جز با علم به مثل همسنگ با آن نمیتوان پاسخ گفت، امید وارم که شما سنگ بنای یک مؤسّسه بزرگ اسلامی را بدست خود بگذارید، تا اندیشمندان به گرد آن درآیند، و تحقیقات خود را در آنجا عرضه کنند و کتابهای مورد نیاز خود را نیز از آنجا به عاریه بگیرند، و علاوه بر آن، فرزندان این اَمّت را علوم سودمند بیاموزد، تا سعادت دنیایشان را همپای کمال اخروی آنها تأمین کرده باشد.

سرور من! من میدانم که خواسته‌هایم در این حد بر شما سخت سنگین است، اما معذوریم که شما پدر ما، و استاد و راهنمای ما در راه جستجوی حقیقت میباشید و پدر را شیرینتر از آن نیست که خواسته‌های پاره جگر و شاگردانش را برآورده سازد. با توجه به اینکه ما اطلاع یافته‌ایم که شما پیش از این، دانشکده اصول الدین را به خاطر تعلیم عقاید و علوم قرآنی در بغداد تأسیس کرده، همچنین دانشکده فقه را برای تدریس فقه مکتب اهل البیت (علیهم السلام).

این است که ما نیز آرزومندیم که چنین مرکزی در محلی باشد که صاحب نظران در آنجا با خیالی آرام بکار پردازند و هدف تیرهای

ص: ۳۲

^۲ (۱). این دانشمند اندیشمند اسلامی پس از شیعه شدن دو سال در زندانها شکنجه دیده است و در تشیع پایدار مانده است و این گفتار اشاره به آن است.

تهمت دشمنان هم قرار نگیرند، جایی که آنها را به مزدوری بیگانگان متهم نسازند، اتهاماتی که به ناروا و از راه دشمنی و جلوگیری از راه خدا بر سران و پیشوایان ما وارد ساخته‌اند، و بهتر آن می‌بینیم که به خاطر نزدیکی آن به کشور ما، بیروت باشد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سعید ایوب

نویسنده و مفکر اسلامی

قاهره - حدائق القبه - شارع جمیل عبد اللطیف / ۳

ص: ۳۳

موضوع دوم: بحث امامت و مهدویت

آقای ابو سلمان بلوچ بنام ابو عمر سجودی جزوهای نشر کرده‌اند و در آن جزوه دو گفتار ذیل را مطرح نموده‌اند:

گفتار اول در اول جزوه آمده است

از علمای شیعه پرسید چرا نام حضرت علی در قرآن نیست؟

در صفحه پایان این جزوه آمده است: چرا موضوع امامت در قرآن مطرح نیست؟

و نیز در اول جزوه آمده است در حدیث البته هزاران سخن به نفع علی و امامت او از طریق علما شیعه روایت شده و دهها حدیث بر ضد ادّعای شیعه از طرف اهل سنت روایت شده، پس حدیث در مرحله اول درد ما را دوا نمیکند علاج در قرآن است ...

ص: ۳۴

در ابتدای این بحث معنی امامت را بررسی مینماییم سپس به حوله تعالی پاسخ این سؤال را بیان مینماییم:

امامت در کتاب خدا و سنت پیامبر

امام در لغت عرب به معنی پیشوا میباشد و هیچ جامعه بشری نمیتواند بی پیشوا باشد، بنابر این میبایست درباره این بحث شود که پیشوایان جامعههای بشری را چه کسی باید تعیین کند؟ باری تعالی یا خود جامعههای بشری؟!

در این باره خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم میفرماید:

وَإِذْ أَيْنَأَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۳ یعنی «وآن هنگامیکه پروردگار ابراهیم را به کلماتی فرمایشاتی آزمود حضرت ابراهیم از عهده آن آزمایشها برآمد خداوند به او فرمود من تورا پیشوا و امام مردم قرار دادم ابراهیم عرض کرد: از آن فرزندان و دودمان من از این پیمان (پیشوای) بهرهای میرسد؟

خداوند در پاسخ حضرت ابراهیم چنین فرمود: «پیمان من به ظالمان و به ستمکاران نمیرسد»

بنابراین فرمایش پروردگار؛ خداوند برای مردم امام معین فرموده؛ و آن امام باید از گناه معصوم باشد و آن نیز امامی که خداوند

ص: ۳۵

برای مردم تعیین میکند گاه رسول صاحب شریعت است مانند حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم و گاه وصی آن پیامبران صاحب شرایع میباشند مانند سام فرزند نوح و الیسع وصی حضرت موسی و قبل از آنها هبه الله یا شیبث وصی حضرت آدم که نام بعضی از آنها در قرآن آمده و بعضی نامشان در قرآن نیامده است و ذکر نشدن نام وصی در قرآن دلالت بر وصی نبودن او نمیباشد. آنچه لازم است این است که هر پیامبری وصی بعد از خود را به پیروان خود معرفی میکند، که به روشنی وصی پیامبر خاتم در قرآن کریم و سنت پیامبر هم بیان شده است.

پس از بیان مقدمه فوق الذکر در پاسخ به سؤال (چرا موضوع امامت در قرآن مطرح نیست) میردازیم.

در پاسخ به این سؤال نیازمند بیان دو پیشگفتار ذیل هستیم:

پیشگفتار اول: قرآن و سنت پیامبر مکمل یکدیگرند

ریشه تمامی اصول عقاید و احکام، و دیگر معارف و علوم اسلامی در قرآن است، و شرح و تفسیر، و شکل و نحوه عمل به آن در قالب گفتار و رفتار پیامبر خاتم اسلام مشخص و معین گردیده که به آن حدیث و سیره رسول اکرم میگویند. از این رو است که خداوند

ص: ۳۶

فرمانبرداری از پیامبرش را همانند اطاعت از خود دانسته و فرموده است:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ* وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ*

«فرمان بردار خدا و رسولش باشید».

او سربپچی از فرمان پیامبر خاتم را به منزله سربپچی از دستورات خود دانسته و فرموده است:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ^۴

فَإِنْ عَصَاكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ^۵.

«و هر کس از فرمان خدا و پیامبرش سر به پیچد، او را آتش جهنم پاداش است».

«و در برابر مقررات و فرامینی که خدا و پیغمبرش وضع کرده‌اند،

اختیار را از مؤمنین سلب کرده و فرموده است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا^۶

هیچ مرد و زن مؤمنی را اجازه‌ای نیست هنگامی که خدا

ص: ۳۷

و پیغمبرش امری را مقرر داشتند، در کارشان خود سر باشند، و هر کس از فرمان خدا و رسولش سر به پیچد، بی شک به گمراهی آشکاری افتاده است.

خداوند پیامبر خاتم را در گفتار و رفتارش حجت خود بر خلق قرار داده، او را پ- یشوای ام- ت ت- عیین، و م- قرر داش- ته اس- ت تا از او پ- پیروی کنند، همج- نان ک- ه میفرماید:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۷

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خود داری بنماید»

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي ...^۸

«بگو، اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید».

و در جای دیگر میفرماید:

^۴ (۱). سور جن، آی ۲۳، و نیز سور نساء، آی ۱۴، و سور احزاب، آی ۳۶

^۵ (۲). سور شعراء، آی ۲۱۶

^۶ (۳). سور احزاب؛ آی ۳۶.

^۷ (۱). سور الحشر / ۷

^۸ (۲). سور آل عمران، آی ۳۱

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^۹

«بی شک پیامبر خدا (ص) نمونه و الگوی نیکویی برای شما است».

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ^{۱۰}

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمیگوید آنچه میگوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».

ص: ۳۸

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^{۱۱}

و اگر چیزی را به دروغ به ما نسبت دهد، دست راستش را میگیریم. سپس رگ حیاتش را قطع میکنیم.

پیشگفتار دوم: خبر دادن پیامبر خاتم ص از کسانی که خواهند آمد و خواهند

گفت تنها از قرآن برای ما بگویند و اصولاً به حدیث پیامبر اعتنا نمیکنند.

آنچه در گفتار اول گذشت همه کلام خدا در این باره بود «حجیت گفتار و رفتار پیامبر در کنار قرآن»

پیامبر اسلام نیز سخنانی در همین زمینه فرمودند که به برخی از آنها که در کتابهای (صحاح و معتبر) مکتب خلفا آمده است بشرح زیر بیان میکنیم:

ص: ۳۹

۱- در «سنن» ترمذی،

و ابن ماجه، و دارمی، و «مسند» احمد، و همچنین «سنن» ابو داود در باب «لزوم السنّة، از کتاب السنّة» چنین آمده است:

از «مقدم بن معدی کرب»^{۱۲} روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمود:

^۹ (۳). سوره احزاب، آی ۲۱

^{۱۰} (۴). سوره نجم، آی ۳-۴.

^{۱۱} (۱). سوره الحاقه، آی ۴۴-۴۶.

این را بدانید که بر من قرآن نازل شده و به همراه آن همانندش سنت، آگاه باشید که دور نیست مردی که شکمش سیر شده راحت بر جایگاه خود تکیه داده بگوید: تنها قرآن را دریابید، و هر چه را که در آن حلال دیدید حلالش بدانید و آنچه را که حرام یافتید حرام و ناروایش بشمارید.

در «سنن» ترمذی حدیث مزبور چنین ادامه مییابد:

در حالی که بی گمان هر چه را که رسول خدا (ص) حرام کرده است، مثل آنست که خدا حرام فرموده است.

در مسند ابن ماجه آخر کلام فوق چنین آمده است:

ص: ۴۰

همانند حرام خدا است.

در «مسند» احمد بن حنبل از مقدم بن معدی کرب روایت شده است که:

رسول خدا در جنگ خیبر چیزهایی را حرام کرده سپس فرمود: دور نیست که بعضی از شما در مقام تکذیب من برآمده در حالی که راحت بر بالش خود تکیه داده است حدیث مرا بر او بخواند و او بگوید: میان ما و شما کتاب خدا وجود دارد، آنچه را که در آن حلال یافتیم روایش خواهیم دانست، و هر چه را که حرام دیدیم حرامش خواهیم شمرد.

آگاه باشید که آنچه را که پیامبر خدا (ص) حرام کرده، مثل این است که خدا حرام فرموده است.

۲- در «سنن» ترمذی، و ابن ماجه، و «مسند» احمد، و نیز «سنن» ابو داود از قول «عبید الله بن ابی رافع»^{۱۲} از پدرش آمده است که رسول خدا فرمود:

آگاه باشید، نبینم یکی از شما را خوش بر مسند خویش تکیه

ص: ۴۱

داده، امری را که من به انجام آن دستور داده یا از آن نهی فرمودهام بر او عرضه کنند و او بگوید: نمیدانم! من آنچه را که در کتاب خدا ببینم عمل میکنم!!

جمله آخر حدیث بالا در «مسند» احمد چنین آمده است:

^{۱۲} (۱). مقدم بن معدی کرب کندی، به همراه دیگر نمایندگان کنده به خدمت رسول خدا رسیده است. مقدم ۴۷ حدیث از رسول خدا روایت کرده که تمامی آن ها را اصحاب صحاح و سنن، به جز مسلم نقل کرده اند. مقدم در سرزمین شام در سال ۸۷ هجری و به سن ۹۱ سالگی بدرود حیات گفته است. اسدالغایه (۴/ ۴۱۱)، «جوامع السیره» ص ۲۸۰، «تقریب التهذیب» (۲/ ۲۷۲).

^{۱۳} (۱). عبید الله ابو رافع فرزند «ابو رفیع» آزاد کرد رسول خدا است. عبید الله کتابت دیوان امیر المؤمنین* را به عهده داشت. او از ثقاف محدثین طبق سوم به حساب میآید و احادیث او را تمام نویسندگان کتابهای حدیث ثبت کردهاند. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۳۲، شمار ۱۴۴۱.

من این را در کتاب خدا ندیده‌ام!!

۲- در «سنن» ابی داود،

«کتاب خراج باب تعشیر اهل ذمه» از قول «عرباض بن ساریه»^{۱۴} آمده است که گفت:

ما با پیامبر خاتم وارد خیبر شدیم، در حالی که چند نفر از اصحاب، رسول خدا را همراهی میکردند، رئیس خیبریان که مردی سخت خشن و عصبانی به نظر میرسید قدم پیش گذاشت و گستاخانه به رسول خدا گفت:

ای محمد! این درست است که حیوانات ما را بکشید، و میوههای ما را بخورید و زنان ما را آزار برسانید؟!

پیامبر خدا (ص) از این موضوع سخت خشمگین شد، پس

ص: ۴۲

روی به «عبد الرحمن عوف» کرده فرمود:

بر اسب سوار شو، و در میان مردم فریاد برآور که «بهشت جز به مؤمنان روا نباشد» و بگو که مردم برای ادای نماز جمع شوند. عرباض میگوید:

مردم از گوشه و کنار برای ادای نماز و شنیدن سخنان پیامبر خاتم جمع شدند و با رسول خدا نماز گزارند. سپس پیامبر خدا (ص) برخاست و چنین فرمود: آیا بعضی از شما، در حالی که راحت بر بالش خود تکیه داده است میپندارد که خداوند چیزی را که حرام نکرده است، مگر آنچه را که در قرآن است؟!

آگاه باشید که من شما را پند داده و به انجام اموری امر، و از کارهایی نهی کرده‌ام که همه آنها به منزله قرآن است یا بیشتر از آن (اهمیت داشته لازم الاجراست) خداوند برای شما حلال نکرده است که بدون اجازه و موافقت اهل کتاب به خانه آنها وارد شوید، یا زنانشان را آزار رسانید، و یا از میوههایشان بخورید، وقتی که آنها آنچه را که بر عهده داشته‌اند انجام داده باشند.

ص: ۴۳

۳- در مسند احمد بن حنبل

از قول ابو هریره^{۱۵} آمده است که رسول خدا (ص) فرمود:

^{۱۴} (۱) ابو نجیح، عرباض بن ساری سلمی، از رسول خدا ۳۱ حدیث روایت کرده و اصحاب صحاح به جز «بخاری و مسلم» هم آنها را نقل کرده‌اند.
عرباض در سال ۵۷ هجری یافت ابن زبیر رخت از جهان بر بسته است. «اسد الغابه» ۳/ ۳۹۹. «جوامع السیره» ص ۲۸۱، «تقریب التهذیب» ۲/ ۱۷.

نه بینم یکی از شما را که چون حدیث و سخن مرا بر او عرض نمایند، او راحت بر جایگاه خود تکیه داده بگوید: در این مورد از قرآن برایم بخوانید!!

در مقدمه «سنن» دارمی از حسان بن ثابت انصاری^{۱۶} روایت

ص: ۴۴

شده است که گفت:

«كَانَ جَبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِالسُّنَّةِ، كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ»

همانطور که جبرئیل قرآن را بر پیامبر خاتم نازل میکرد، سنت را هم بر آن حضرت فرود میآورد.

این موارد نمونههایی از آیات قرآن و احادیث نبوی است که مسلمین را امر به تبعیت از رسول خدا و سنت پاکش و نموده از مخالفت با آن حضرت نهی مینماید، و کسانی را که به دلیل تمسک به قرآن، سنت را زیر پا گذاشته و به آن اعتنائی نمیکند شدیداً سرزنش کرده و مورد عتاب خود قرار میدهد.

گذشته از اینها، اساساً نمیتوان اسلام را تنها از خلال آیات قرآن، و بدون مراجعه به سنت پیامبر (ص) فر گرفت. مثالی چند حقیقت موضوع را روشن میسازد.

در قرآن امر و تأکید شده است که نماز بخوانیم، اما این که این نیایش باید چگونه و تحت چه شرایطی انجام گیرد جز با مراجعه به سنت پیامبر خاتم معلوم نمیشود.

ص: ۴۵

ما با مراجعه به احادیث و سیره رسول خدا، تعداد رکعات و سجدهها، و اذکار و قوانین و مبطلات نماز را فرا میگیریم و کیفیت و چگونگی آن را در مییابیم.

^{۱۵} (۱). ابو هريره قحطاني دوسي مكني به ابو هريره «گريه باز» و اين لقب را از آن روي بدست آورده كه گريهاي دست آموز داشته، و يا اينكه چون به خدمت رسول خدا رسیده گرب دست آموز خود را در آستين خويش پنهان کرده بود، و آن حضرت به او «ابو هريره» خطاب کرده بود. ابو هريره در جنگ خيبر به خدمت رسول خدا رسیده و اسلام آورد او از رسول خدا ۵۳۷۴ حديث روايت کرده است و عموم اصحاب حديث آنها را نقل کردهاند «اسد الغابه» ۵/ ۳۱۵، «جوامع السيره» ص ۲۷۵ «عبد الله بن سبأ» ۱/ ۱۶۰ چاپ افست ۹۳ هـ ق

^{۱۶} (۲). ابو عبد الرحمن يا ابوليد، حسان بن ثابت انصاري خزرجي شاعر رسول خدا كه در مسجد به ذكر مناقب آن حضرت ميپرداخت و رسول خدا در حقش فرموده است «خداوند حسان را تا زماني كه از پيامبرش دفاع ميكند به روح القدس تأييد ميفرمايد» حسان از مردان توسوي روزگار خود بود كه بر اثر آن در هيچ يك از غزوات پيامبر خاتم شركت نكرد. رسول خدا تنها يك حديث روايت کرده است كه به جز «ترمذي» ديگران آن را نقل کردهاند. حسان در سال ۴۰ يا ۵۰ يا ۵۴ هجري و به سن ۱۲۰ سالگي رخت از جهان بريسته است. «اسد الغابه» ۲/ ۵-۷، «جوامع السيره» ص ۳۰۸ و «تقريب التهذيب» ۱/ ۱۶۱.

حج نیز چنین است، با مراجعه به سنت پیامبر خدا، نیت احرام، شناخت و تشخیص میقاتها، نحوه طواف، مشعر، منا، توقف و حرکت در هر یک از آنها، رمی جمرات، قربانی و حلق و تقصیر و محدوده زمانی انجام هر یک از آن وظایف، مکان و موقعیت هر یک از آنها، واجبات و مستحبات و مکروهات و حرماشان را فرا میگیریم.

همین دو مثال به خوبی نشان میدهد که بدون مراجعه به سنت پیامبر خاتم و تنها با مراجعه به قرآن انجام این دو وظیفه واجب شرعی امکانپذیر نخواهد بود. در صورتی که تمام احکام شرع مقدس اسلام همین حالت را دارند.

بنا بر این، بر ما لازم است که برای اخذ اسلام و پیروی از دستورات الهی به قرآن و سنت رسول خدا با هم مراجعه کنیم و اگر کسی تنها به یکی از این دو رجوع نماید و آنها را از یکدیگر جدا کند بی گمان بنا بر آن گذاشته است که خود را از قید و بند اسلام رها ساخته و قوانین آن را به میل و خواسته دل خود تفسیر و تعبیر نماید. زیرا با حذف سنت پیامبر خاتم که کلید فهم و مفسر قرآن است، تأویل قرآن بنا به میل و سلیقه شخصی به سادگی امکانپذیر خواهد بود.

ص: ۴۶

پس از بیان دو پیشگفتار گذشته میگوییم روایاتی را که در این بحث به آن استدلال مینماییم روایات صحیح مکتب خلفا میباشند.

اهتمام رسول خدا (ص) به موضوع تعیین ولی امر پس از خود

پیش از این که به بررسی نصوص که از رسول خدا (ص) در باره تعیین و معرفی جانشین و فرمانروای بعد از خودش آمده است بپردازیم، بجاست تا قدری در باره توجهی که آن حضرت در مورد جانشین خود داشته است، سخن گفته باشیم.

مسئله امامت و پیشوایی بعد از رسول خدا (ص) از مهمترین مسائلی بوده که اهمیت و حساسیت آن نه از شخص رسول خدا (ص) پنهان بوده و نه از اطرافیان و اصحاب آن حضرت؛ بلکه از همان ابتدای کار و اوایل بعثت، همگی در فکر آن بودهاند؛ همان طور که دیدیم بحیره، از بنی صعصعه، پذیرش اسلام خود و قبیلهاش را مشروط به این کرد که زمامداری بعد از پیامبر خدا (ص) از آن او و قبیلهاش باشد.

همچنان که هودنه حنفی در برابر اسلام آوردن خود، از پیامبر حقی در حکومت بعد از خود را درخواست میکند.

ص: ۴۷

رسول خدا (ص) همواره به مسئله زمامداری بعد از خودش، از همان ابتدای بعثت، میاندیشید؛ به ویژه در نخستین روزی که از پیروان خود برای تشکیل جامعه اسلامی بیعت میگرفت، توجه حضرتش به این امر مهم و حساس کاملاً آشکار بوده است.

چاره اندیشی رسول خدا (ص) را در باره جانشینی پس از خود، بخاری و مسلم در صحیح خود، و نسائی و ابن ماجه در سنن خویش، و مالک در الموطأ، و احمد بن حنبل در مسند خود، و دیگران در کتابهایشان آورده‌اند. ما در این جا سخن بخاری را از صحیح او نقل می‌کنیم. او مینویسد:

عبادة بن صامت گفت: ما با رسول خدا (ص) بر این اساس به بیعت کردیم که در تنگی و فراخی و غم و شادی، مطیع و فرمانبردار حضرتش باشیم و بر سر فرمانروایی با اهلش به ستیزه برنخیزیم.^{۱۷}

ص: ۴۸

عبادة بن صامت در روز بیعت عقبه کبری^{۱۸} یکی از نقبای دوازده گانه و معتمدان انصار بود که رسول خدا (ص) در آن روز از گروه هفتاد و چند نفری که با وی بیعت کردند خواست تا از میان خودشان دوازده نفر را که مورد اعتماد و اطمینانشان باشند، برگزینند و به حضرتش معرفی کنند تا هر کدام از آنها در مدینه مسؤولیت و سرپرستی گروه خود را بر عهده بگیرد.

رسول خدا (ص) به عده‌ای که انتخاب شده بودند فرمود: مسؤولیت و سرپرستی گروهتان در تمامی امور با شخص شماست، و شما همان وظیفه را دارید که حواریون برای عیسی بن مریم (ع) داشتند...^{۱۹}

عبادة بن صامت یکی از همین نقبای دوازده گانه بوده است که تصریح میکند که از جمله مواد بیعت ما در روز عقبه با پیامبر خاتم این بود که بر سر فرمانروایی بعد از آن حضرت با اهلش به ستیزه

ص: ۴۹

برنخیزیم: أن لا تنازعوا لأمر أهله.

مقصود رسول خدا (ص) از کلمه «امر» که در حدیث مزبور آمده و به هنگام گرفتن بیعت از هفتاد و دو مرد و زن انصار در بیعت عقبه کبری روی آن تأکید شده که با اهلش به ستیزه برنخیزند، همان فرمانروایی و حکومتی است که در سقیفه بنی ساعده^{۲۰} برای به دست گرفتن آن به منازعه برخاستند؛ در صورتی که خداوند از شایستگان و کسانی که اهلیت چنان حکومتی را دارا هستند، چنین یاد کرده است:

^{۱۷} (۱). صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب کیف یبایع الامام الناس، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۱؛ لفظ «العسر و اليسر» (تنگی و فراخی) در صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء فی غیر معصية و تحريمها فی المعصية، ح ۴۱، و ۴۲؛ سنن نسائی، کتاب البيعة، باب البيعة علی أن لا تنازع الامر اهله؛ سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، باب البيعة، ح ۲۸۶۶؛ موطأ مالک، کتاب الجهاد، باب الترغيب فی الجهاد، ح ۵؛ مسند احمد ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۹ و ۳۲۱ و ج ۴، ص ۴۱۱؛ شرح حال عبادة بن صامت در سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳ و تهذيب ابن عساکر، ج ۷، ص ۲۰۷-۲۱۹ آمده است.

^{۱۸} (۱). به شرح حال عبادة در استيعاب، ج ۲، ص ۴۱۲ و اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۰۶-۱۰۷ مراجعه شود

^{۱۹} (۲). تاريخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱، ص ۱۱۲۱.

^{۲۰} (۱). به درگیری قبيله‌گرایی انصار و مهاجران در فصل سقیفه و بیعت ابو بکر در کتاب دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۷۴ مراجعه شود

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ^{۲۱}

یعنی فرمانبردار خدا و پیامبر و فرمانروایان باشند.

اگر چه رسول خدا (ص) فرمانروا و ولی امر بعد از خودش را در اینجا معرفی نکرده است، و حکمت نیز چنین اقتضا داشت که ولی امر بعد از خود را، که کسی غیر از طایفه انصار بود در آن موقعیت معرفی نکند (زیرا چه بسا روحیه برخی از آنها که در آن شرایط دست بیعت به دست رسول خدا میزدند آمادگی پذیرش چنان موضوعی را نداشت)، اما با این حال رسول خدا (ص) از آنها پیمان گرفت که بعدها وقتی که

ص: ۵۰

حضرتش ولی امر آنان را تعیین فرمود، به مخالفت و ستیزه با او برخیزند.

بحث تعیین وصی پیامبر و امام امت

پس از پیامبر و امامت علی در قرآن از کتب مکتب خلفا

یکم: در سال سوم بعثت

تاریخ و احادیث معتبر گواهی میدهند که پیامبر خدا (ص)، ولی امر و فرمانروای بعد از خود را در گردهمایی کوچکی، در نخستین روزی که نزدیکانش را به پذیرش اسلام دعوت فرمود، مشخص و معرفی کرده است.

این موضوع را گروهی از اهل حدیث و سیره، مانند طبری و ابن عساکر و ابن اثیر و ابن کثیر و متقی هندی و دیگران، در کتابهای خود آوردهاند.

طبری این رویداد را از قول امیر المؤمنین (ع) در تاریخ خود

ص: ۵۱

چنین آورده است:

هنگامی که آیه **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**^{۲۲} بر رسول خدا (ص) نازل شده، آن حضرت مرا طلبید و گفت: یا علی! خداوند مرا فرمان داده است که به نزدیکانم اخطار دهم و آنها را از گمراهیشان بترسانم، دیدم که امری توان فرستاست؛ چه، میدانم تا من در این مورد لب بگشایم، حرکتی ناروا از ایشان خواهم دید که مایل به آن نیستم. پس خاموش ماندم تا این

^{۲۱} (۲). سور نساء، آی ۵۹ که تفسیر آن از پیغمبر در کتاب دو مکتب در اسلام ج ۱، ص ۲۸۱ بررسی شده است.

^{۲۲} (۱). سور شعراء، آی ۲۱۴.

که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! اگر فرمان نبری، خداوند تو را عذاب خواهد کرد. اکنون خوراکی از ران گوسفند تهیه کن و قدحی دوغ برای ما آماده نما و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا با ایشان سخن گویم و فرمان خدا را به ایشان ابلاغ نمایم.

من فرمان بردم و امر رسول خدا (ص) را انجام دادم و فرزندان عبدالمطلب را که تعدادشان به چهل نفر - یکی بیشتر یا کمتر - میرسید و در میانشان عموهای او، مانند ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب بودند، به آن مجلس دعوت کردم.

هنگامی که همه میهمانان حاضر شدند، پیامبر خاتم

ص: ۵۲

مرا فرمان داد تا غذایی را که آماده کرده بودم بر سر سفره بگذارم. دستور آن حضرت را اطاعت کردم. آن گاه رسول خدا (ص) نخست دست در ظرف غذا برد و تکه گوشتی برگرفت و آن را با دندان خود به چند پاره قسمت کرد و در دیگ بینداخت و سپس روی به میهمانان کرد و فرمود: به نام خدا مشغول شوید و هر کدام سهم خود را از آن بگیرید.

همه آنان، تا آنجا که ظرفیت داشتند، از آن غذا پر بخوردند؛ به حدی که اثر انگشتان اینها در ظرف غذایشان دیده میشد.

به خدایی که جان علی به دست قدرت اوست، تمامی آنچه را که پیش روی همه آنها نهاده بودم، تنها اشتهای یک تن از آنها را کفایت میکرد.

چون غذایشان را خوردند، رسول خدا (ص) فرمان داد تا قدح دوغ را در اختیار آنها بگذارم. همگی از آن دوغ سیر نوشیدند و تشنگی خویش را برطرف ساختند، خدای را سوگند که دوغ آن قدح تنها برای فرو نشانیدن آتش تشنگی یکی از آنها کافی بود.

در این وقت رسول خدا (ص) آماده سخن گفتن شدند اما ابو لهب نگذاشت و پیشدستی کرد و گفت: رفیقان

ص: ۵۳

بد جوری شما را سحر کرده است. به سبب گفته او، همه حاضران برخاستند و پیش از آنکه پیامبر خاتم سخنی گفته باشد، بیرون رفتند. پس از بیرون رفتن آنها، رسول خدا (ص) به من فرمود:

ای علی! این مرد در سخن گفتن بر من پیشی گرفت و همچنان که دیدی، پیش از آنکه من با ایشان سخنی گفته باشم، پراکنده شدند. بار دیگر همان را که ساخته بودی مهیا کن و فردا به ناهار دعوتشان نما.

فرمان رسول خدا (ص) را اطاعت کرده و دیگر بار به ناهار دعوتشان کردم. آنان همگی بر سفره پیامبر خاتم نشستند و آن حضرت چون روز گذشته فرمان داد تا ظرف غذا در برابرش بگذارم و او نیز آنچه را که در روز پیش انجام داده بود تکرار کرد. آنان همگی از آن غذا بخوردند و سیر شدند. آنگاه قدح دوغ را در اختیارشان گذاشتم، همگی نوشیدند و تشنگی فرو نشانیدند. سپس رسول خدا (ص) آغاز به سخن کرد و فرمود:

ای فرزندان عبد المطلب! به خدا قسم من در همه عرب جوانی را سراغ ندارم که بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای بستگانش آورده باشد. من خیر دنیا و سرای دیگر را برای شما آورده‌ام و خداوند مرا فرمان داده است تا شما را

ص: ۵۴

برای دستیابی به این همه خیر به سوی او بخوانم. اکنون کدامیک از شما مرا در پیشبرد چنین امر مهمی یاری خواهد کرد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

هیچیک از آنها به پیشنهاد رسول خدا (ص) پاسخ مثبتی نداده و همگی از آن سرباز زدند. من که از نظر سنی از همه کوچکتر بودم، با چشمانی نمناک و ... گفتم: من ای رسول خدا (ص) تو را در این امر مهم یار و مددکار خواهم بود.

آنگاه رسول خدا (ص) گردنم را بگرفت و روی به همه حاضران کرو و فرمود:

[ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم؛ فاسمعوا له و اطیعوا].

یعنی این برادر و وصی من، و خلیفه و جانشین من در میان شما خواهد بود؛ گوش به فرمانش دارید و مطیع اوامرش باشید.

حاضران، در حالی که سخن می‌خندیدند، از جای برخاستند و به هنگام بیرون از خانه، روی به ابو طالب کردند و گفتند: به تو دستور می‌دهد که گوش به فرمان پسر ت دهی و فرمانش را ببری.^{۲۳}

ص: ۵۵

دوم: در غزوه تبوک

در صحیح بخاری و مسلم و مسند طرابلسی و احمد بن حنبل و سنن ترمذی و ابن ماجه و دیگر مصادر^{۲۴} آمده (و ما سخن بخاری را می‌آوریم) که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرموده است:

«أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي».

^{۲۳} (۱). تاریخ الطبری، چاپ اروپا، ۱/ ۱۱۷۱-۱۱۷۲، تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱، در شرح حالی امام، تاریخ ابن کثیر، ج ۲/ ۲۲۲، نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳/ ۲۶۳ تاریخ ابن کثیر، ج ۳/ ۳۹ که سخن پیامبر خاتم را در بار علی* حذف کرده، و به جای آن «کذا و کذا» نهاده است کنز العمال متقی هندی، ج ۱۵/ ۱۰۰-۱۱۵-۱۱۶ و در صفح ۱۳۰ آورده است آخی و صحابی و ولیکم بعدی. یعنی برادر و دوستم و فرمانروای شما بعد از من سیره الحلبیه، انتشارات اسلامیة بیروت، ج ۱/ ۲۸۵.

^{۲۴} (۱). صحیح بخاری باب مناقب علی بن ابی طالب، ج ۲/ ۲۰۰، صحیح مسلم باب فضل علی بن ابی طالب، ج ۷/ ۱۲۰ صحیح ترمذی باب مناقب علی، ج ۱۳/ ۱۷۱ مسند طالیس، ج ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۱۳، ج ۱/ ۲۸ و ۲۹، ابن ماجه باب فضل علی بن ابی طالب، ج ۱۱۵، مسند احمد، ج ۱/ ۱۷۰ و ۱۷۳-۱۷۵ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴، ج ۳/ ۳۲ و ۳۳۸، ج ۶/ ۳۶۹ و ۴۳۸، مستدرک حاکم، ج ۲/ ۳۳۷، طبقات ابن سعد، ج ۳، ق ۱، ص ۱۴ و ۱۵، مجمع الزوائد، ج ۹/ ۱۰۹-۱۱۱ و مصادری دیگر.

یعنی تو مرا به منزله هارونی برای موسی؛ با این تفاوت که

ص: ۵۶

پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود.

پایان این حدیث در صحیح مسلم چنین آمده است: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

ابن سعد در طبقاتش از قول برّاء بن عازب و زید بن ارقم مینویسد که این دو صحابی گفته‌اند که چون جنگ تبوک پیش آمد، رسول خدا (ص) به علی بن ابی طالب (ع) فرمود: یا باید من در مدینه بمانم یا تو، و چون علی (ع) را به جانشینی خود برگزید، خود به منظور پیکار با مشرکان بیرون شد.

تفصیل این داستان:

پس از عزیمت پیامبر خدا (ص)، کسی گفت: رسول خدا، علی را به سبب کاری ناخوشایند که از او سرزده برجای گذاشته است! این سخن به گوش علی (ع) رسید، خود را به رسول خدا (ص) رسانید. چون چشم پیامبر خاتم به علی (ع) افتاد، پرسید: اتفاقی افتاده است؟! علی (ع) گفت: نه، ای رسول خدا! ما شنیده‌ایم کسی شایع کرده که تو به سبب خطایی که از من سر زده، آزرده خاطرشده‌ای و مرا به جای گذاشته‌ای! رسول خدا (ص) تبسمی کرد و فرمود:

علی! نمیخواهی تو مرا به منزله هارون به موسی باشی، با این تفاوت که تو پیامبر خاتم نیستی؟ امام پاسخ داد: دوست دارم ای

ص: ۵۷

رسول خدا و پیامبر خاتم فرمود: مقام و منزلت تو آن چنان است.^{۲۵}

مقصود از لفظ «منی» در احادیث پیامبر خاتم (ص)

لفظ «منی» که در حدیث انت به منزله هارون من موسی آمده، مراد و مقصود پیامبر خاتم (ص) را از بکار بردن آن در احادیث دیگرش آشکار میسازد. و آن اینکه هارون در پیامبری شریک حضرت موسی، و در امر تبلیغ احکام الهی یا و همکار او بوده است. علی (ع) هم به موجب حدیث منزلت برای خاتم پیامبران به منزله هارون است برای موسی، به استثنای نبوت و پیامبری. پس برای علی (ع) از سمت هارون، تنها یاری و همکاری با پیامبر خاتم در امر تبلیغ احکام الهی باقی میماند.

همچنین رسول خدا (ص) منظور از لفظ «منی» را در سخنانش در روز عرفات در حجة الوداع آشکارا بیان کرده است:

«عَلَيَّ مِنْنِي، وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ. لَا يُؤَدِّي عَنِّي، إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ».

^{۲۵} (۱). طبقات ابن سعد، ج ۳، ق ۱ ص ۱۵، مجمع الزوائد هینمی، ج ۹، ص ۱۱۱ با جزئی اختلاف

یعنی علی از من است و من از علی و وظیفه مرا به جز خودم یا علی، کس دیگر انجام نمیدهد.^{۲۶}

ص: ۵۸

فح ۵۳ کتابمنظور رسول خدا (ص) از به کار بردن لفظ «منی» در این احادیث متعدد به روشنی بیان فرمودند که علی (ع) در مقام تبلیغ احکام الهی به مکلفین به منزله پیامبر خاتم است.

و از همین جا معنا و مفهوم «منی» که در دیگر احادیث پیامبر خاتم و در شأن علی (ع) به طور سربسته آمده است، روشن میشود؛ مانند خبری که در روایت بُریده در شکایت از امام (ع) آمده که پیامبر خاتم (ص) به او فرموده است: «لا تقع فی علی فانه منی»^{۲۷}.... و یا روایت عمران بن حصین که رسول خدا (ص) به او فرمود: انّ علیاً منی.^{۲۸}

در تمامی این روایات، منظور رسول خدا (ص) این بود که بفهماند وظیفه علی و امامان از نسل او در برابر رسول خدا در کشیدن بار سنگین تبلیغ بی واسطه به مکلفان، همانند وظیفه شخص پیامبر خاتم است. بنا بر این، آنان همگی از پیامبرند، و پیامبر خاتم از ایشان. آنها در امر تبلیغ شریک او هستند، و فقط در یک مورد با هم

ص: ۵۹

اختلاف دارند و آن اینکه رسول خدا (ص) احکام و مقررات الهی را بی واسطه و مستقیماً از طریق وحی از خدای تبارک و تعالی دریافت میکند، اما ایشان آن را از شخص پیامبر خاتم. پس امامان مبلغین از جانب پیامبر خدا ص به امت اسلامی میباشند و خدا و پیامبرش ایشان را برای کشیدن بار سنگین امامت از پیش آماده کرده است. زیرا خداوند ایشان را، همان طور که در آیه تطهیر خبر داده، با لباسی که از عصمت و پاکی بر اندامشان پوشانیده، از هر پلیدی و ناپاکی دور داشته است.

از آن گذشته، رسول خدا (ص) از آنچه که خداوند به او وحی میفرمود، علی (ع) را به طور خاصی بهرهمند ساخته و امامان، یکی بعد از دیگری، نیز همه آنها را از پدرشان علی (ع) به ارث برده‌اند. روایات زیر گویای همین مطلب است.

حاملان علوم پیغمبر (ص):

در تفسیر رازی و کنز العمال متقی هندی آمده است که علی (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) هزار باب از حکمت و دانش مرا بیاموخت که از هر کدام آن ها هزار در از علوم دیگر به رویم گشوده شد.^{۲۹}

^{۲۶} (۲). ابن ماجه آن را در کتاب المقدمة، باب فضائل الصحابه، ص ۹۲، از جلد اول سنن آورده است. همچنین کتاب مناقب ترمذی، ج ۳ / ۱۶۹، ح ۲۵۳۱ و کنز العمال، ج ۶ / ۱۵۳، چاپ اول آن و احمد بن حنبل نیز آن را در مسند، ج ۴ - ۱۶۵ از حدیث حبشی بن جناد و به طریق متعدد آورده است.

^{۲۷} (۱). در کتاب دو مکتب در اسلام، ج ۱ / ۶۰۸ به بعد آمده است

^{۲۸} (۲). همان مصدر.

در تفسیر طبری، طبقات ابن سعد، تهذیب التهذیب، کنز العمال و فتح الباری روایت زیر آمده و ما از فتح الباری نقل میکنیم:

از ابو طفیل روایت شده است که گفت: من در یکی از سخنرانیهای علی (ع) حضور داشتم که میگفت: هر چه میخواهید از من بپرسید، که به خدا قسم اگر از آنچه تا به روز قیامت اتفاق خواهد افتاد از من بپرسید، به آن پاسخ خواهم داد و شما را از آن با خبر خواهم کرد. از قرآن از من بپرسید که به خدا سوگند آیه ای نیست مگر این که میدانم در شب نازل شده است یا در روز، در بیابان بر پیامبر خدا (ص) فرود آمده است یا در کوه^{۳۰}

از این روی است که رسول خدا بنا به روایت جابر بن عبد الله در حق علی (ع) فرموده است:

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. هر کس که بخواهد به این شهر وارد شود، باید که از دروازه آن بگذرد.

حاکم میگوید این روایات صحیح الاسناد است.^{۳۱} و بنا به

روایتی، در پایان حدیث فوق چنین آمده است: و هر کس که خواهان دانش است، باید که از در وارد شود.^{۳۲}

همین موضوع، در روایت دیگر چنین آمده است:

در جنگ حدیبیه بود که دیدم رسول خدا (ص) دست علی را در دست گرفته و فرمود:

این مرد سرور آزادگان و کشنده تبهکاران است. یاری کننده او پیروزاست و خوارکنندهاش، خوار و بی مقدار. در این جا رسول خدا (ص) صدایش را بلند کرد و به سخنانش چنین ادامه داد: من شهر دانشم و علی دروازه آن است، هر کس که بخواهد که به این شهر در آید، باید که از دروازه آن وارد شود.^{۳۳}

در روایت ابن عباس سخنان پیغمبر (ص) این طور آمده است:

من شهر دانشم و علی دروازه آن است، هر کس که قصد این شهر کند، باید که از دروازه آن وارد شود.^{۳۴}

^{۲۹} (۱). تفسیر رازی، در تفسیر آیه ان الله اصطفی آدم و ...: کنز العمال ج ۶، ص ۳۹۲ و ۴۰۵.

^{۳۰} (۱). تفسیر الطبری ج ۲۶ / ۱۱۶: طبقات ابن سعد ج ۲، ق ۲، ص ۱۰۱.

^{۳۱} (۲). مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۶ و در ص ۱۲۷ به طریقی دیگر آمده، تاریخ بغداد، ج ۴، ۳۴۸ / ۷، ۱۷۲ / ۷ و ج ۱۱ / ۴۸ و در ص ۴۹ از یحیی بن معین نقل شده است که آن صحیح است، اسد الغابه، ج ۴ / ۲۲، مجمع الزوائد، ج ۹ / ۱۱۴ تهذیب التهذیب، ج ۶ / ۳۲۰ و ج ۷ / ۴۲۷، فیض القدیر، ج ۳ / ۴۶، کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ / ۲۰۱، ح ۱۱۳۰ صواعق المحرقة، ص ۷۳.

^{۳۲} (۱). مستدرک الصحيحین، ج ۳ / ۱۲۷ - ۱۲۹.

^{۳۳} (۲). تاریخ بغداد خطیب، ج ۲ / ۳۷۷.

اما در روایت شخص امام علی (ع) آمده است که پیغمبر (ص)

ص: ۶۲

خدا ص فرمود: [انا دار العلم و علیّ بابها].^{۳۵} و یا آن طور که ابن عباس روایت کرده است: [انا مدینة الحکمة و علیّ بابها، فمن اراد الحکمة فلیأت الباب].^{۳۶} و در روایتی دیگر از امام (ع) آمده است که رسول خدا (ص) فرمود: [انا دار الحکمة و علیّ بابها].^{۳۷} و به موجب روایت ابوذر، پیغمبر در حق علی (ع) فرمود: [علیّ باب علمی، و مُبینُ لُأُمّتی ما أُرسِلْتُ بِهِ بَعْدی ...] یعنی علی دروازه دانش من است و پس از من آنچه را که به آن فرستاده و مأمور شده‌ایم، برای اُمّت بیان خواهد نمود.^{۳۸}

و در روایت انس بن مالک آمده است که پیغمبر خدا (ص) به علی فرمود: [أَنْتَ تُبَيِّنُ لَأُمّتی ما اِخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدی]. یعنی تو پس از من موارد اختلاف اُمّت را حل و فصل خواهی نمود. حاکم مینویسد این حدیث بنا به شرط شیخین صحیح است.^{۳۹}

ص: ۶۳

و در روایتی دیگر آمده که پیغمبر خدا (ص) به علی (ع) فرموده است:

[أَنْتَ تُؤَدّي عَنّي، و تُسمِعُهُمْ صَوْتی، و تُبَيِّنُ لَهُمْ ما اِخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدی]. یعنی تو رسالت مرا ادامه خواهد داد، صدایم را به گوش اُمّت خواهی رسانید و پس از من موارد اختلاف ایشان را حل و فصل خواهی نمود.^{۴۰}

سوم: در غدیر خم

و داستان غدیر خم بنا بر روایات معتبر مکتب خلفا بدین گونه بوده است:

در روز هیجدهم ذی حجة الحرام^{۴۱} سال دهم هجرت و به هنگام بازگشت پیغمبر (ص) از حجة الوداع^{۴۲}، که محل غدیر خم، منزلگاهی به نام جحفه^{۴۳} جدا شدن راههای مدینه و مصر و شامل^{۴۴} از یکدیگر بود، این آیه بر رسول خدا (ص) نازل گردید:

^{۳۴} (۳). کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ / ۲۱۲، ح ۱۲۱۹، کنوز الحقایق المناوی.

^{۳۵} (۱). ریاض النضره، ج ۲ / ۱۹۳

^{۳۶} (۲). تاریخ بغداد خطیب، ج ۱۱ / ۲۰۴، صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب

^{۳۷} (۳). صحیح ترمذی، ج ۱۳ / ۱۷۱ باب مناقب علی بن ابی طالب، حلیه الاولیاء ابو نعیم، ج ۱ / ۶۴، کنز العمال متقی هندی، چاپ اول، ج ۶ / ۱۵۶

^{۳۸} (۴). کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ / ۱۵۶

^{۳۹} (۵). مستدرک الصحیحین، ج ۳ / ۱۲۲، کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ / ۱۵۶، کنوز الحقایق المناوی، ص ۱۸۸.

^{۴۰} (۱). حلیه الاولیاء، ج ۱ / ۶۳

^{۴۱} (۲). حاکم حسکانی، ج ۱ / ۱۹۲-۱۹۳

^{۴۲} (۳). مجمع الزوائد، ج ۹ / ۱۰۵ و ۱۶۳-۱۶۵

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

ص: ۶۴

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ...^{۴۵}

پس از نزول این آیه، رسول خدا (ص) به کاروانها دستور توقف داد و مقرر فرمود تا همان جا فرود آمده، پیش رفتگان را فراخوانند تا واپس ماندگان نیز از راه برسند و به ایشان پیوندند.^{۴۶}

آنگاه اصحابش را از سایه گرفتن در پناه درختهای خار، که در گوشه و کنار آن بیابان روییده بود، نهی فرمود تا متفرق نشوند و مقرر داشت تا پای درختان را از خس و خاشاک پاک گردانند.^{۴۷} و سپس مردم را برای ادای نماز جماعت فرا خوانند.^{۴۸}

اصحاب آن حضرت با انداختن پارچههایی بر سر شاخ و برگ درخت خار، سایبانی برای آن حضرت فراهم کردند^{۴۹} و آن حضرت نماز ظهر را در آن گرمای طاقت فرسا^{۵۰} با آن جمعیت بجای آورد. سپس به خطبه برخاست و خدای را حمد و سپاس گفت و مردم را پند و موعظت بسیار کرد و آنگاه فرمود:

ص: ۶۵

نزدیک است که مرا بخواند و من هم اجابت کنم (کنایه از این که اجلم فرا رسیده است) و من و شما هر دو در پیشگاه خداوند مسؤولیم. در آن روز شما خدای را چه جواب خواهید داد؟ مردم بانگ بر آوردند که:

ما گواهی میدهیم که تو به نیکوترین وجه رسالت خویش را انجام دادهای، و ما را راهنمایی فرمودهای و خدایت پاداش خیر دهد. آنگاه پیامبر خاتم (ص) پرسید: آیا به یکتایی خدا و رسالت من گواهی نمیدهید؟! آیا گواهی نمیدهید که بهشت و جهنم راست است و وجود ندارد؟ مردم بانگ برآوردند: آری، به همه آنها گواهی میدهیم. پیامبر خاتم (ص) فرمود: بار خدایا گواه باش. آنگاه پرسید: آیا صدایم را میشنوید؟ جواب دادند: آری. پس فرمود: ای مردم! من پیشاپیش شما میروم، و شما در کنار حوض کوثر بر من وارد میشوید، حوضی که پهنای آن به اندازه فاصله بصری تا صنعاء^{۵۱} میباشد، و

^{۴۳} (۴). مجمع الزوائد، ج ۹/ ۱۶۳-۱۶۵، ابن کثیر، ج ۵۶/ ۲۰۹-۲۱۳

^{۴۴} (۵). واژه «الجحفه» در معجم البلدان.

^{۴۵} (۱). سور مائده، آی ۶۷

^{۴۶} (۲). تاریخ ابن کثیر، ج ۵/ ۲۱۳

^{۴۷} (۳). مجمع الزوائد، ج ۹/ ۱۰۵ و نزدیک به آن سخن ابن کثیر در، ج ۵/ ۲۰۹

^{۴۸} (۴). مسند احمد بن حنبل، ج ۶/ ۲۸۱، سنن ابن ماجه باب فضل علی*، تاریخ ابن کثیر، ج ۵/ ۲۰۹-۲۱۰.

^{۴۹} (۵). مسند احمد، ج ۴/ ۳۷۲، تاریخ ابن کثیر، ج ۵/ ۲۱۲

^{۵۰} (۶). مسند احمد، ج ۴/ ۲۸۱، سنن ابن ماجه، باب فضل علی* و تاریخ ابن کثیر، ج ۴/ ۲۱۲.

^{۵۱} (۱). بصری شهرکی بود در نزدیکی دمشق و دیگری در نزدیکی بغداد. البته این تشبیه پیغمبر برای این بوده که اطرافانش وسعت آن را به نظر آورند و نه چیز دیگر.

به تعداد ستارگان آسمان بر گرداگرد آن جامهای نقره نهاده شده و من در آن هنگام از دو چیز گرانبها که در میان شما به امانت بر جای نهادهام خواهم پرسید: پس دقت کنید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد!

در این جا یک نفر از میان جمعیت بانگ برآورد که: ای رسول

ص: ۶۶

خدا! آن دو چیز گرانبها کدام هستند؟ رسول خدا (ص) فرمود:

یکی کتاب خداست که از طرفی در دست خداست و از سوی دیگر در دست شما، آن را نیکو نگه دارید و دستوراتش را به کار بندید و آن را به چیزی عوض نکنید که گمراه خواهید شد. و دیگری، عترت و اهل بیت من میباشند و خدای لطیف مرا آگاه کرده که این دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. من این را از خدا خواستهام. پس بر آن دو پیشی نگیرید که به هلاکت و گمراهی میافتید، و از ایشان واپس نمانید که هلاک میشوند. چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما آگاهترند. آنگاه فرمود:^{۵۲}

آیا میدانید که من از همه مؤمنان بر خودشان سزاوارتر و مقدّمتر میباشم؟

مردم بانگ برآوردند:

آری! ای رسول خدا!^{۵۳} حضرت باز پرسید:

آیا میدانید - یا گواهی میدهید - که من بر هر فرد مؤمنی از خود

ص: ۶۷

او مقدّمتر و اولی هستم؟ مردم فریاد برآوردند: آری ای رسول خدا.^{۵۴}

پس پیغمبر خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و بلند کرد، به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد،^{۵۵} آنگاه فرمود:

^{۵۲} (۱). مجمع الزوائد، ج ۹ / ۱۶۲ - ۱۶۳ و ۱۶۵ و برخی از الفاظ آن در روایات حاکم حسکانی، ج ۳ / ۱۰۹ - ۱۱۰ و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ / ۲۰۹ آمده است

^{۵۳} (۲). مسند احمد، ج ۱ / ۱۱۸ - ۱۱۹ و ج ۴ / ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲، «نعم» آمده است. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ / ۲۰۹ «الست أولى بكل امری» من نفسه» آمده است.

^{۵۴} (۱). مسند احمد، ج ۴ / ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲، تاریخ ابن کثیر، ج ۹ / ۲۰۹ و ۲۱۲

^{۵۵} (۲). در روایت حاکم حسکانی در ج ۱ / ۱۹۰ «فرفع يديه حتى يرى بياض إبطيه» و در ص ۱۹۳ آن «حتى بان بياض إبطيهما» آمده است

ای مردم! خداوند مولی و سرور من است، و من مولا و سرور شما هستم.^{۵۶} پس هر کس را که من مولای او میباشم، این علی مولای او خواهد بود.^{۵۷} پس دست به دعا برداشت و گفت: بار خدایا! دوستدار او را دوست بدار، و دشمنش را دشمن شمار.^{۵۸} یاری کننده او را یاری

ص: ۶۸

کن، و خوار کننده او را خوار گردان.^{۵۹} دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد، و خشم گیر بر آن کس که بر او خشم گیرد.^{۶۰} و در پایان فرمود: خدایا گواه باش.^{۶۱} راوی میگوید: هنوز این دو نفر از هم جدا نشده بودند که این آیه بر پیغمبر (ص) نازل شد:

... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ...^{۶۲}

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

آن گاه رسول خدا فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خداوند به رسالت من و ولایت علی.^{۶۳}

یعقوبی در تاریخ خود- در باب آیات مدنی- مینویسد، آخرین آیهای که بر رسول خدا (ص) نازل شد، آیه الیوم اکملت لکم دینکم بود و این روایت صحیح است و نزول آن در روزی بود که

ص: ۶۹

رسول خدا (ص) آشکارا ولایت و زمامداری علی بن ابی طالب- صلوات الله علیه- را در غدیر خم به گوش همگان رسانید.^{۶۴}

^{۵۶} (۳). شواهد التنزیل، ج ۱/ ۱۹۱ و در تاریخ ابن کثیر، ج ۵/ ۲۰۹ «انا مولی کل مؤمن» آمده است

^{۵۷} (۴). این مطلب در تمام مصادری که تاکنون در این مورد نام بردهام آمده است

^{۵۸} (۵). مسند احمد، ج ۱/ ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴/ ۲۸۱ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ج ۵/ ۳۴۷ و ۳۷۰، مستدرک حاکم، ج ۳/ ۱۰۹، سنن ابن ماجه باب فضل علی، حاکم حسکانی، ج ۱/ ۱۹۰ و ۱۹۱، تاریخ ابن کثیر، ج ۵/ ۲۰۹ و ۲۱۰-۲۱۳ که در ج ۵/ ۲۰۹ مینویسد: به زید گفتم تو آن را از رسول خدا شنیدی؟ گفت: در آن بیابان کسی نبود که آن را به چشم ندیده و به گوش نشنیده باشد. آن وقت ابن کثیر مینویسد: ابو عبد الله ذهبی این حدیث را صحیح دانسته است.

^{۵۹} (۱). مسند احمد، ج ۱/ ۱۱۸ و ۱۱۹ مجمع الزوائد، ج ۹/ ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۷، شواهد التنزیل، ج ۱/ ۱۹۳، تاریخ ابن کثیر، ج ۵/ ۲۱۰ و ۲۱۱

^{۶۰} (۲). شواهد التنزیل، ج ۱/ ۱۹۱، تاریخ ابن کثیر، ج ۵/ ۲۱۰ و ۲۱۱

^{۶۱} (۳). شواهد التنزیل، ج ۱/ ۱۹۰

^{۶۲} (۴). سور مائده، آی ۳

^{۶۳} (۵). حسکانی از ابو سعید خدری، ج ۱/ ۱۵۷-۱۵۸، ح ۲۱۱ و ۲۱۲ و از ابو هریره در ص ۱۵۸، ح ۲۱۳ و در تاریخ ابن کثیر به طور فشرده همین مطلب آمده است.

^{۶۴} (۱). تاریخ یعقوبی ج ۳/ ۴۳

پس از انجام این مراسم عمر بن الخطاب، علی (ص) را دید و به او گفت: ای پسر ابو طالب! این موهبت بزرگ بر تو گوارا باد که صبح را به شام آوردی، در حالی که مولی و سرور همه مؤمنان گردیده‌ای.^{۶۵}

در روایت دیگر آمده است که: عمر بن خطاب به علی (ع) گفت: «بخِ بَخْ لک یا ابن ابی طالب». یعنی خوشا به حالت ای پسر ابو طالب.^{۶۶} بنا به روایت دیگر گفته است: گوارایت باد ای پسر ابو طالب که صبح و شام کردی در حالی که سرور همه مؤمنان شده‌ای.^{۶۷}

تاجی که رسول خدا در (ص) آن روز بر سر امام نهاد:

رسول خدا (ص) عمامه سیاه رنگ^{۶۸} به نام سحاب داشتند که آن را در روزهای مخصوصی^{۶۹}، چون فتح مکه^{۷۰}، به سر میبست^{۷۱}. پیامبر

ص: ۷۰

خدا همان عمامه را در روز غدیر خم بر سر علی (ع) بست. از عبد الا علی بن عدی البهرانی روایت شده که گفت رسول خدا (ص) در غدیر خم علی را پیش خواند و به دست خود عمامهای بر سرش بست و دنباله آن را به پشت سرش رها نمود.^{۷۲}

و از شخص امیر المؤمنین علی (ع) آمده است که فرمود:

در روز غدیر خم، رسول خدا (ص) عمامه سیاهی بر سرم بست، و دنباله آن را روی دوشم رها نمود.^{۷۳}

در مسند طرابلسی و سنن بیهقی، سخن امیر المؤمنین (ع) چنین آمده است:

در روز غدیر خم رسول خدا (ص) عمامهای بر سرم بست و دنباله آن را پشت سرم رها کرد. آنگاه فرمود:

خدای عزوجل در جنگ بدر و حنین مرا به فرشتگانی، که این چنین

ص: ۷۱

^{۶۵} (۲). مسند احمد بن حنبل ج ۲ / ۲۸۱

^{۶۶} (۳). شواهد التنزیل، ج ۱ / ۱۵۷ و ۱۵۸

^{۶۷} (۴). مسند احمد بن حنبل، ج ۴ / ۲۸۱، سنن ابن ماجه باب فضل علی، الریاض النضره، ج ۲ / ۱۶۹، تاریخ ابن کثیر، ج ۵ / ۲۱۰

^{۶۸} (۵). ذکر سیاه رنگ بودن عمامه ای که آن را چون تاج بر سر امام نهاده است، در روایت عبد الله بن بشیر و شخص امام آمده است

^{۶۹} (۶). به این مطلب در کتاب های حدیث اشاره شده است.

^{۷۰} (۷). صحیح مسلم کتاب الحج، ج ۴۵۱-۴۵۲، سنن ابو داود ج ۴ / ۵۴، باب العمام، شرح المواهب ج ۵ / ۱۰، به نقل از معرفه الصحابه ابو نعیم

^{۷۱} (۸). زاد العمد ابن القیم در فصل فی ملابسه در حاشیه شرح زرقانی بر المواهب اللندیه.

^{۷۲} (۱). الریاض النضره ج ۲ / ۲۸۹ فی ذکر تعمیمه ایاه ص بیده، اسد الغابه ج ۳ / ۱۱۴

^{۷۳} (۲). اصابه، ج ۲ / ۲۷۴، در ذکر شرح حال عبد الله بن بشر.

عمامه‌های بر سر نهاده بودند، یاری داده است. بعد فرمود: عمامه موجب میشود که مسلمانان از مشرکان تشخیص داده شوند...،^{۷۴}

تا آنجا آیات و روایاتی که امامت حضرت علی (ع) را اثبات میکند که در فصل گذشته بیان شد.

و اینک روایاتی که امامت عموم اهل البیت را اثبات میکند و در آن روایات باری تعالی و خاتم المرسلین، امامان و اوصیاء بعد از پیامبر خاتم را تعیین کردند و به مردم معرفی نمودند میآوریم و به بیان آن میپردازیم.

روایات صحیحہ مکتب خلفا در دوازده وصی داشتن پیامبر خاتم (ص)

نص صریح پیامبر (ص) بر تعداد امامان (علیهم السلام)

۱- روایاتی که امامت عموم اهل البیت را اثبات میکند

در این دسته از احادیث نام خاص هیچ یک از امامان (علیهم السلام) وجود

ص: ۷۲

ندارد ولی امامت عموم اهل البیت (علیهم السلام) در آنها مطرح شده است. ما در این جا دو نمونه از این گروه از احادیث را بررسی مینماییم:

حدیث ثقلین:

در کتاب صحیح مسلم^{۷۵} و دهها کتاب معتبر دیگر مکتب خلفا مانند مسند احمد و سنن بیهقی و مستدرک الصحیحین^{۷۶} روایت کردهاند:

زید بن ارقم میگوید: در بین راه مکه و مدینه (در سفر بازگشت از حجة الوداع) در کنار آبگیری که «خم» نام داشت پیامبر در میان مردم چنین خطبه خواند:

[ای مردم، آگاه باشید من بشری هستم، نزدیک است مرا (به عالم بقا) بخوانند، و من اجابت دعوت حق کنم.

من دو چیز گرانبایه در میان شما به میراث میگذارم: «کتاب خدا» که در آن هدایت و نور میباشد. آن را رها نکنید، و بدان جنگ زنید.

^{۷۴} (۱) کنز العمال ج ۲۰ / ۴۵، مسند طیبی ج ۱ / ۲۳ سنن بیهقی ج ۱۰ / ۱۴.

^{۷۵} (۱) مسلم ج ۷ / ۱۲۲ و ۱۲۳، چاپ مصر ۱۳۳۴ هـ -

^{۷۶} (۲) المستدرک ۳ / ۱۰۰۹ و ۱۴۸. برای دستیابی به بقیه مدارک رجوع کنید به: المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی.

سپس فرمود: «واهل بیت من» «خاندان من!» شما را در مورد اهل بیتم یاد آور خدا می‌شوم! (این کلام را سه بار تکرار فرمود)

(و بنا به نسخه مستدرک اضافه می‌فرماید):

هشیار باشید که شما پس از من با این دو بازمانده چگونه رفتار میکنید. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

با تکیه بر این جمله اخیراً از گفتار پیامبر (ص) است که ما معتقدیم یکی از امامان اهل البیت - که تعدادشان نیز در روایات معتبر دیگر تعیین شده است - باید چنان عمری دراز داشته باشد که تا پایان جهان زنده بماند و در نتیجه همدوش و قرین کتاب خدا برای همیشه در جامعه بشری موجود باشد و فرموده پیامبر در مورد عدم جدایی این دو راست آید.

شبیه به همین سخن را جابر از خطبه عرفه پیامبر نقل میکند. میگوید: من پیامبر را در ایّام حج در عرفه مشاهده کردم آن حضرت بر ناقه خویش به نام «عضباء» سوار بود، و برای مردم چنین خطبه میخواند:

[... ای مردم من در میان شما چیزی گذارم که اگر بدان چنگ زنید و از آن دست بردارید هرگز گمراه نمیشوید:

کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من میباشند].

ترمذی پس از نقل این سخن اضافه میکند که این حدیث از ابو ذر، و ابو سعید خدری، و زید بن ثابت، و حذیفه بن اسید نیز روایت شده است.^{۷۷}

در این روایت پیامبر اکرم (ص) اهل بیت خویش را در کنار قرآن قرار داده و هدایت را به دست ایشان و قرآن میدانند، و چنگ زدن به ذیل و دامان ایشان را موجب نجات قطعی از گمراهی و ضلالت می‌شناساند. و می‌فرماید که هشیار باشید، و دقت کنید که چگونه بعد از من با این دو رفتار خواهید کرد و بدانید که این دو هیچ وقت از هم جدایی ندارند، و در حوض کوثر - محل ورود نجات یافتگان رستا خیز - بر من وارد خواهند شد.

این که کتابهای آسمانی، امام و پیشوای فکری و اعتقادی و اخلاقی و عمل مردمند از جمله نظری بودن یک مسئله مسلم قرآنی است **وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ**^{۷۸} با توجه و تکیه بر همین اصل، در کنار قرآن قرار گرفتن اهل بیت پیامبر، امامت ایشان را نیز اثبات مینماید.

^{۷۷} (۱). ترمذی، ج ۵ / ۶۶۲. ح ۳۷۸۶

به بیانی دیگر اسلام از جنبه نظری در قرآن کریم بیان شده،

ص: ۷۵

وجود و تجسم خارجی آن در سیره اهل البیت (ع) عمل شده است. بنابراین وقتی که امامت قرآن را در جنبه نظری پذیرا شدیم، امامت اهل بیت را در جنبه عملی نیز باید بپذیریم.

علاوه بر این از آن جا که به گفته پیامبر هدایت منحصر در این دو میراث گرانقدر اوست، و میتوانیم هدایت قرآن در کلیات مسائل اعتقادی، اخلاقی و عملی اسلام است، پس ناگزیر توضیح و تبیین اسلام قرآنی^{۷۹} و وظیفه اهلی بیت (علیهم السلام) خواهد بود تا هدایت اتمام پذیرد و کامل گردد.

ناگفته نماند که این روایت آن قدر به صورتهای مختلف و به وسیله افراد متفاوت نقل شده که بازگویی و بررسی همه آنها محتاج فرصت خاصی است، و ما در این جا فقط در صدد آن بودیم که با تکیه بر این حدیث روشن سازیم که رسول اکرم (ص) به فرمان الهی امامت را منحصر در اهل بیت خویش کرده، و آنها را قرین و همدوش قرآن قرار داده است.

۲- روایاتی که در آن عدد امامان تعیین شده است:

رسول خدا (ص) خبر داده است، امامانی که بعد از او میآیند،

ص: ۷۶

دوازده نفرند. این موضوعی است که صاحبان کتب صحاح و مسانید که نامشان در زیر میآید، از آن حضرت روایت کردهاند:

الف- مسلم در صحیح خود از جابر بن سمره روایت کرده که گفت:

شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود: «این دین همیشه، تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپاست. این خلفا همگی از قریشانند».

در روایت دیگری آمده است: «همیشه کار مردم رو به راه است...».

دردو روایت دیگر آمده است: «تا آنکه دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند».

در حدیث دیگری است که فرمودند: «تا پایان دوازده نفر».^{۸۰}

^{۷۸} (۲). سور الاحقاف، آی ۱۲.

^{۷۹} (۱). یعنی اسلامی که در قرآن کریم آمده است که مقصود اصول و کلیات این دین مبین میباشد.

و در صحیح بخاری گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که میفرمود: «دوازده نفر امیر و فرماندهاند». راوی گوید: پیامبر (ص) پس از آن سخنانی فرمود که من نفهمیدم، پدرم گفت: فرمود: «همگی آنان از قریشاند».

در روایت دیگری میگوید: سپس رسول خدا (ص) سخنانی فرمود که بر من پوشیده ماند، از پدرم پرسیدم: رسول خدا (ص) چه فرمود؟ پدرم گفت: فرمود: «همگی آنان از قریشاند».^{۸۱}

در روایت دیگری است که فرمود: «دشمنی کسانی که با آنان دشمنی کنند، زیانی به ایشان نمیرساند».^{۸۲}

ب- در روایت دیگری است که رسول خدا (ص) فرمود:

«لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيمًا أَمْرُهَا، ظَاهِرَةٌ عَلَى عَدُوِّهَا، حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ يَكُونُ الْمَرْجُ أَوْ الْهَرَجُ»

کار این امت همیشه به سامان است و پیوسته بر دشمنانشان پیروزند تا آن گاه که دوازده نفر خلیفه که، همگی آنها از قریشاند، در

گذرند. پس از آن فساد و خرابی یا فتنه و آشوب خواهد بود.^{۸۳}

ج- در روایت دیگری آمده است که فرمود:

«این امت دوازده نفر قیّم دارد که هر کس آنان را یاری نکند، زیانی به ایشان نرساند، همگی آنان از قریشاند».^{۸۴}

د. در روایت دیگری فرمود:

«کار این مردم تا هنگامی که دوازده مرد بر آنان ولایت داشته باشند، همواره در جریان است».^{۸۵}

^{۸۰} (۱). صحیح مسلم، ج ۳/ ۱۴۵۳، حدیث ۱۸۲۱، این روایت را از آن رو برگزیدیم که جابر خود آن را نوشته است. صحیح بخاری، ج ۴/ ۱۶۵ کتاب الاحکام سنن ترمذی باب: ما جاء فی الخلفاء من ابواب الفتن. سنن ابو داود، ج ۳/ ۱۰۶، کتاب المهدی مسند طرابلسی، حدیث ۷۶۷ و ۱۲۷۸.

مسند احمد، ج ۱۳/ ۲۶ و ۲۷. حلیة الاولیاء ابو نعیم، ج ۴/ ۳۳۳.

جابر بن سمره بن عامری خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است که بعد از سال هفتاد هجری در کوفه وفات کرد. صاحبان کتب صحیح ۱۶۴ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال او در کتابهای «اسد الغابه» تقریب التهذیب و جوامع السیره، ص ۲۷۷ آمده است.

^{۸۱} (۱). فتح الباری، ج ۱۶/ ۳۳۸. مستدرک الصحیحین، ج ۳/ ۶۱۷.

^{۸۲} (۲). فتح الباری، ج ۱۶/ ۳۳۸.

^{۸۳} (۱). منتخب کنز العمال، ج ۵/ ۳۲۱، تاریخ ابن کثیر، ج ۶/ ۲۴۹. تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰. کنز العمال، ج ۱۳/ ۲۷، الصواعق المحرقة، ص ۲۸.

^{۸۴} (۲). کنز العمال، ج ۱۳/ ۲۷ و منتخب آن، ج ۵/ ۳۱۲.

ه-- از قول انس روایت کنند که آن حضرت فرمود:

«این دین تا دوازده نفر از قریش باشند، به هیچ روی نابود نگردد؛ و چون از دنیا بروند، زمین نیز، اهل خود را فرو میبرد».^{۸۶}

و- در روایت دیگری فرمود:

ص: ۷۹

«کار این امت، تا هنگامی که همه آن دوازده نفر قیام کنند، همیشه قرین پیروزی است. آنان همگی از قریشاند».^{۸۷}

ز- احمد بن حنبل و حاکم و دیگران از مسروق روایت کنند که گفت:

شبی نزد عبدالله بن م- سعود نشسته ب- ودیم و او قرآن به م- ا میآم- وخت که م- ردی پ- رس- ید: ای اب- ا عبد الرحمن! آیا از رسول خدا پرسیدید چه تعداد از این امت به خلافت میرسند؟ عبدالله گفت: از هنگامی که به عراق آمده ام، هیچ کس پیش از تو، چنین سؤالی از من نکرده است. بعد گفت: ما این موضوع را [از رسول خدا (ص)] پرسیدیم و آن حضرت فرمود: «آنان دوازده نفرند، به تعداد نقبای بنی اسرائیل».^{۸۸}

ص: ۸۰

ح- در روایت دیگری ابن مسعود گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

«خلفای بعد از من تعداد اصحاب موسی هستند».^{۸۹}

ابن کثیر گوید: همانند این از عبد الله بن عمر و حذیفه و ابن عباس نیز، روایت شده است.^{۹۰}

مؤلف گوید: نمیدانم مقصود ابن کثیر از روایت ابن عباس، همان است که حاکم حسکانی از ابن عباس روایت کرده یا غیر آن است.

^{۸۵} (۳). شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲ / ۲۰۲ الصواعق المحرقة، ص ۱۸. تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰

^{۸۶} (۴). کنز العمال، ج ۱۳ / ۲۷.

^{۸۷} (۱). کنز العمال، ج ۱۳ / ۲۷

^{۸۸} (۲). مسند احمد ج ۱ / ۳۹۸ و ۴۰۶ احمد شاکر در حاشیه اول (۳۹۸) گوید: اسناد آن صحیح است. مستدرک حاکم و تلخیص آن جلد ۴ / ۵۰۱، فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۳۹، مجمع الزوائد، ج ۵ / ۱۹۰، الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۲، تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰، جامع الصغیر سیوطی، ج ۱ / ۷۵، کنز العمال، متقی، ج ۱۳ / ۲۷ گوید: طبرانی و نعیم بن حماد نیز آن را در رفتن آورده‌اند. فیض القدير، ج ۲ / ۴۵۸. تاریخ ابن کثیر، ج ۶ / ۲۴۸ - ۲۵۰ در باب ذکر الائمة الاثني عشر الذين كلهم من قریش از ابن مسعود.

^{۸۹} (۱). تاریخ ابن کثیر، ج ۶ / ۲۴۸. کنز العمال، ج ۱۳ / ۲۷، شواهد التنزيل حسکانی، ج ۱ / ۴۵۵، حدیث ۶۲۶

^{۹۰} (۲). ابن کثیر، ج ۶ / ۲۴۸

روایات گذشته صریحاً میگوید: «عدد والیان دوازده نفر و همگی از قریشاند». و امام علی (ع) در سخن خود مقصود از «قریش» را در این روایات بیان کرده و میفرماید:

«همه امامان از قریشاند و در این تیره از هاشم [اهل البیت (علیهم السلام)] جایگزین شدهاند، [ولایت] برای غیر آنان روا نیست و والیان جز ایشان شایسته [ولایت] نباشند».^{۹۱} و نیز فرمود:

ص: ۸۱

«اللهم بلی لا تَخْلُوا الارضُ مِنْ قائِمٍ لله بِحُجَّةٍ اَمَّا ظاهراً مَشهوراً او خائفاً مَغْموراً لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ الله وَبَيِّنَاتِهِ...»

خداوندا! آری، زمین هرگز از قیام کننده به حق برای خدا خالی نخواهد شد، [این امام قائم،] یا پیروز است و نمایان و یا خائف است و پنهان، تا حجت‌های خدا و نشانه‌های روشن الهی نابود نگردد.^{۹۲}

امامان دوازده گانه در تورات

ابن کثیر گوید: در توراتی که در دست اهل کتاب است موضوعی آمده که معنای آن چنین است:

«خداوند متعال ابراهیم (ع) را به وجود اسماعیل (ع) بشارت داد و فرمود: اسماعیل را زیادتی بخشم و نسل او را گسترده گردانم و در بین آنان دوازده نفر را از بزرگان و فرزندگان قرار دهم».

و گوید:

«ابن تیمیه گوید: اینان که به وجودشان بشارت داده شده، همان است که در حدیث جابر بن سمره آمده و مقرر گردیده تا در میان امت پراکنده باشند، و این که قیامت بر پا نگردد مگر آن که موجود شده

ص: ۸۲

باشند، و بسیاری از یهودیانی که به اسلام مشرف شدهاند، اشتباه کرده و پنداشتند آنان همان کسانیاند که فرقه را فضا [شیعیان دوازده امامی] به سوی آنان دعوت کرده و از ایشان پیروی میکنند».^{۹۳}

مؤلف گوید: بشارت مورد اشاره در «سفر پیدایش» تورات امر وزین، باب: [۱۷ شماره ۱۸-۲۰] اصل عبری چنین است:

«قی لیشماعیل بیرختی اوتو قی هفريتی اوتو قی هر بيتی بمئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی ننتیف لگوی گدول».^{۹۴}

^{۹۱} (۳). نهج البلاغه، خطب ۱۴۲.

^{۹۲} (۱). ینابیع الموده، شیخ سلمان خنفي در باب صدم، ص ۵۲۳. احیاء علوم الدین، عزالی، ج ۱/۳، حلیة الاولیاء، ج ۱/۸۰ فشرده.

^{۹۳} (۱). تاریخ ابن کثیر ج ۶/۲۴۹ و ۲۵۰.

ترجمه: اسماعیل را مبارک ساخته و جدّاً او را بهره‌مند و پر بار و کثیر و گسترده گردانم، دوازده عدد امام از او پدید آید و او را به امت بزرگ و عظیمی تبدیل خواهم کرد.

این بخش از تورات اشاره به آن دارد که، مبارکی و پر باری و کثرت افراد تنها در نسل اسماعیل (ع) است.

واژه «شنیم عسار» یعنی: دوازده نفر، که لفظ «عسار» در اعداد

ص: ۸۳

ترکیبی که معدود آن مذکر باشد، می‌آید.^{۹۵} و معدود در این جا «نسیئیم» و مذکر است و با اضافه شدن «یم» در آخر آن معنای جمع می‌دهد مفرد آن «ناسی» یعنی: امام و پیشوا و رئیس است.^{۹۶}

و اما سخن خداوند به ابراهیم (ع) در همان بخش نیز، یعنی عبارت «فی تننیف لگوی گدول»، واژه «فی تننیف» مرکب است از «فی» که حرف عطف است، و «ناتن» که فعل است و به معنای: قرار می‌دهم، و «یف» که ضمیر است و در آخر فعل آمده به اسماعیل (ع) باز می‌گردد، یعنی: او را [چنین] قرار می‌دهم.^{۹۷} و اما لفظ «گوی» به معنای امت و مردم است،^{۹۸} و «گدول» به معنای «کبیر و عظیم»^{۹۹} و تمام جمله یعنی: «او را امت کبیر و بزرگی گردانم».

از مجموع این فقره روشن می‌گردد که مقصود از «کثرت و برکت» در نسل اسماعیل (ع) دقیقاً رسول خدا محمد (ص) و اهل بیت آن حضرت (ع) می‌باشند، و آنانند که دنباله و امتداد نسل اسماعیل (ع) هستند. زیرا، خداوند متعال به ابراهیم (ع) فرمود: از

ص: ۸۴

سرزمین «نمرود» خارج شده و به «شام» برود. آن حضرت نیز، همراه با همسرش «ساره» و «لوط» به فرمان خدا هجرت کردند و در سرزمین فلسطین فرود آمدند.

خداوند متعال ثروت ابراهیم (ع) را بسیار فزونی بخشید. ابراهیم گفت: «خداوندا من با این مال بدون اولاد چه کنم؟» خدای متعال به او وحی کرد: «من فرزندان تو را به قدری کثیر و بسیار گردانم که به تعداد ستارگان باشند» در آن زمان

^{۹۴} (۲). عهد قدیم، سفر التکوین باب ۱۷ شماره ۲۰ ص ۲۲ و ۲۳.

^{۹۵} (۱). معجم الحديث عبری - عربی، ص ۳۱۶

^{۹۶} (۲). معجم الحديث عبری - عربی، ص ۳۶۰

^{۹۷} (۳). معجم الحديث عبری - عربی، ص ۸۴ و ۳۱۷

^{۹۸} (۴). معجم الحديث عبری - عربی، ص ۸۴ و ۳۱۷

^{۹۹} (۵). معجم الحديث عبری - عربی، ص ۸۴ و ۳۱۷.

«هاجر» کنیزک «ساره» بود و او را به ابراهیم (ع) بخشید، هاجر از ابراهیم (ع) باردار شد و اسماعیل (ع) را برای او به دنیا آورد. سن ابراهیم (ع) در آن حال ۸۶ سال بود.^{۱۰۰}

قرآن کریم در ضمن دعای ابراهیم (ع) و درخواست او از خدای متعال، به این حقیقت روشن اشاره کرده و میفرماید: ابراهیم گفت:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ^{۱۰۱}

پروردگارا! من برخی از ذریه خود را در بیابانی خشک، در کنار خانه محترم تو جای دادم تا نماز را به پای دارند. پروردگارا! دلهایی از

ص: ۸۵

مردمان را به سوی آنان بگردان و آنان را از ثمرات روزی ده، باشد که سپاس گویند.

این آیه کریمه تأکید میکند که ابراهیم (ع) برخی از ذریه و نسل خود را که اسماعیل و فرزندان متولد او در مکه بودند، در کنار خانه خدا جای داد و از خدای متعال درخواست کرد تا رحمت و هدایت بشر در طول تاریخ را بر عهده ذریه و فرزندان او قرار دهد، خداوند نیز دعوتش را پذیرفته و آن را در نسل او، محمد (ص) و دوازده امام (ع) قرار داده است.

امام باقر (ع) در این باره فرموده است:

«نَحْنُ بَقِيَّةُ تِلْكَ الْعِتْرَةِ وَكَانَتْ دَعْوَةُ اِبْرَاهِيمَ لَنَا»

مایم بقیه آن [ذریه و] عترت و دعای ابراهیم (ع) برای ما بود^{۱۰۲}.

فشرده احادیث گذشته:

خلاصه و نتیجه که از احادیث گذشته بدست میآید این است که: تعداد امامان در این امت دوازده نفر پی در پی هستند، و پس از دوازدهمین امام، عمر این دنیا پایان میگیرد.

ص: ۸۶

در حدیث اول آمده بود:

^{۱۰۰} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱ / ۲۴ و ۲۵ نشر مؤسس نشر فرهنگ اهل البيت قم

^{۱۰۱} (۲). ابراهیم / ۳۷.

^{۱۰۲} (۱). آنچه در اصل عبری تورات و تعلیقه آن آمده. آن را از مقاله استاد احمد الواسطی در مجله «التوحید» نشریه سازمان تبلیغاتی اسلامی تهران شماره ۵۴ (ص ۱۲۷ و ۱۲۸) نقل کردیم.

«این دین تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپا خواهد بود...».

این حدیث، مدّت برپا بودن این دین را تعیین، و آن را به برپایی قیامت حدود ساخته و تعداد امامان این امت را دوازده نفر دانسته است.

در حدیث پنجم آمده بود:

«این دین پیوسته تا زمانی که دوازده نفر از قریش موجود باشند استوار و برپاست، و هنگامی که درگذرند، زمین اهل خود را فرو میبرد».

این حدیث نیز، وجود و بقای دین را تا پایان عمر امامان دوازده گانه تأیید کرده و پایان عمر آنان را پایان دنیا میداند.

در حدیث هشتم نیز، عدد امامان (علیهم السلام) را تنها دوازده نفر دانسته و فرموده:

«خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی هستند».

این حدیث دلالت بر آن دارد که بعد از رسول خدا (ص) به جز خلفای دوازده گانه، خلیفه دیگری نخواهد بود.

ص: ۸۷

الفاظ این روایات که با صراحت میگویند: «عدد خلفا تنها دوازده نفر است و بعد از آنان هرج و مرج و نابودی زمین و برپایی قیامت است» دیگر الفاظی را که چنین صراحتی از آنها دانسته نمیشود، بیان و تبیین میکند.

بنا بر این، لازم است عُمر یکی از امامان دوازدهگانه، بر خلاف عمر عادی انسانها، طولانی و خارق العاده باشد. چنان که اکنون واقع شده و دوازدهمین امام از «ائمّه اثنی عشر» و اوصیای رسول خدا (ص) بدین گونه است.

حیرت علما در تفسیر این حدیث

دانشمندان مکتب خلفا در بیابان مقصود از «امامان دوازده گانه» که در این روایت آمده است، دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاههای متفاوتی ارایه داده‌اند.

ابن عربی شارح «سنن ترمذی» گوید:

«ما امیران بعد از رسول خدا (ص) را بر شمردیم دیدیم: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان، سفاح و ... هستند».

ص: ۸۸

او پس از آن بیست و هفت نفر از خلفای عباسی تا عصر خود را بر شمرده و گوید:

«اگر از مجموع آنها «دوازده نفر» را به صورت ظاهر شماره کنیم آخرین آنها «سلیمان» بن عبدالملک است، و اگر به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما باقی میماند: خلفای چهار گانه و عمر بن عبد العزیز.

بنابراین، من معنایی برای این حدیث نمیابم»^{۱۰۳}.

«این اعتراضی نادرست است. زیرا، پیامبر (ص) فرموده است تنها دوازده نفر به ولایت میرسند. البته این تعداد به ولایت رسیدهاند و این مطلب از اضافه شدن بر تعداد آنها منع نمیکند»^{۱۰۴}.

«سیوطی» در جواب آن سخنی را نقل کرده که گوید:

«مراد حدیث، وجود «دوازده نفر خلیفه» در طول دوران اسلام تا قیامت است که عامل بر حق باشند، اگر چه پی در پی نباشند»^{۱۰۵}.

ص: ۸۹

در فتح الباری گوید:

«یقیناً از این تعداد [/ دوازده نفر] خلفای چهارگانه در گذشتهاند، و بقیه نیز، به ناچار باید تا پیش از برپایی قیامت، تکمیل گردد»^{۱۰۶}.

ابن جوزی گوید:

«بنا بر این، آن جا که فرموده: «سپس فتنه و آشوب خواهد شد»، مراد فتنههای پیش از برپایی قیامت مانند: خروج دجال و بعد آن میباشد»^{۱۰۷}.

سیوطی گوید:

«از این «دوازده نفر» خلفای چهارگانه و حسن و معاویه و عبدالله ابن زبیر و عمر بن عبد العزیز، این هشت نفر، روی کار آمدند و احتمال این که مهدی عباسی را هم به آنان اضافه کنیم - که او در بین عباسیان همانند عمر بن عبد العزیز در میان

^{۱۰۳} (۱). شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج ۹ / ۶۸ و ۶۹

^{۱۰۴} (۲). شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۲ / ۲۰۱ و ۲۱۲. فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۳۹، عبارت متن از اوست، در ص ۳۴۱ نیز آن را آورده است

^{۱۰۵} (۳). تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۲.

^{۱۰۶} (۱). فتح الباری، ج ۶ / ۳۴۱، تاریخ خلفا، ص ۱۲

^{۱۰۷} (۲). فتح الباری، ج ۶ / ۳۴۱، تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۲

امویان است - و نیز، طاهر عباسی را به خاطر عدالت خواهیاش، باز هم دو نفر باقی و مورد انتظار است که یکی از آنان «مهدی» آل محمد (ص) از اهل البیت خواهد بود^{۱۰۸}.

ص: ۹۰

و نیز، گفته شده:

«مراد حدیث آن است که، آن «دوازده نفر» در دوران عزّت خلافت و قوت اسلام و استواری امور آن باشند، از کسانی که در زمان وی، اسلام عزیز گشته و همه مسلمانان پیرامون او گرد آیند»^{۱۰۹}.

بیهقی گوید:

«این تعداد [/ دوازده نفر] تا زمان ولید بن یزید بن عبد الملک روی کار آمدند، سپس فتنه و آشوب بزرگ برپا شد و پس از آن حکومت عباسیان غالب آمد، و این که بر عدد مذکور میافزایند بدان خاطر است که صفت مورد اشاره در حدیث را رها کرده یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمدهاند از آنان شمردهاند»^{۱۱۰}.

و نیز گفتهاند:

«کسانی که امت بر آنان اجتماع کردهاند: خلفای ثلاثه و سپس علی تا زمان حکمیت در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند.

ص: ۹۱

سپس با صلح حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. با مرگ یزید اختلاف کردند تا آن که پس از کشته شدن ابن زبیر، بر عبد الملک مروان اجتماع نمودند و سپس بر فرزندان چهارگانه او: ولید و سلیمان و یزید و هشام که در این جمع عمر بن عبد العزیز میان سلیمان و یزید فاصله شد و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبد الملک بود که مردم پس از هشام بر او اجتماع کردند و او چهار سال حکومت کرد»^{۱۱۱}.

بنا بر این، خلافت این دوازده نفر به خاطر اجتماع مسلمانان بر آنها صحیح است، و پیامبر (ص) مسلمانان را به خلافت و جانشینی ایشان از خودش - در حمل و انتقال اسلام به مردم - بشارت داده است!

^{۱۰۸} (۳). الصواعق المحرقة ص ۱۹ و تاریخ خلفا سیوطی ص ۱۲ بنابراین، برای پیروان مکتب خلفاء دو امام منتظر خواهد بود که یکی از آنان مهدی* است در حالی که پیروان مکتب اهل البیت تنها یک امام منتظر دارند.

^{۱۰۹} (۱). نووی در شرح صحیح مسلم، ج ۱۲ / ۲۰۲ و ۲۰۳، به این موضوع اشاره کرده و ابن حجر در «فتح الباری» ج ۱۶ / ۳۳۸ - ۳۴۱، و سیوطی در تاریخ خلفا، ص ۱۰، و آن را آوردهاند

^{۱۱۰} (۲). تاریخ ابن کثیر، ج ۶ / ۲۴۹ به نقل از بیهقی.

^{۱۱۱} (۱). تاریخ خلفا، ص ۱۱، الصواعق المحرقة، ص ۱۹، فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۴۱.

«ابن حجر» در باره این توجیه گوید: «این بهترین توجیه است».

وابن کثیر گوید:

«راهی را که بیهقی پیموده و عدّه‌ای با وی موافقت کرده‌اند، یعنی اینکه، مراد حدیث از خلفای پی در پی، تا زمان ولید بن زیاد بن عبد الملک فاسق می‌باشد، ولیدی که در گذشته در مذمت او سخن گفتیم، راهی غیر مقبول است. زیرا، خلفای مورد اشاره تا زمان این

ص: ۹۲

ولید، بیش از «دوازده نفرند»، دلیل آن این است که: خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و علی مسلم است ... پس از آنان حسن بن علی است چنان که واقع شد و علی او را وصی خود قرار داد و مردم عراق با او بیعت کردند ... تا آن که او و معاویه صلح کردند. سپس پسر معاویه یزید و بعد، پسر یزید معاویه بن یزید و سپس مروان بن حکم و بعد پسرش عبد الملک مروان و ولید بن عبد الملک، سپس سلیمان بن عبد الملک، و بعد عمر بن عبد العزیز و پس از وی یزید بن عبد الملک و بعد هشام بن عبد الملک، که جمع آنها پانزده نفر میشود و سپس ولید بن یزید بن عبد الملک، و اگر حکومت ابن زبیر را که قبل از عبد الملک بود به حساب آوریم، شانزده نفر میشوند، و با این حساب، یزید بن معاویه جزء آن دوازده نفر شده و عمر بن عبد العزیز که همه پیشوایان بر مدح و سپاس او متفق القولند، و او را از خلفای راشدین به شمار آورده و همه مردم بر عدالت او اتفاق نظر دارند، و دوران او از بهترین دوره‌ها بوده و حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند، از جمع «دوازده نفر» خارج می‌گردد.

و اگر بگوئیم: من تنها کسانی را به حساب می‌آورم که امت بر آنان اجتماع کرده باشند، لازم‌هاش آن است که «علی بن ابی طالب» و فرزندش به حساب نیایند، زیرا همه مردم بر آن دو اجتماع نکردند، دلیلش آن که مردم شام، همگی، از بیعت با او سر باز زدند».

و نیز گوید: «برخی توجیه کنندگان، معاویه و پسرش یزید و

ص: ۹۳

نوه‌اش معاویه بن یزید را به شمار آورده، و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده‌اند، زیرا امت بر هیچ یک از آنها اجتماع نکرده‌اند».

بنا بر این، دیدگاه نیز، می‌گوییم: «در این مسلک خلفای سه گانه سپس معاویه و بعد یزید و سپس عبد الملک و بعد ولید بن سلیمان و سپس عمر بن عبد العزیز و بعد یزید و بعد هشام به شمار آیند که جمعاً ده نفرند و بعد از آنها ولید بن یزید بن عبد الملک فاسق است که لازمه این دیدگاه نیز، اخراج علی و پسرش حسن خواهد بود، و این دقیقاً بر خلاف آن نظری است که امامان اهل سنت و بلکه شیعه بر آن تصریح کرده‌اند».^{۱۱۲}

^{۱۱۲} (۱). تاریخ ابن کثیر، ج ۶ / ۲۴۹ و ۲۵۰.

ابن الجوزی در کتاب «کشف المشکل» در جواب از این توجیهاات دو وجه دیگر را نقل کرده که گویند:

اول- «پیامبر (ص) در حدیث خویش اشاره به حوادث بعد از خود و اصحاب خود ندارند، و چون حکم اصحاب با حکم آن حضرت پیوسته و مرتبط است، نتیجه میگیریم که خبر از حکومتهای واقع شده پس از صحابه است. و چنان مینماید که با بیان خود اشاره به عدد خلفای بنی امیه دارد، و گویا سخن آن حضرت: «لا یزال الدین» یعنی: ولایت تا آن جا که دوازده خلیفه به حکومت برسند ادامه دارد، سپس اوضاع به حالت دیگری، بدتر از حال اول، بر میگردد. با این

ص: ۹۴

حساب، اولین خلیفه بنی امیه یزید بن معاویه و آخرینشان مروان حمار است که تعدادشان «سیزده نفر» میباشد، و عثمان و معاویه و ابن زبیر به شمار نیایند، زیرا آنها از صحابهاند. و اگر مروان بن حکم را نیز- به دلیل اختلاف در صحابی بودن یا مغلوبیتش در برابر عبد ابن زبیر و اجتماع مردم بر عبد الله- از جمع مذکور خارج کنیم، «عدد دوازده» راست میآید. و پس از خروج خلافت از دست بنی امیه نیز، فتنههای عظیم و خونریزیهای بسیار واقع شد تا آن که دولت بنی عباس مستقر گردید و اوضاع از آنچه بر آن بود، کاملاً متغیر و دگرگون شد».^{۱۱۳}

ابن حجر در «فتح الباری» این استدلال را مردود دانسته است.

دوم ابن جوزی «وجه دوم» را از جزوهای که «ابو الحسین ابن منادی» در باره «مهدی» گرد آورده نقل کرده که گوید: «ممکن است این موضوع مربوط به بعد از مهدی باشد که در آخر الزمان خروج میکند. زیرا، من در کتاب «دانیال» دیدهام که: «هنگامی که مهدی وفات کند، پنج تن از نوادگان «سبط اکبر» به حکومت میرسند، سپس پنج تن از نوادگان «سبط اصغر»، پس از آن آخرینشان مردی از سبط اکبر را وصی خود میکند، بعد از او پسرش به حکومت میرسد و بدین ترتیب «دوازده نفر» حاکم میشوند که هر یک از آنان امام و مهدی هستند». گوید: در روایت دیگری است «... پس از او دوازده

ص: ۹۵

نفر مرد: شش تن از اولاد حسن، و پنج تن از اولاد حسین، و یک نفر از غیر ایشان به حکومت میرسند و چون فرد اخیر میمیرد فساد عالمگیر میشود».

ابن حجر در صواعق خود بر این حدیث حاشیه زده و میگوید: «این روایت، یقیناً روایتی واهی است و اعتمادی بر آن نیست!».^{۱۱۴}

گروه دیگری گویند:

^{۱۱۳} (۱) فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۴۰ به نقل از ابن الجوزی در کتاب «کشف المشکل».

^{۱۱۴} (۱) فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۴۱، الصواعق المحرقة، ص ۱۹

«ظنّ غالب آن است که آن حضرت علیه الصلاة والسلام، در این حدیث، از عجایب بعد از خود خبر داده، فتنههایی که مردم را در یک زمان متفرق کرده و تحت فرمان «دوازده» امیر میکشاند. و اگر غیر این را اراده کرده بود میفرمود: «دوازده امیرند که چنین میکنند» و چون چنین وصفی برای آنها بیان نکرده این گونه میفهمیم که اینان در زمان واحد خواهند بود...»^{۱۱۵}

گفتهاند: در قرن پنجم هجری تنها در «اندلس» واقعههای رخ داد که شش نفر همگی خود را «خلیفه» مینامیدند، اضافه بر آنها، حاکم مصر، خلیفه عباسی بغداد و دیگر مدّعیان خلافت، از علویان و خوارج نیز، مدعی خلافت بودند.^{۱۱۶}

ص: ۹۶

ابن حجر در باره این توجیه گوید:

«این سخن کسی است که به چیزی از طرق حدیث - جز آنچه که به نحو فشرده در «بخاری» آمده - آگاهی نداشته است».^{۱۱۷}

«وجود آنان در زمان واحد، عین پراکندگی و افتراق است و نمیتواند مراد حدیث باشد».^{۱۱۸}

بدین گونه، علمای مکتب خلفا در تفسیر روایات گذشته، به دیدگاه واحدی نرسیدند. علاوه بر آن، از آوردن روایاتی که رسول خدا (ص) اسامی آن دوازده نفر را بیان فرموده نیز، اغماض و اهمال کردهاند. زیرا، با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون متمادی در تخالف و تضاد بوده است. این روایات را محدثان مکتب اهل البیت (علیهم السلام) در تألیفات خود با اسنادی که به نیکان صحابه میرسد، از رسول خدا (ص) روایت کردهاند. و ما در بخش آینده به آوردن اندکی از آنها که هر دو گروه در کتب خود آوردهاند بسنده میکنیم.

ص: ۹۷

اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا

الف - امام جوینی:^{۱۱۹} از عبدالله بن عباس روایت کند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

«أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ»

^{۱۱۵} (۲). فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۳۸

^{۱۱۶} (۳). شرح نووی، ج ۱۲ / ۲۰۲، فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۳۹.

^{۱۱۷} (۱). فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۳۸

^{۱۱۸} (۲). فتح الباری، ج ۱۶ / ۳۳۹.

^{۱۱۹} (۱). ذہبی، رجال معروف در کتاب «تذکرۃ الحفاظ» ص ۱۵۰۵ درباره او گوید: امام محدث یگانه، اکمل، فخر الاسلام، صدر الدین ابراهیم بن محمد بن حمویہ جوینی شافعی، شیخ صوفیہ، شدیداً نسبت به روایت و گرد آوری اجزای آن عنایت داشت، غازان شاه به دست او اسلام آورد.

«من آقای پیامبران و علی بن ابی طالب آقای اوصیاست، همانا اوصیای پس از من «دوازده» نفرند، اولینشان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی است».

ب- امام جویی: باز هم به سند خود از ابن عباس روایت کند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

«همانا خلفای من و اوصیایم و حجت‌های خدا بر مردم

ص: ۹۸

پس از من «دوازده» نفرند، اولینشان برادرم و آخرینشان فرزندم خواهد بود». گفته شد: ای رسول خدا! برادر شما کیست؟ فرمود: «علی بن ابی طالب». گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: «آن مهدی است. کسی که زمین را پر از عدل و داد میکند همان گونه که از ظلم و ستم انباشده شده است. قسم به آن که مرا بشارتگر و بیم دهنده بر حق فرستاده، اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند این روز را آن قدر طولانی کند تا فرزند من مهدی در آن خروج کند و روح خدا عیسی بن مریم فرود آید و در پس او نماز بگزارد و زمین از نور پروردگارش روشن گردد، و فرمانرواییاش مشرق و مغرب را فرا گیرد».

ج- امام جویی: باز هم به سند خود روایت کند که راوی گفت: شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود:

«أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تَسَعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ».

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزگان و معصومانیم».^{۱۲۰}

ص: ۹۹

سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون بر آن بود که امثال این گونه احادیث را از دسترس ابنای امت اسلامی به دور داشته و بر آنها پرده پوشاند. و راستی که بخش عظیم پیروان این مکتب در این راه، جهاد شایانی کردند، و ما نمونه‌هایی از آن را در بحث و بررسی از «اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول خدا (ص) که مخالفت دیدگاهشان بود» در معالم المدرستین آوردیم. و چون در این بحث مجالی برای آوردن آن احادیث نداریم، تنها روایاتی را می‌آوریم که به معرفی امامان دوازده گانه پرداخته است. روایاتی از رسول خدا (ص) که در آنها متواتراً به اسامی ایشان اشاره و تصریح شده است.

معرفی امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا (ص)

امام اول: امیر المؤمنین علی (ع)، پدرش ابو طالب فرزند عبد المطلب بن هاشم.

^{۱۲۰} (۱). احادیث: الف، ب و ج، در کتاب فوائد السمطین، نسخ خطی کتابخان مرکزی دانشگاه تهران به شمار ۱۱۶۴ و ۱۶۹۱ ۱۶۹۰، برگ ۱۶۰ آمده است.

مادر: فاطمه بنت اسد بن هاشم.

کنیت آن حضرت: ابو الحسن و الحسین، ابو تراب.

ص: ۱۰۰

لقب آن حضرت: وصی، امیر المؤمنین.

تولد آن حضرت: در سال سی ام پس از «عام الفیل» در بیت الله الحرام^{۱۲۱}، کعبه، به دنیا آمد.

شهادت آن حضرت: در سال چهلیم هجری به دست عبد الرحمان بن ملجم، - یکی از خوارج - به شهادت رسید و در بیرون کوفه، نجف اشرف، دفن گردید.

امام دوم: حسن بن علی بن ابی طالب (ع).

مادر: فاطمه زهرا (علیها السلام) دخت گرامی رسول خدا (ص).

کنیه آن حضرت: ابو محمد.

لقب آن حضرت: سبط اکبر، مجتبی.

ولادت آن حضرت: در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری در مدینه به دنیا آمد.

شهادت آن حضرت: در بیست و هشتم ربیع الاول سال پنجاهم هجری به شهادت رسیده و در بقیع، در مدینه منوره دفن گردید.

ص: ۱۰۱

امام سوم: حسین بن علی بن ابی طالب (ع).

مادر: فاطمه زهرا (علیها السلام) دخت گرامی رسول خدا (ص).

کنیت: ابو عبد الله.

لقب: سبط، شهید کربلا.

ولادت: سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه.

^{۱۲۱} (۱). فاطمه بنت اسد، مادر امام* در حال بارداری مشغول طواف بود که درد زایمان به سراغش آمد، در این هنگام درب کعبه گشوده و او داخل شد و فرزندش علی* را به دنیا آورد، برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید، مستدرک، ج ۳ / ۴۸۳، تذکره خواص الامة، ص ۱۰ و مناقب ابن مغازی، ص ۷.

شهادت: در دهم محرم سال ۶۱ هجری به همراه اهل بیت و یارانش در کربلا به دست یزیدیان به شهادت رسید. مزار آن حضرت، هم اکنون در کربلا یکی از شهرهای عراق است.^{۱۲۲}

امام چهارم: علی بن الحسین (ع).

مادر: غزاله یا شاه زنان.

کنیت: ابو الحسن.

ص: ۱۰۲

لقب: زین العابدین، سجّاد.

تولد: در سال ۳۳ یا ۳۷ یا ۳۸ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۹۴ هجری به شهادت رسیده و در بقیع جنب عمویش امام حسن (ع) دفن گردید.^{۱۲۳}

امام پنجم: محمد بن علی (ع).

مادر: امّ عبد الله دخت امام حسن بن علی (ع).

کنیت: ابو جعفر

لقب: باقر.

ولادت: در سال ۵۷ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۱۷ هجری در مدینه به شهادت رسیده و در بقیع در کنار پدرش زین العابدین دفن گردید.^{۱۲۴}

امام ششم: جعفر بن محمد (ع).

ص: ۱۰۳

^{۱۲۲} (۱). مراجعه کنید: شرح حال ائمه: علی و دو فرزندش حسن و حسین حوادث سال ۴۰، ۵۰، ۶۰ هجری در تاریخ طبری ابن اثیر، ذهبی و ابن کثیر، و نیز به شرح حال ایشان در تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، استیعاب، أسد الغابه، اصابه و طبقات ابن سعد- چاپ جدید.

^{۱۲۳} (۱). مراجعه کنید، تاریخ ابن اثیر، ابن کثیر و ذهبی، حوادث سال ۹۴ هجری و نیز به شرح حال امام* در طبقات ابن سعد، حلیة الاولیاء، وفيات الاعیان تاریخ یعقوبی، ج ۲ / ۳۰۳ و تاریخ مسعودی، ج ۳ / ۱۶۰

^{۱۲۴} (۲). مراجعه کنید، تذکرة الحفاظ، ذهبی وفيات الاعیان، صفوة الصفوة حلیة الاولیاء تاریخ یعقوبی، ج ۲ / ۳۲۰، تاریخ الاسلام ذهبی تاریخ ابن کثیر حوادث سال ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۱۸، شرح حال امام محمد باقر*.

مادر: امّ فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر.

کنیت: ابو عبد الله.

لقب: صادق.

ولادت: در سال ۷۳ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسیده و در بقیع در جنب پدرش امام باقر (ع) دفن گردید.^{۱۲۵}

امام هفتم: موسی بن جعفر (ع).

مادر: حمیده.

کنیت: ابو الحسن.

لقب: کاظم.

ولادت: در سال ۱۲۸ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۸۳ هجری در زندان خلیفه هارون الرشید در بغداد به شهادت رسید و در قبرستان قریش بخش غربی بغداد امروزی، معروف به شهر کاظمیه دفن گردید.^{۱۲۶}

ص: ۱۰۴

امام هشتم: علی بن موسی (ع).

مادر: نجمه. یا (تکتم).^{۱۲۷}

کنیت: ابو الحسن.

لقب: رضا.

ولادت: در سال ۱۵۳ هجری در مدینه منوره.

^{۱۲۵} (۱). مراجعه کنید، شرح حال امام صادق* در حلیة الاولیاء، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ / ۳۸۱ و تاریخ مسعودی، ج ۳ / ۳۴۶

^{۱۲۶} (۲). مراجعه کنید، شرح حال امام کاظم* در مقاتل الطالبین، تاریخ بغداد وفيات الاعیان، و صفوة الصفوة، تاریخ ابن کثیر، ج ۲ / ۱۸ و تاریخ یعقوبی، ج

۲ / ۴۱۳.

^{۱۲۷} (۱). البحار، ج ۴۹ / ۳ و ۷

شهادت: در سال ۲۰۳ هجری به شهادت رسیده و در طوس خراسان [/ مشهد] مدفون است.^{۱۲۸}

امام نهم: محمد بن علی (ع).

مادر: سکینه.

کنیت: ابو عبد الله.

لقب: جواد.

ولادت: در سال ۱۹۵ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۲۰ هجری در بغداد به شهادت رسید و در

ص: ۱۰۵

کنار جدش موسی بن جعفر (ع) رفتن گردید.^{۱۲۹}

امام دهم: علی بن محمد (ع).

مادر: سمانه مغریبه.

کنیت: ابو الحسن عسکری.

لقب: هادی.

ولادت: در سال ۲۱۴ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسید و در شهر سامرای عراق دفن گردید.^{۱۳۰}

امام یازدهم: حسن بن علی (ع).

مادر: ام ولد به نام سوسن.

کنیت: ابو محمد.

^{۱۲۸} (۲). مراجعه کنید، تاریخ طبری، ابن کثیر، تاریخ الاسلام ذهبی وفيات الاعیان حوادث سال ۲۰۳ هـ- تاریخ یعقوبی، ج ۲ / ۴۵۳ و مسعودی، ج ۳ / ۴۴۱.

^{۱۲۹} (۱). مراجعه کنید، تاریخ بغداد، ج ۳ / ۵۴، وفيات الاعیان، شذرات الذهب، ج ۲ / ۴۸ و مسعودی، ج ۳ / ۴۶۲.

^{۱۳۰} (۲). مراجعه کنید: تاریخ بغداد، ج ۱۲ / ۵۶، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ / ۴۸۴ و مسعودی، ج ۴ / ۸۴.

لقب: عسکری.

ولادت: در سال ۲۳۱ هجری در سامرا.

ص: ۱۰۶

شهادت: در سال ۲۶۰ هجری به شهادت رسیده و در سامرا دفن گردید.^{۱۳۱}

امام دوازدهم: حضرت حجت بن الحسن - عجل الله فرجه.

مادر: امّ ولد به نام نرجس یا صیقل.

کنیت: ابو عبد الله، ابو القاسم.

لقب: قائم، منتظر، خلف، مهدی، صاحب الزّمان.

ولادت: در سال ۲۵۵ هجری در سامرا.

آن حضرت آخرین امام از «ائمّه دوازده گانه» است که تا کنون زنده است و روزی میگیرد [تا هرگاه خدا بخواهد - به فرمان خدا - قیام کرده و جهان را پر از عدل و داد نماید].

تنبیه و توضیح مهم!

در یکی از روایات گذشته آمده بود:

«... دوازده نفر خلیفه از آنان در میگذرد و پس از آن فتنه و آشوب میگردد».

ص: ۱۰۷

و در دیگری آمده بود:

«این دین همواره - تا زمانی که دوازده نفر از قریش باقی باشند - استوار و برپاست، و هرگاه از دنیا بروند زمین اهل خود را فرو میبرد».

این دو عبارت دلالت بر آن دارند که بعد از دوازدهمین امام از امامان پس از رسلو خدا ص، عمر این عالم پایان مییابد. بنا بر این، لازم است عمر یکی از این دوازده نفر تا نهایت این دنیا به طول انجامد، و این چیزی است که اکنون با طول

^{۱۳۱} (۱) مراجعه کنید: وفیات الاعیان، تذکرة الخواص، مطالب السؤل ص مناقب آل الرسول، شیخ کمال طلحه شافعی (۶۵۴ هـ -) و تاریخ یعقوبی، ج ۵۰۳، ص ۲.

عمر وصی دوازدهم، مهدی آل محمد ص، محمد بن الحسن العسکری (ع) به وقوع پیوسته است. زیرا، مجموعه آن روایات تنها بر امامان دوازده گانه مذکور صادق بوده و بر غیر ایشان راست نیاید.

مفهوم حقیقی این روایات:

اکنون با دقت نظر به مجموعه روایات ذکر شده مراجعه میکنیم تا بتوانیم مفهوم حقیقی آنها را به دست آورده و به نادرستی تمام این توجیهات که با یکدیگر همسانی هم ندارند، آشکارا پی ببریم. آنچه با نظر دقیق از این احادیث میتوان استفاده کرد به قرار زیر است:

۱- شماره خلفای پیامبر و پیشوایان اسلام از دوازده تن تجاوز نمیکند؛ و همگی از قریشاند.

دلیل ما بر این ادعا، الفاظ روشن و صریحی است که در پارهای از این احادیث وجود دارد. مثلاً «و یكون لهذه الأمة اثنا عشر قیماً کلهم»

ص: ۱۰۸

من قریش^{۱۳۲}: برای این امت دوازده سرپرست است که همه از قریشاند. و یا «یملک هذه الأمة اثنا عشر خلیفة...»^{۱۳۳} برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود. و یا «يكون بعدی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش»^{۱۳۴} بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش هستند.

جملات «بعد از من دوازده خلیفه میباشد» و «برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود» و امثال آن، دقیقاً انحصار تعداد خلفا و سرپرستان امت را در دوازده تن بیان میکند.

۲- این پیشوایان و خلفا به طور پیوسته تا روز قیامت در میان امت خواهند بود.

برای اثبات این سخن نیز به روایات موجود مراجعه میکنیم، مسلم در کتاب صحیح خود از پیامبر نقل میکند:

امر خلافت مادامی که در جهان حتی دو تن باقی مانده باشند، در قریش خواهد بود.^{۱۳۵}

این حدیث که در معتبرترین مصادر حدیثی اهل سنت آمده، دقیقاً تداوم خلافت و خلفا را تا پایان جهان اعلام میدارد.

ص: ۱۰۹

اینک حدیثی را که گذشته نقل کردیم تکرار مینماییم:

^{۱۳۲} (۱). کنز العمال، ج ۱۳/۲۷، احادیث، ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶

^{۱۳۳} (۲). همان مصدر

^{۱۳۴} (۳). همان مصدر

^{۱۳۵} (۴). صحیح مسلم، ج ۳/۶، چاپ مصر.

پیوسته این دین، تا وقتی که دوازده تن خلیفه بر شما حکومت کنند تا قیامت باقی خواهد ماند.^{۱۳۶}

این حدیث، به روشنی برپایی دین را تا قیامت نوید میدهد و درکنار، خلافت دوازده تن خلیفه را اعلام میدارد. به این معنی که پیامبر تصریح میفرماید که دین من تا قیامت میماند، و این مدّت، دوران خلافت دوازده تن خلیفه نیز میباشد، که ناگزیر باید حدّ اقل، عمر یک تن از این خلفا آن چنان دراز و طولانی باشد که عصر خلافت او تا برپایی قیامت پیوند بخورد.

چگونه و چرا این احادیث از تحریف مصون مانده‌اند؟

حال توجه به این نکته حساس نیز لازم است که ببینیم چه‌طور اینگونه احادیث نقل شده، است و به عبارت دیگر از چنگال سانسور شدید و خفقان بی حساب دستگاه خلافت - به ویژه امویها - رها شده است؟

من تصوّر میکنم آن زمان که اوّلین بار صحابه پیامبر این حدیث را برای دیگران نقل میکردند، تعداد خلفا هنوز اندک بود و واضح است که در آن زمان، دستگاه حاکمه نمیتوانست پیشبینی

ص: ۱۱۰

کند که بعدها به مشکلی برای توجیه و تفسیر آن دچار خواهد شد. و اگر آن ه - نگام پیشبینی چ - نین بنب - ستی را در آی - نده میکردند، بدون شک این حدیث در معتبرترین متون مکتب خلفا به دست ما نمیرسید، و یا لااقل به شکلی تحریف و دست کاری میشد که دیگر برای ایشان مشکلی نیافریده و بی اثر شود. همانطور که بسیاری از احادیث معتبر و روشنگر نبوی به واسطه تحریفات دانشمندان و روات مکتب خلفا دستکاری و خنثی شده است.

بنابراین، علت انتشار حدیث مزبور این است که در هنگام نقل حدیث، عدد خلفا هنوز به دوازده تن نرسیده بود. به این معنی که نقل این حدیث در عصر حکومت معاویه یا یزید بن معاویه بود، و تا آن زمان خلفای رسمی ۶ یا ۷ تن بیشتر نبوده‌اند. بنابراین دستگاه خلافت از نشر آن احساس خطر نمیکرده است. و زمانی که عدد خلفا از دوازده تن گذشت دیگر امکان جلوگیری از نشر این احادیث و یا تغییر و تحریف آنها وجود نداشت.

با توجه به فروض مختلف و دور از حقیقتی که در توجه احادیث مذکور گفته شده است تنها طرح مکتب اهل البیت: یعنی دوازده امام معصوم است که قابل تطبیق با احادیث مزبور میباشد.

در خاتمه یادآور میشویم اهمیت این حدیث بیشتر از آن جا است که در تمام صحاح و سنن و مسانید و مصنّفات حدیثی مکتب خلفا وجود دارد و همگان صحت و اعتبار آن را قبول دارند.

ص: ۱۱۱

^{۱۳۶} (۱). صحیح مسلم، ج ۴/۶، و کنز العمال، ج ۲۷/۱۳، ح ۱۶۲.

گفتار دوم آقای بلوچ در باره حضرت مهدی (عج)

در صفحه نهم نوشته‌اند:

(همان ایرای که بر ما میگیرید بر مهدی تو وارد است زیرا به خیال تو محمد ص ۱۲ امام را جانشین خود معرفی کرد علی شهید گشت، حسن جانشین شد بعد از حضرت حسن، حسین جانشین شد تا مهدی اما شما مهدی را ۱۲۰۰ سال پیش غیب کردید و کارخانه اسلام را بدون جانشین رها کردید و حالا در روی کره زمین هیچ کس نمیتواند ادعا کند که

ص: ۱۱۲

من از طرف خدا رهبر مردم هستم خوب چرا اینکار مهدی را عاقلانه میدانید و کار محمد ص را دور از خر میشمارید؟)

در پاسخ به این گفتار میگوییم:

اولاً- این که گفته‌اید: (به خیال تو محمد ص ۱۲ امام را جانشین خود معرفی کرده است تا مهدی

عقیده به تعیین حضرت پیامبر ص و دوازده جانشین تا حضرت مهدی (ع) و غیبت آن حضرت تا به امروز مخصوص به شیعه نیست و در روایات صحیحه فریقین روایت شده است ما نخست روایتهای صحیحه مکتب خلفا را از پیامبر اکرم ص در جانشینی دوازده امام پس از پیامبر در بحث گذشته آوردیم.

در مورد فرمایش آقای بلوچ:

«و کارخانه اسلام را بدون جانشین رها کردید»

ما در پاسخ به این اعتراض محتاج به شناخت وظیفه امامان هستیم چه پیامبر باشند یا وصی پیامبر.

با بررسی آنچه در این باره در قرآن و سنت آمده است (روایات و سیره پیامبران) وظیفه امامان مشخص میشود.

الف- در قرآن کریم

۱- در آیه ۳۵ سوره نحل میفرماید:

ص: ۱۱۳

فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

«آیا بر پیامبران (وظیفهای) جز تبلیغ رسالت هست؟»

۲- در آیه ۹۹ سوره مائده آمده است:

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

«پیامبر وظیفهای جز رسانیدن پیام (الهی) ندارد و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پنهان میدارید میداند».

۳- در آیه ۵۴ سوره النور آمده است:

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

«و همچنین در آیات دیگر این امر بیان شده است».

جناب آقای ابو سلمان بلوچ

در صفحه نهم نشریه‌ای که به نام یک جوان بی تجربه شیعه نشر فرموده‌اید نوشته‌اید:

(شما مهدی را هزار و دویست سال غایب^{۱۳۷} کردید و کارخانه اسلام را بدون جانشین رها کردید و حالا

ص: ۱۱۴

در کره زمین هیچ کس نمیتواند ادعا کند که من از طرف خدا رهبر مردم هستم خوب چرا این کار مهدی را عاقلانه میدانید و کار محمد ص را دور از خرد میشمارید؟)

در پاسخ به این اعتراض میگوییم:

این عقیده خاص شیعیان اهل بیت پیامبر نیست بلکه علما و دانشمندان پیروان مکتب خلفا نیز بر این عقیده میباشند و در این جا روایات صحیحهای را میآوریم که در کتب مکتب خلفا آمده است:-

مهدی (ع) همانم رسول خدا است (ص).

در سنن ترمذی، سنن ابوداود و دیگر کتب از رسول خدا (ص) روایت کنند که فرمود: «دنیا پایان نگیرد تا مردی از اهل بیتم، که همانم من است، حاکم عرب گردد!»^{۱۳۸}

و در مستدرک حاکم، مسند احمد، و دیگر کتب از «ابو سعید

ص: ۱۱۵

^{۱۳۷} (۱). در نوشتار بلوچ (غیبت) کردی بود.

^{۱۳۸} (۱). سنن ترمذی، ج ۹/۷۴، سنن ابوداود ج ۲/۷ و چاپ دار احیاء السنة النبویة ج ۴/۱۰۶-۷۰۷ حدیث ۴۲۸۲. حلیة الاولیاء ج ۵/۷۵.

خدری» گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «قیامت بر پا نگردد تا زمین از ظلم و ستم و دشمنی انباشته گردد؛ سپس فردی از اهل بیتم قیام کند و آن را از عدل و داد پر نماید، همانگونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود»^{۱۳۹}

مهدی (عج) از اهل البیت (علیهم السلام) است

در سنن ابن ماجه در ابواب جهاد، از «ابو هریره» گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد، خدای عزّ و جلّ آن روز را طولانی گرداند تا مردی از اهل بیتم به حکومت رسد و ارتفاعات دیلم و قسطنطنیه را در اختیار بگیرد».

و نیز در ابواب فتن همان کتاب باب خروج مهدی، و در مسند احمد و دیگر کتب از «امام علی (ع) گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «مهدی از ما اهل البیت است و خداوند او را در یک شب آماده قیام میسازد».^{۱۴۰}

و در مستدرک حاکم از «ابو سعید خدری» گوید:

ص: ۱۱۶

«رسول خدا (ص) فرمود: «مهدی از ما اهل البیت است: کشیده بینی، فرازین چهره و پیشانی نورانی که زمین را از عدل و داد انباشته گرداند، همان گونه که از ظلم و ستم انبوهی گرفته بود و ...»^{۱۴۱}

مهدی از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است

در سنن ابو داود از «ام سلمه» گوید: «شنیدم که رسول خدا (ص) میفرمود: «مهدی از عترت من است و از فرزندان فاطمه».^{۱۴۲}

و در کنز العمال از «علی (ع)» گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «مهدی مردی از ماست؛ از فرزندان فاطمه»^{۱۴۳}

ص: ۱۱۷

مهدی از فرزندان حسین (ع) است

^{۱۳۹} (۱). مستدرک حاکم ج ۴ / ۵۵۷، حلیه الاولیاء ج ۳ / ۱۰۱. مسند احمد ج ۳ / ۳۶. تفسیر سیوطی ج ۶ / ۵۸، و دیگر کتب.
^{۱۴۰} (۲). حلیه الاولیاء، ج ۳ / ۱۷۷، مسند احمد، ج ۱ / ۸۴، تفسیر سیوطی، ج ۶ / ۵۸، که گوید این حدیث را ابن ابی شیبیه و احمد بن حنبل و ابن ماجه از علی* روایت کرده‌اند و سنن ابن ماجه کتاب الفتن حدیث ۴۰۸۵.

^{۱۴۱} (۱). مستدرک حاکم، ج ۴ / ۵۵۷. گوید: این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است. سنن ابی داود، ج ۶ / ۱۳۶ و سنن او، ج ۴ / ۱۰۷ حدیث ۴۳۸۵
^{۱۴۲} (۲). صحیح ابو داود کتاب المهدی ج ۴ / ۷ حدیث ۴۲۸۴، و سنن ابو داود ج ۷ / ۱۳۴ صحیح ابن ماجه، ابواب الفتن، باب خروج المهدی گوید: «مهدی از فرزندان فاطمه است» مستدرک حاکم، ج ۴ / ۵۵۷، گوید: «و او - یعنی مهدی* - حق است و از اولاد فاطمه میباشد». میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲ / ۲۴. گوید: «مهدی از اولاد فاطمه است». تفسیر سیوطی، ج ۶ / ۵۸ در تفسیر سور محمد ص که گوید: این حدیث را ابو داود و طبرانی و حاکم از «ام سلمه» روایت کرده‌اند

^{۱۴۳} (۳). کنز العمال، چاپ اول ج ۷ / ۲۶۱.

در ذخایر العقبی از «ابو ایوب انصاری» گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «مهدی این امت از این دو- یعنی حسن و حسین- زاده میشود».^{۱۴۴}

و نیز در ذخایر العقبی از «حذیفه» گوید: «پیامبر (ص) فرمود: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، آن روز طولانی میگردد تا خداوند مردی از فرزندانم را که همانم من است برانگیزد». سلمان گفت: «از کدام فرزندان یا رسول الله؟» از فرزندم» و با دست خود بر حسین (ع) زد».

برخی از علمای اهل سنت که امام مهدی (ع) را فرزند امام حسن عسکری (ع) میدانند:

۱- شیخ کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه حلبی شافعی (متوفای ۶۵۲ یا ۶۵۴ هـ-) در کتاب خود «مطالب السئول» ص ۸۸ چاپ ایران (۱۲۸۷ هـ-) گوید: (باب دوازدهم درباره ابو القاسم محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین ابن الحسین (الشهید) بن علی المرتضی امیر المؤمنین بن ابی طالب،

ص: ۱۱۸

همان مهدی حجت خلف صالح منتظر میباشد، که سلام خدا و رحمت و برکات او بر آنان باد و سپس این ابیات را یاد آور شده است.

فهذا الخلف الحجة قد أیده الله	هدانا منهج الحق و اتاه سجاياه
و أعلى فی ذری العلیاء بالتأیید مرقاه	و آتاه حلی فضل عظیم فتحلاه
و قد قال رسول الله قولا قد رویناه	و ذو العلم بما قال اذا أدرك معناه
یری الاخبار فی المهدی جاءت بمسماء	و قد أبداه بالنسبة و الوصف و سماه
و لن یبلغ ما أدیت أمثال و اشباه	فان قالوا هو المهدی ما ماتوا بمافادوا

«به راستی که این خلف حجت را خدا تأیید فرموده، و ما را به منهج حق هدایت کرده و نیکیهای آن را بدو بخشیده است.

و در خاندانی رفیع و مؤید رفعتش داده، و جامههای فضل عظیمش بخشوده و بداند آراسته شده است.

و رسول خدا (ص) سخنی فرموده که ما آن را روایت کردیم. و دانشمند اگر معنای سخن آن حضرت را درک نماید.

در مییابد که روایات رسیده در باره «مهدی» تنها بر این مسمی صادق است که با نسبت و وصف و نام بودن، آشکارش ساخته است.

و همان که فرموده: «مَنی»: «از من است»؛ و آن که فرموده: «از پاره تن من زهرا است»، برای معرفی چهره و جایگاه او بسنده است.

و هیچ مثل و ماندی هرگز بدانچه بر شمردم نخواهد رسید.

پس اگر بگویند: «او مهدی است» به خاطر گفته خود بدهکار نشده‌اند.

سپس گوید: «از ریشه‌های اصیل نبوت تغذیه کرده و از پیمانه‌های برجای مانده نوشیده است و از عصاره‌های آبشخورش سیراب گردیده و در صفات شرف برتری یافته و آن را قطعیت بخشیده است. در نسب برترین جایگاه را از آن خود ساخته و به نگاه انتساب بر بلندای اصلیش تکیه زده و میوه هدایت را از معادن و اسبابش برگرفته است.

آری او زاده پاک پاکدامن است.

همان که مسلماً پاره تن رسول الله است و رسالت اصل اوست؛ اصلی که اشرف عناصر و اصول است.

اما تولدش در «سر من رأی» [/ سامراء] در ۲۳ رمضان (۲۵۸ هـ-) بوده و پدرش «الحسن الخالص» و مادرش «امّ ولد» که به نام «صیقل» و «حکیمه» باشد و غیر آن نیز گفته شده است. اما نام خودش «محمد»

کنیه‌اش «ابو القاسم» و لقبش «حجت» و خلف صالح باشد، و «منتظر» هم گفته شده است.

سپس احادیث را یاد آور شده که او همان «مهدی موعود منتظر» است.

سپس برخی از اعتراضاتی را که در باره احوال آن حضرت (ع) شده، از جهت غیبت و طول عمر و بیان داشته و همه را پاسخی نیکو داده است.

۲- شیخ محی الدین: ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد معروف به ابن حاتمی طائی اندلسی شافعی (متوفای ۶۳۸ هـ-) که در صالحیه شام مدفون است و قبرش زیارت میشود: او در باب (۳۳۶) از کتاب فتوحات خود گوید:

«بدانید که مهدی (ع) مسلماً قیام خواهد کرد ولی قیام او هنگامی است که زمین را ظلم و جور فرا گرفته باشد و او از قسط و عدل انباشته‌اش گرداند. و اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی باشد، خداوند آن روز را طولانی گرداند تا این خلیفه به ولایت برسد. او از عترت رسول الله (ص) است، از فرزندان فاطمه (رضی الله عنها) جدش حسین بن علی بن ابی طالب است و پدرش «حسن عسکری» فرزند امام علی النقی فرزند امام محمد تقی، فرزند امام علی الرضا فرزند امام

موسی کاظم فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین فرزند امام حسین فرزند علی بن ابی طالب

ص: ۱۲۱

(رضی الله عنهم) همانان رسول خدا (ص) است و مسلمانان بین رکن و مقام [/ دیوار کعبه و مقام ابراهیم (ع)] با او بیعت میکنند. در خلقت و سیما شبیه رسول خدا (ص) است و در خلق و خوی مادون آن حضرت؛ چون هیچ کس در اخلاق همتای رسول خدا (ص) نباشد که خدای متعال میفرماید: **وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ**^{۱۴۵} «براستی که تو دارای اخلاق عظیمی هستی» پیشانیاش بلند و بینایش عقابی است. بیشترین یارانش از اهل کوفه‌اند. بیت المال را بالسویه تقسیم میکند و با مردم عدالت میورزد، چنان که مردی می‌آید و میگوید: (ای مهدی! عطایم ببخش) و او از اموالی که فرا رویش قرار دارد جامه وی را تا آن جا که توان بردنش را دارد انباشته میکند» سپس به نقل اوصاف و برخی از افعال او میپردازد.

این امور را «ابن الصبان» نیز در اسعاف الراغبین باب ۲ (ص ۱۳۱-۱۳۳) در حاشیه نور الابصار (ص ۱۳۱-۱۳۳) آورده است.

گفته‌اند: «از جمله اشعار شیخ محی الدین در اوصاف امام علیه السلام این شعر است که در فتوحات^{۱۴۶} باب ۳۶۶ نیز آورده است:

ص: ۱۲۲

هو الصارم الهندی حسین یبید

هو السید المهدی من آل احمد

هو الوابل الوسمی حسین یجود

هو الشمس یجلو کل غم و ظلمة

«او همان سید و مهدی آل احمد است».

او همان شمشیری هندی است که [خصم] را نابود میکند.

او همان خورشید است که هر اندوه و ظلمتی را برطرف میکند.

او همان باران بهاری است که کریمانه فرو میریزد.

در ینابیع المودة (ص ۴۶۷) گوید: «شیخ محی الدین عربی در فتوحات مکیه در باب (۳۳۶) جایگاه وزیران مهدی را که در آخر الزمان ظهور میکند، و رسول خدا (ص) بشارتش را داده است، یاد آور شده و گوید: «او از اهل البیت است و خدای را خلیفهای است که قیام میکند در حالی که زمین از جور و ظلم انباشته شده باشد و او قسط و عدل را در آن

^{۱۴۵} (۱). سور قلم، آی ۴

^{۱۴۶} (۲). الفتوحات، ج ۳ / ۳۲۸ بیروت دار صادر - اوفیست (د. ت).

گسترش دهد و اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی گرداند تا فردی از عترت پیامبر (ص) به حکومت برسد. بین رکن و مقام با او بیعت میشود و گرونده ترین مردم به او اهل کوفه هستند. اموال را بالسویه تقسیم میکند و با رعیت عدالت میورزد و قضاوت را به پایان میبرد و به گاه فطرت دین قیام میکند و هر کسی نپذیرد کشته میشود و هر کسی با او ستیزه کند خوار گردد. دین اسلام را همانگونه که هست پیاده میکند، به گونهای که اگر رسول

ص: ۱۲۳

خدا (ص) نیز زنده بود همان را انجام میداد. مذاهب را از زمین بر میدارد و جز دین خالصی باقی نمیماند. دشمنان او مقلدان علمای نظریه پردازند که نا خواسته تحت فرمان او در آیند چون از قدرت و سطوت او هراسانند و بدان چه در اختیار دارد دل بسته و امید دارند. عامه مسلمانان به وجود او خشنود و عارفان به خدای متعال و اهل حقایق از روی کشف و شهود با او بیعت میکنند. او را مردانی الهی است که دعوتش را اقامه کرده و یاریش مینمایند. آنها وزیران او بند که بار مملکت را به دوش میکشد.»

گوید: «او همان سید و مهدی آل احمد و همان باران بهاری است که کریمانه میبارد. او خلیفه تأیید شده و استواری است که سخن حیوانات را میفهمد و عدالتش در بین جن و انس جریان مییابد و وزیران او از غیر عرب باشند و عرب در بین آنها نباشد ولی به زبان عربی سخن میگویند. آنها را نگرانی است که از جنس خودشان نباشد او هرگز خدا را نافرمانی نکرده است. او اخص وزیران و افضل امینان است.»

و در «اسعاف الراغب» در حاشیه ص ۱۳۱ «نور الابصار» گوید: «به آن که قیام مهدی (ع) قطعی است ... او فرزند امام علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم) و همنام رسول خدا (ص) است. مسلمانان در بین رکن و مقام با او بیعت میکنند. در خلق همانند رسول الله ص است و در خلق دون آن حضرت، چون هیچ کس در اخلاق همتای رسول

ص: ۱۲۴

خدا (ص) نیست. مردم کوفه بیش از سایرین نصرتش میکنند. اموال را بالسویه تقسیم میکند و با رعیت عدالت میورزد. خضر فرا روی او راه میرود و پنج یا هفت یا نه [سال] زندگی میکند از رسول خدا (ص) پیروی کرده و هرگز خطا نمیکند. فرشتهای دارد که نادیده استوارش میدارد. روم را با هفتاد هزار نفر مسلمانان به وسیله تکبیر فتح میکند ... خداوند اسلام خوار شده و مرده را به دست او عزیز و زنده گرداند. حکم «جزیه» را جاری میکند و با قدرت به سوی خدا متعال فرا میخواند و هر کس نپذیرد کشته و هر کس ستیزه کند خوار گردد. حکم او بر اساس اسلام ناب و خالص از نظریه پردازی است و در بسیاری از احکام با علما مخالفت میکند و آنها بدین خاطر از او دلگیر میشوند، چون بر این گمانند که خدای متعال پس از امامان آنها مجتهدی نیافریده است ... سپس گوید: بدان که مهدی هنگامی که قیام کند همه مسلمانان از خاص و عام به وجود او خشنودی کنند و او را مردانی الهی است که دعوتش را اقامه کرده و نصرتش مینمایند. آنان وزیران اویند که بار سنگین مملکت را بر دوش میگیرند و او را بر آنچه خدا به عهدش گذاشته یاری میکنند. عیسی بن مریم در مناره بیضاء شرق دمشق، در حالی که بر دو فرشته چپ و راستش تکیه داده، نزد او فرود میآید ... در زمان او «سفیانی» نزد درختی در نواحی دمشق کشته میشود و سپاهانش در بیابان فرو میروند»

و در مشارق (ص ۱۰۴) فصل دوم آنچه را که «ابن صبان» در

ص: ۱۲۵

اسعاف الراغبین از فتوحات آورده، با همان عبارات نقل کرده است.

همچنین قاضی حسین بن محمد بن حسن دیار بکری مالکی (متوفای ۹۶۶ هـ-) در کتاب خود «تاریخ الخميس ج ۲، ص ۳۲۱» این مطلب را با اختصار اختلاف و تعریف در الفاظ نقل به معنی کرده است.

۳- شیخ ابو عبد الله: محمد بن یوسف بن محمد قرشی گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ-) است که در کتاب خود «البیان فی اخبار صاحب الزمان در (ص ۳۳۶ باب ۲۵) در دلالت بر جواز بقای مهدی (ع) گوید: «مهدی فرزند حسن عسکری است. او از شروع غیبتش تا کنون زنده و موجود و باقی است (همان گونه که در ینابیع الموده (ص ۴۷۱) آورده است).

و بخاری در صحیح خود (ج ۳ ص ۳۵۷ چاپ هند ۱۳۷۲ هـ-) از ابو هریره روایت کند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: «چگونه خواهید بود هنگامی که عیسی بن مریم در بین شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد».

همین حدیث را ابن ماجه نیز در سنن خود (ج ۲، ص ۲۶۷) با همان عبارات بخاری آمده است.

و در کتاب «الحادی للفتاوی ج ۲، ص ۱۶۷» گوید: ابو داود و ابن ماجه با سند خود از ابو امامه باهلی روایت کرده‌اند که گفت: «رسول خدا برای ما سخنرانی فرمود و از «دجال» و آنچه انجام میدهد آگاهمان ساخت تا آن جا که میگوید: - و امام ایشان مردی صالح است

ص: ۱۲۶

و هنگامی که برای اقامه نماز صبح می‌رود ناگهان عیسی بن مریم فرود می‌آید و آن امام در حال نماز صبح به عقب می‌رود تا عیسی بن مریم جلو بیاید و با آنها نماز بگذارد که عیسی دست خود را بین دو کتف او مینهد و میگوید: «پیش برو و نماز بگذار که آن برای تو اقامه شده» و امامشان با آنها نماز می‌گذارد».

حدیث بعدی را صاحب «الملاحم و الفتن» در (ج ۱، ص ۵۴ چاپ اول باب ۱۸۶) از فتن ابو نعیم روایت کرده و گوید: «این حدیث را از ابو امامه باهلی روایت کرده گوید: «رسول خدا (ص) از دجال سخن راند و «امّ شریک» گفت: «یا رسول الله! پس مسلمانان در آن روز کجایند؟» فرمود: «دجال در بیت المقدس خروج کرده و آنجا را محاصره میکند و امام مسلمانان در آن روز مردی صالح است به او گفته میشود: نماز صبح را بگذار و چون تکبیر گوید و وارد نماز شود عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و هنگامی که آن امام او را بشناسد در حال نماز به عقب رود تا عیسی جلو بیاید که عیسی دست خود را بین دو کتف او نهاده و گوید: «نماز بگذار که آن برای تو اقامه شده» و عیسی پشت سر او نماز می‌گذارد».

و در مشارق الانوار (ج ۲، ص ۳۲۲) گوید: «عیسی در زمان او [امام مهدی علیه السلام] بر مناره بیضای شرق دمشق در انتهای شب فرود آمده و مهدی بیاید و نزد او بماند و هنگام صبح مردم از او درخواست اقامه نماز کنند و او امتناع کرده و گوید: «امام شما از خود

ص: ۱۲۷

شماست» و مهدی به خاطر کرامت این امت و پیامبرش بر عیسی پیشی میگیرد».

از این احادیث و امثال آن ظاهر میشود که عیسی (ع) تا آنگاه که پشت سر مهدی (ع) نماز بگزارد زنده میماند؛ بنا بر این زنده ماندن امام مهدی امر بعیدی نیست همان گونه عیسی (ع) زنده میماند که پیامبر ص فرمود: «آنچه در امتهای پیشین اتفاق افتاده در امت من نیز اتفاق میافتد» پس همان گونه که عیسی (ع) که از امتهای پیشین امت زنده مانده، امام مهدی نیز زنده و باقی مانده است.

اما باقی بودن «خضر و الیاس» نزد مسلمانان از مسلمانات است و بدان گونه که خدا خضر را طول عمر بخشیده اراده فرموده تا امام مهدی (ع) نیز زنده و باقی بماند چون او حجیت خدا در زمین است و اگر نباشد زمین بر جای نماند که بقای زمین به برکت وجود اوست.

و در کتاب «تذکره خواص الأئمة» (ص ۳۷۶ چاپ نجف) گوید: سدی گوید: «مهدی با عیسی بن مریم گرد هم آیند و چون وقت نماز فرا رسد، مهدی به عیسی گوید: پیش برو عیسی گوید: تو بر این نماز سزاوارتری. و عیسی به او اقتدا میکند» سپس به ذکر سبب اقتدای عیسی به امام مهدی، از نظر خود میپردازد و بعد، سخنان را به معمرین میکشاند و قول به بقای امام (ع) را تقویت کرده و قول استبعاد کنندگان را انکار میکند که این امر پیش از اسلام نیز نظایری

ص: ۱۲۸

دارد.

و همچنین گنجی شافعی: در «کفایة الطالب» ص ۳۱۲ گوید: «پسر ابو محمد حسن عسکری (علیهما السلام) امام پس از اوست. وی [امام حسن عسکری] در ربیع الاول سال ۲۳۲ در مدینه به دنیا آمد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ وفات کرد و در آن روز ۲۸ سال داشت و در خانهاش در سرّ من رأی [سامرا] در همان اطاقی که پدرش امام هادی (ع) مدفون بود دفن گردید و فرزندش امام منتظر جانشین او شد. سپس گوید: و شرح حال او، یعنی امام منتظر را به زودی جداگانه یاد آورد می‌شویم». و بعد کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان» (ع) را نوشت و این کتاب به چاپ رسیده است.

۴- جلال الدین محمد عارف بلخی رومی: معروف به «مولوی» (متوفای ۶۷۲ هـ-) (است که شیخ سلیمان در ینابیع المودة (ص ۴۷۳) گوید: «مولوی این ابیات را درباره اهل بیت (علیهم السلام) و از جمله «مهدی منتظر» سروده است:

ای سرور مردان علی مردان سلامت میکنند

وی حضور مردان علی سلامت میکنند

تا آنجا که گوید:

ص: ۱۲۹

با قاتل کفا گو با دین و با دین دار گو	با حیدر کرار گو، مستان سلامت میکنند
با درج دو گوهر بگو با برج دو اختر بگو	با شبر و شبیر بگو مستان سلامت میکنند
با زین دین عابد بگو با نور دین باقر بگو	با جعفر الصادق بگو مستان سلامت میکنند
با موسی کاظم بگو با طوس عالم بگو	با تقی قائم بگو مستان سلامت میکنند
بامیر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو	با آن ولی مهدی بگو مستان سلامت میکنند
با بار نوروژی بگو با بخت فیروزی بگو	با شمس تبریزی بگو مستان سلامت میکنند

۵- شیخ کامل صلاح الدین صفدی: (متوفای ۷۶۴ هـ) در شرح الدائرة (چنان که در ینابیع الموده ص ۴۷۱ آمده) گوید: «مهدی موعود همان امام دوازدهم از ائمه است که اولین آنها آقای ما علی و آخرین آنها مهدی رضی الله عنهم و نفعنا الله بهم - باشد».

۶- شیخ جمال الدین: احمد بن حسین بن علی بن مهنا (متوفای ۸۲۸ هـ) است. که در کتاب خود «عهدة الطالب، ص ۱۸۶-۱۸۸ چاپ نجف ۱۳۲۳ هـ) گوید: «اما [امام] علی هادی که به خاطر سکونت در پادگان سرّ من رأی لقب عسکری یافته مادرش امّ ولد و

ص: ۱۳۰

آن حضرت در نهایت فضل و ذکاوت بود. متوکل او را به سرّ من رأی برد و او در آن جا بود تا مسموم و وفات کرد و دو فرزند بر جای نهاد که یکی از آن دو امام ابو محمد حسن عسکری (ع) بود که در زهد و علم جایگاه عظیمی داشت. او پدر امام محمد مهدی (صلوات الله علیه) دوازدهمین امام از ائمه شیعه امامیه است، و او همان قائم منتظر در نزد آنهاست که از امّ ولد به نام نرجس به دنیا آمد».

۷- شیخ ابو عبد الله: اسعد بن علی بن سلیمان عفیف الدین یافعی یمنی مکی شافعی (متوفای ۷۶۸ هـ) است که در کتاب خود «مرآة الجنان ج ۲، ص ۱۰۷ و ۱۷۲ چاپ حیدر آباد دکن ۱۳۲۸ هـ) گوید: و در سال ۲۶۰ هـ - شریف عسکری ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر صادق یکی از ائمه دوازده گانه به اعتقاد شیعه امامیه، وفات کرد. او پدر [امام] منتظر صاحب سرداب است که به عسکری شناخته میشود و پدرش نیز بدین نام شناخته

میشد. او در روز جمعه ششم ربیع الاول وفات کرد- برخی هشتم ربیع و برخی روز دیگری از این سال را گفته‌اند و درکنار قبر پدرش در سرّ من رأی مدفون گردید».

۸- علامه سیّد علی: ابن شهاب الدین همدانی شافعی (متوفای ۷۸۶ هـ) است که در کتابش «مودة القربی فی المودة العاشرة» احادیث بسیاری دارد اثبات وجود امام مهدی (ع). اینکه در آخر الزمان

ص: ۱۳۱

ظهور میکند و زمین را از عدل انباشته میسازد همان گونه از ظلم پر شده است، روایت کرده است.^{۱۴۷}

۹- شیخ شهاب الدین: دولت آبادی (متوفای ۸۴۹ هـ)

صاحب تألیفات عدیده در تفسیر و مناقب است و از جمله آنها کتاب «هدایة السعداء» است که در آن احادیثی را در باره امام حجت منتظر فرزند امام حسن عسکری آورده و یادآور شده که آن حضرت از نظرها غایب و دارای عمری طولانی است، همان گونه که دیگر مؤمنان چون عیسی و الیاس و خضر عمری طولانی دارند، و از کفار نیز دجال و شیطان و سامری.

۱۰- شمس الدین: ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی شافعی (متوفای ۷۰۴ هـ) است که در کتاب خود «دول الاسلام ج ۱، ص ۱۲۲ چاپ حیدرآباد ۱۳۳۷» گوید: «امام مهدی (ع)» از فرزندان امام حسن عسکری است. او زنده میماند تا آنگاه که خدا اجازه قیامش دهد و زمین را از قسط و عدل پر کند، همان گونه که از ظلم و جور انباشته شده است».

۱۱- شیخ علی بن محمد: ابن احمد مالکی مکی معروف به

ص: ۱۳۲

ابن صباغ (متوفای ۸۵۵ هـ) است که در کتاب خود «الفصول المهمة ص ۲۷۳ - ۴۷۴» در باب دوازدهم احوال امام مهدی (ع) را یادآور شده و با ذکر تاریخ ولادت و این که نام مادرش نرجس بود گوید: «ابو القاسم محمد الحجة بن الحسن الخالصی در سرّ من رأی [/ سامرا] در نیمه شب پانزدهم شعبان ۲۵۵ هجری به دنیا آمد و نسب او از حیث پدر و مادر چنین است: ابو القاسم محمد الحجة بن الحسن الخالصی بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی (زین العابدین) ابن الحسین بن علی بن ابی طالب (صلوات الله علیهم اجمعین) و مادرش امّ ولد به نام نرجس بهترین کنیز آن بود- و گفته شده نام دیگری داشت- امّا کنیه او ابو القاسم و لقبش حجت و مهدی و خلف صالح و قائم منتظر و صاحب الزّمان است و مشهورترین آنها مهدی است و صفت آن حضرت (ع) چنین است: جوانی میان بالا و خوش سیماست با موهایی تا شانها آویخته و با بینی عقابی و پیشانی بلند و نورانی. کارگزار او محمد بن عثمان است و معاصرش معتمد عباسی».

^{۱۴۷} (۱). جام این کتاب را شیخ سلیمان قندوزی حنط در کتاب خود «ینایع الموده» آورده است و در چاپ قدیم آن از ص ۲۴۲ - ۲۶۶ موجود است.

بر حدیث شناسان پوشیده نیست که اوصافی را که ابن صباغ برای امام مهدی (ع) آورده، اوصافی است که جدّ او رسول خدا (ص) بیان داشته است.»

ابن صباغ سپس گوید: «از جمله کسانی که از علما به جمع شرح

ص: ۱۳۳

احوال آن حضرت پرداخته شیخ جمال الدین ابو عبد الله محمد بن ابراهیم مشهور به نعمانی است که کتاب خود را در باره غیبت و طول غیبت تصنیف کرده است.^{۱۴۸} و گوید: «و حافظ ابو نعیم چهل حدیث ویژه در باره مهدی (ع) گردآوری کرده است.» و گوید: «شیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی کتاب خود «البيان في اخبار صاحب الزمان» را در باره امام مهدی (ع) تألیف کرده است.»

۱۲- شیخ شمس الدین: یوسف بن قزاغلی صنفی بن عبد الله سبط ابن الجوزی معروف (متوفای ۶۵۴ هـ-) است که در کتاب خود «تذکره خواص الائمة ص ۸۸، چاپ اول ایران ۱۲۷۸ هـ-» در فصل حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب گوید: «مادرش امّ ولد به نام سوسن بود و کنیه اش ابو محمد و عسکری نیز گفته میشد.»

آن حضرت (ع) در سال ۲۳۱ هـ- در سرّ من رأی به دنیا آمد و در سال ۲۶۰ هـ- در زمان خلافت معتمد عباسی وفات کرد و سن او به

ص: ۱۳۴

هنگام وفات ۲۹ سال بود. سپس گوید: و یکی از فرزندان او محمد امام است. و گوید: او محمد بن حسن بن علی بن محمد ... بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) است. کنیه اش ابو عبد الله و ابو القاسم باشد. او خلف حجت صاحب الزمان و قائم منتظر و آخرین ائمه است. سپس گوید: عبد العزيز محمود بن بزاز از این عمر خبر داد که رسول خدا (ص) فرمود: «در آخر الزمان مردی از فرزندان من قیام کند که نامش همان من و کنیه اش کنیه من باشد و زمین را از عدل انباشته گرداند همان گونه که از ظلم انباشته شده و او مهدی است.»

و سبط ابن الجوزی پس از آن گوید: «این حدیث مشهور است و ابو داود و زهری مضمون آن را از علی (ع) روایت کرده اند. سپس گوید: و او را ذو الاسمعین گویند: محمد و ابو القاسم و گفته اند مادرش امّ ولد به نام صیقل بوده است.

۱۳- شهاب الدین احمد: بن حجر هیثمی شافعی مقیم مکه (متوفای ۹۹۳ هـ-) است که در کتاب خود «الصواعق المحرقة ص ۱۲۷، چاپ مصر ۱۳۰۸» در بیان حال ائمه دوازده گانه گوید: «ابو محمد حسن خالصی در سال ۲۳۲ هـ- به دنیا آمد- او سپس گوید از کرامات معروف آن حضرت را یادآور شده و آن داستان استسقاء در سامرا و داستان راهبی بوده

^{۱۴۸} (۱). کتاب «غیبت» شیخ نعمانی و «البيان في اخبار الزمان» گنجی شافعی چاپ شده و در بازاد موجود است. اما «اربعین» حافظ ابو نعیم را علامه مجلسی در جزء ۱۳ بحار الانوار، ص ۱۹-۲۱ چاپ اول ۱۳۰۵ و ص ۷۸-۸۵ چاپ دوم آورده است و همچنین این کتاب را سید هاشم بحرانی در غایة المرام آورده است.

که استخوان برخی انبیا را با خود بر میداشت و هرگاه بیرون می‌آورد باران میبارید و چون مستورش میکرد باران میایستاد، و امام آن را دانست و استخوان را از دست او گرفت و وی

ص: ۱۳۵

هرچه دعا کرد باران نبارید و مردم از اشتباه بیرون آمدند و حلیه عالم نصرانی را شناختند- و گوید «امام حسن عسکری در سرّ من رأی تا زمان وفات خود عزیز و گرامی بود و در کنار پدرش (علی الهادی) دفن گردید و عمر او ۲۸ سال بود. گوید: و گفته شده که او مسموم گردیده (همان گونه که پدران گرامیاش مسموم شدند) گوید: و او جز یک فرزند بر جان نهاد و او ابو القاسم حجت بود و عمرش به هنگام وفات پدرش پنج سال بود که خداوند حکمتش عطا فرمود. گوید: او قائم و منتظر نامیده میشود و گفته شده: چون مستور و غایب گردیده و معلوم نیست به کجا رفته است».

۱۴- شیخ عبد الله: ابن محمد به عامر شبروای شافعی (متوفای ۱۱۵۴ ه- به بعد) است که در کتاب خود «الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۷۸ چاپ مصر ۱۳۱۶ ه-» گوید: یازدهمین از ائمه حسن خالصی ملقب به عسکری است که در هشتم ربیع الاول سال ۲۳۲ هجری در مدینه به دنیا آمد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در بیست و هشت سالگی وفات کرد. در شرافت او همان بس که امام مهدی منتظر فرزند اوست. خداوند این خاندان با شرافت و دودمان باکفایت را پاداش دهد. و در فخر و شرف و علو مقام و مقدار آنان تو را همان بس که این دودمان همگی در کرامت بنیان و پاکی ابدان همچون داندانههای شانه متعادل و یکسان و در مجد و عظمت همراه همخوانند. به به از این دودمان بلند مرتبه و والامقام که اختر تابناکشان

ص: ۱۳۶

گوی سبقت را از ماه و خورشید ربوده و صفات کمال را به تمامه در نور دیده و هیچ استثنایی را نپذیرفته است: آری این امامان در مجد و مقام همانند دانههای گوهر هم ردیف و همسانند و او نیز آخرینشان همانند و یکسان: و چه بسیار مردمانی که کوشیدند تا منار عزّت آنها را، که خدا بالایش میبرد، پایین آوردند و سخت و هموار را طی کردند تا جمع آنان را، که خدا فراهم کرده بود، پراکنده سازند و چه بسیار حقوقشان را تباه ساختند: حقوقی را که خدا از آن نگذرد و تباهش نسازد! و امید آن که ما را بر حبّ ایشان زنده بدارد و بر آن بمیراند و از شفاعت کسانی که در شرافت به رسول خدا (ص) پیوستهاند، بهره‌مند سازد.

وفات او (امام عسکری) در سرّ من رأی و مدفن او در کنار پدرش بود و پس از خود دوازدهمین امام از ائمه را بر جای نهاد: ابو القاسم محمد حجت امام زاده امام که در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، پنج سال پیش از وفات پدرش به دنیا آمد و پدرش ولادت او را پنهان میداشت چون دوران سختی بود و از خلفای عباسی بیم داشت، زیرا آنها در تعقیب هاشمیان بودند و آنها را محبوس و مقتول میساختند و در پی نابودی آنها بودند و این بدان خاطر بود که میدانستند امام مهدی (ع) سلطه ظالمان را از بین میبرد و آن را از احادیث رسول خدا (ص) که بدانها رسیده بود دریافته بودند، احادیثی که میگفت امام مهدی، موعود منتظر، ریشه ستمگران را قطع

ص: ۱۳۷

میکند و بر دنیا چیرگی مییابد و هیچ یک از ستمگران ایشان را بر روی زمین باقی نمیگذارد.

شبراوی میگوید: امام محمد حجت همچنین ملقب به مهدی، قائم، منتظر، خلف صالح و صاحب الزمان است که مشهورترین آنها مهدی است و گوید: و بدین خاطر است که شیعه میگوید، «این همان کسی است که اخبار و احادیث صحیح از ظهور او در آخر الزمان خبر داده است و او اکنون موجود است» و در این باره تألیفات بسیاری دارند ... سپس گوید: به راستی که نور این سلسله هاشمی و این ریشه پاکیزه نبوی و این گروه سترگ علوی که امامان دوازده گانه‌اند نور افشانی کرده است، امامانی با مناقب علیا، صفات والا، جانهای شریف و تسلیم ناشدنی و دودمانی گرامی و مهدی که عبارتاند از: محمد حجت ابن الحسن الخالصی بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الامام الحسین اخو الامام الحسن دو فرزند شیر غالب علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم اجمعین).

۱۵- **شیخ عبد الوهاب:** ابن احمد بن علی شعرانی (متوفای ۹۷۳ یا ۹۶۰ هـ) است که در کتاب خود: «الیواقیت و الجواهر ص ۱۴۵ چاپ مصر ۱۳۰۷ هـ» گوید: «بحث شصت و پنج در بیان این که تمام شروط قیامت که شارع مقدسی از آن خبر داد، همگی حق است و باید پیش از قیام قیامت واقع شوند و از جمله آنها قیام مهدی (ع)

ص: ۱۳۸

است گوید: او از فرزندان امام حسن عسکری است که در نیمه شعبان ۲۵۵ به دنیا آمد و تا آن گاه که با عیسی بن مریم (ع) گرد هم آیند زنده باشد و عمر او تا کنون که سال ۹۵۸ هجری است ۷۶۶ سال است. شعرانی پس گوید: این قضیه را شیخ حسن عراقی مدفون در مصر، در هنگامی که با او بودم، بدین گونه در باره امام مهدی برای من نقل کرد و شیخ ما «سید علی الخواس» نیز با او موافقت کرد.

شعرانی در کتاب خود «الطبقات الکبری» نیز آنچه را که در «الیواقیت و الجواهر» بیان داشته از قول شیخ حسن عراقی با اندکی زیادت آورده است.

۱۶- **شیخ حسن عراقی:** مدفون در کرم رئیس مصر است که یادآور امام حجت حضرت مهدی (ع) گردید و به وجود او اعتراف کرده و گوید: امام (ع) را دیدار کرده است و بنا بر آنچه شعرانی در «الواقع الانوار فی طبقات الخبار ج ۲ چاپ مصر ۱۳۰۵ هـ» آورده گوید: «شیخ حسن عراقی در ضمن سیاحت خود با امام مهدی حجت ملاقات کرده و از عمر او پرسیده و پاسخ شنیده که: «فرزندم عمر من اکنون ۶۲۰ سال است». شعرانی گوید: «من این را برای استاد خودم علی الخواس نقل کردم و با عمر مهدی (رضی الله عنه) توافق داشت».

۱۷- **شیخ نور الدین:** عبد الرحمان بن احمد بن قوام الدین معروف به جامی شافعی شاعر مشهور است که در کتاب خود «شواهد

ص: ۱۳۹

النبوه» از امام مهدی موعود منتظر حجت بن الحسن امام دوازدهم (ع) سخن گفته و بسیار از حالات و کرامات او را بیان داشته و گوید: «او کسی است که زمین را از قسط و عدل انباشته گرداند» و داستان ولادت او را از قول عمه‌اش حکیمه و دیگران نقل کرده که آن حضرت چون به دنیا آمد روز دو زانو نشست و انگشت سیاه را به سوی آسمان بالا برد و عطسه کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمین» جامی همچنین به ذکر برخی از کسانی که امام مهدی (ع) را دیده‌اند پرداخته و از کسی یاد میکند که از امام حسن عسکری در باره جانشین پس از او می‌پرسید و گوید: امام وارد خانه شد و بیرون آمد و کودک سه ساله‌ای را که چون ماه شب چهاردهم بود با خود آورد و به پرسش کننده فرمود: «اگر ارزش خدایات نبود، این فرزند را که نامش نام رسول الله (ص) و کنیه‌اش کنیه آن حضرت، به تو نشان میدادم! او کسی است که زمین را از عدل و داد پر میکند، همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده است» همچنین داستان کسی را نقل میکند که نزد امام حسن عسکری (ع) رفته و از جانشین پس از او می‌پرسد و امام به او می‌گوید: «پرده را کنار بزن» و او کنار می‌زند و امام مهدی منتظر (ع) را می‌بیند. و نیز داستان اشخاصی را ذکر میکند که معتمد عباسی یا معتضد برای تفتیش و دستگیری امام (مهدی) به خانه امام حسن عسکری می‌فرستد و آنها او را نمی‌یابند و داخل سرداب شده و او را در آخر سرداب انباشته از آب، بر روی آب می‌بینند و هر گاه

ص: ۱۴۰

قصد دستگیری میکنند در آب فرو می‌روند و به او دست نمی‌یابند و خلیفه عباسی را از ما وقع آگاه میکنند و او دستور می‌دهد تا آنچه را که دیده‌اند مکتوم دارند و به آنها می‌گویند: «اگر این موضوع را اظهار کنید فرمان قتل شما را صادر می‌کنم و آنها در حیات او کتمان می‌کنند...».

۱۸- علامه شیخ ابو بکر: احمد بن حسین بن علی بیهقی نیشابوری فقیه شافعی (متوفای ۴۵۸ هـ-) است که در کتاب خود «شعب الایمان» گوید: «مردم در باره مهدی اختلاف کرده و جماعتی توقف نموده و علم آن را به عالمش واگذارده‌اند و معتقدند او از فرزندان فاطمه دخت رسول خدا (ص) است که خداوند هر گاه بخواهد او را می‌آفریند و برای یاری دین خود مبعوثش گرداند و گروهی می‌گویند: «مهدی موعود در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده و او همان امام ملقب به حجت قائم منتظر محمد بن حسن عسکری است که در سامراء داخل سرداب شد و از دید مردم پنهان گردید و منتظر قیام خویش است. او ظهور میکند و زمین را از عدل و داد انباشته سازد همان گونه که از ظلم و جور پر شده است ... و می‌گوید: طول عمر و امتداد دورانش بمانند عیسی بن مریم و خضر و حضرت نوح (علیهم السلام) است و به هیچ روی ممتنع نباشد.

ص: ۱۴۱

و در باره اعتراض به طول عمر حضرت مهدی (ع)

می‌گوییم در باره عمر حضرت نوح (ع) در قرآن می‌فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا^{۱۴۹}

بعد از طوفان و بیرون آمدن از سقیفه، نیز سیصد و پنجاه سال دیگر زندگانی کرد. بنا بر این مجموع عمر این حضرت میشود ۱۳۰۰ سال در حالی که حضرت مهدی (ع) در سال ۲۰۰ هجری متولد شده‌اند و تا به سال ۱۴۲۱ هـ - قمری عمر ایشان ۱۱۶۶ سال میشود و عمر حضرت خضر بیش از این است که خود علما، مکتب خلفا این استدلال را فرموده‌اند.

ص: ۱۴۳

گفتار سوم: آقای بلوچ در باره اوصیاء پیامبر و امامت ائمه اثنا عشر در صفحه هفتم چنین آورده است

میگوییم اگر به راستی حضرت علی جانشین پیغمبر میبود اگر امامت از اصول دین باشد اگر علی معصوم و از ابراهیم بالاتر باشد و بالاخره اگر ائمه مصدر قانونگذاری در اسلام باشند.

در پاسخ به این گفتار میگوییم پیامبر به امر خدا دوازده وصی خود برای حفظ شریعت و تبلیغ آن و هم چنین برای اجرای احکام تعیین نمود.

حفظ شریعت و تبلیغ و اجرای احکام آن در عصر اوصیاء پس از پیامبر دو امر ذیل را لازم داشت.

یکم: پیامبر شریعت اسلام را به اوصیاء خود تبلیغ فرماید.

دوم: اوصیاء پیامبر آن شریعت را بین مسلمانان در قرنهای بعد نشر کنند.

در بحثهای آینده به حوله تعالی این دو امر را بیان مینماییم.

ص: ۱۴۴

یکم: پیامبر شریعت اسلام را به اوصیاء خود تبلیغ فرماید.

اصل و ریشه حقایق و احکام اسلام در قرآن کریم است، و شرح و بیان و تفصیل آن بر عهده پیامبر اکرم (ص) و سایر مبلغین دست اول اسلام قرار داده شده است. پیامبر گرامی اسلام (ص) حدیث خویش یعنی آنچه به ایشان وحی شده و بشر تا روز قیامت بدان احتیاج دارد همه و همه را به پسر عم خویش علی (ع) املاء فرموده و آن حضرت این تعالیم را تدوین مینمود.

انتقال تعالیم پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) در مجالس گوناگونی صورت میگرفت که ذیلًا به شرح آنها میپردازیم:

الف - مجالس تعلیم منظم

^{۱۴۹} (۱) . سور عنکبوت، آی ۱۴.

مجالس تعلیم و دیدارهای منظم امیرالمؤمنین (ع) با پسر عمویش رسول خدا (ص) برای فراگیری دانش از آن حضرت به تفصیل نقل شده است. برای نمونه در این مورد به کتاب «کافی» مراجعه میکنیم و از قول امام (ع) چنین میخوانیم:

من هر روز یکبار و هر شب یکبار نزد رسول خدا (ص) میرفتم و آن حضرت در آن هنگام با من خلوت میفرمود، و هر جا که آن حضرت تشریف میبرد، من نیز در خدمت ایشان بودم.

ص: ۱۴۵

همه اصحاب آن حضرت این را میدانستند که پیغمبر خدا جز با شخص من با هیچ کس دیگر چنین دیدارهایی ندارد. این دیدارها غالباً در خانه من صورت میگرفت، و آن حضرت به خانه من تشریف میآورد. اگر من برای دیدار آن حضرت در یکی از خانههای او وارد میشدم، همسرانش را از اتاق بیرون میفرستاد و با من خلوت میکرد، به طوری که جز شخص من کسی دیگر در خدمت آن حضرت نبود.

اما هرگاه رسول خدا به خانه من تشریف میآورد، از آن روز که با من به تنهایی سخن گوید، نه فاطمه از کنار ما برمیخاست و نه هیچ یک از فرزندانم.

در چنین دیدارهایی، من هرچه را که از حضرتش میپرسیدم جواب کافی دریافت میکردم. و چون خاموش میشدم و سؤالاتم پایان میپذیرفت، آن حضرت خود آغاز سخن میکرد.

هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا (ص) نازل نشد، مگر این که برای من خواند و تقریر فرمود تا آن را به خط خود نوشتم و حضرتش تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من پیاموخت، و از خدای درخواست کرد که قدرت فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید.

ص: ۱۴۶

من، پس از آن دعایی که حضرتش در حق من فرمود، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا، و نیز هیچیک از مطالبی را که ایشان املاء کرده و من نوشته بودم، از خاطر نبرده و فراموش نکردم.

در این جا مناسب است قبل از نقل ادامه این روایت حدیث دیگری را یادآور شویم. در این حدیث ایرادی که بسا به ذهن برخی از خوانندگان نیز خطور نماید، از سوی زید بن علی بن الحسین (ع) (متوفای: ۱۲۰ هـ-) پاسخ داده شده است. روایت بدین شرح است:

زید بن علی (ع) گفت: امیر المؤمنین (ع) فرموده است:

خواب به چشمانم راه نمییافت مگر این که رسول خدا ص آنچه را که جبرئیل در آن روز از موارد حلال و حرام و سنت، یا هر گونه امر و نهی و آنکه اینها در باره چه چیزی و یا چه کسی نازل شده است، به من تعلیم میفرمود.

به زید گفته شد: وقتی که این دو از یکدیگر دور میافتادند و فاصله مکانی مانع دیدارشان میگردید، چگونه چنین امری امکان داشت؟ زید پاسخ داد:

پیامبر، روزهایی را که دیدار حاصل نمیگردید به خاطر میسپرد و هنگامی که امام به حضور حضرتش میرسید

ص: ۱۴۷

میفرمود: «ای علی، در فلان روز فلان مطلب آمد، و در فلان روز چنین مطالبی بر من نازل شده است» و بدین سان ادامه میداد تا به روزی میرسید که امام (ع) به زیارتش نائل شده بود.^{۱۵۰}

اینک دادمه کلام امام علی (ع) در روایت گذشته:

رسول خدا (ص) همه اوامر و نواهی و حلالها و حرامهای الهی، خواه مربوط به مسائل زمان حال و خواه مربوط به مسائل آینده، و نیز آنچه در کتابهای آسمانی بر پیامبران گذشته نازل شده و از طاعت و معصیت خدا آگاهشان ساخته بود، همه و همه را به من تعلیم فرمود، و من هم تمام آنها را به خاطر سپردم، و حتی یک حرف آن را نیز فراموش نکردم.

سپس دستش را بر سینهام نهاد، و از خدا خواست تا قلبم را

ص: ۱۴۸

از دانش و فهم و حکمت و نور لبریز سازد.^{۱۵۱}

این بود خلاصهای از دیدارهای منظم امام با رسول خذل (ص)

ب- مجالس تعلیم و دیدارهای نامنظم امام با رسول خدا:

طی مطالبی که گذشت دیدارهای مرتب و از پیش معین شده امام با رسول خدا (ص) را، که در کتابهای معتبر هر دو مکتب به ثبت رسیده آوردیم.

^{۱۵۰} (۱). بصائر الدرجات، ص ۱۹۷، ح ۴. در تأیید این حدیث سه روایت در مصادر مکتب خلفا نقل شده است. رجوع شود به سنن نسائی، ۱/ ۱۷۸ باب التئحیح فی الصلاة، و سنن ابن ماجه کتاب الادب باب الاستئذان، ح ۳۷۰۸، و مسند احمد، ۱/ ۸۵ ح ۶۴۷، و ج ۱/ ۱۰۷ ح ۸۴۵، و ۱/ ۸۰ ح ۶۰۸، و تاریخ بخاری ۴/ ۲/ ۱۲۱.

^{۱۵۱} (۱). کافی ۱/ ۶۲-۶۳، وسائل الشیعه (طبع قدیم) ۳/ ۳۹۴ ح ۱، مستدرک الوسائل ۱/ ۳۹۳، احتجاج طبرسی ص ۱۳۴، تحف العقول ص ۱۳۱-۱۳۲، وافی ۱/ ۶۳، مرآة العقول ۱/ ۲۱۰.

در طبقات ابن سعد- از مصادر مکتب خلفا- در قسمت شرح حال امام علی* ۲/ ۲/ ۱۰۱ (طبع اروپا) سه حدیث در تأیید این روایت نقل شده است، که یکی از آنها در کتابی مخلوط از احمد بن حنبل به نام «فضائل علی بن ابی طالب» روایت شده است.

اینک با نقل حدیث زیر که در «سنن ترمذی» و دیگر مصادر معتبر مکتب خلفا آمده است، به بررسی دیدارهای نامنظم امام با رسول خدا (ص) میپردازیم.

ص: ۱۴۹

ترمذی مینویسد: از جابر بن عبد الله انصاری^{۱۵۲} روایت شده است که گفت:

در جنگ طائف رسول خدا (ص) علی را به حضور طلبید، و با او به نجوا نشست. مردم [از راه خردهگیری] گفتند: در گوش صحبت کردندش با پسر عموی علی چه طولانی شد!!

چون این سخن به گوش رسول خدا (ص) رسید فرمود:

«من از پیش خود با او به نجوا ننشستم، بلکه خداوند است که با او نجوا میکند».^{۱۵۳}

ص: ۱۵۰

ترمذی در توضیح این حدیث گفته است: «نجوای خداوند» یعنی خداوند به پیامبرش امر کرده تا با وی به نجوا بنشیند.

حال بینیم واقعاً مسئله چه بوده است که رسول خدا (ص) بنا به امر پروردگار با پسر عمویش آن هم در جنگ طائف به نجوا نشسته است؟!

آیا این درگوشی صحبت کردن، مشورت جنگی بوده است؟

در حالی که پیامبر در مشورتهایش در جنگها همه را شرکت میداد و با فرد خاصی به مشورت نمینشست، همچنان که در مورد جنگهای بدر و احد و خندق و ... این مطلب در تاریخ ثبت شده است.

پس ناگزیر باید پذیرفت که این دیدار و دیدارهای نامرتب مانند آن^{۱۵۴} در ردیف همان دیدارهای منظم روزانه ایشان بوده است. یا جا دارد که بگوییم این دیدارها ممکن است از همان دیدارهایی باشد که «زید بن علی بن الحسین» از آن یاد کرده که اگر بین رسول خدا (ص) و پسر عمویش جدایی میافتاد و چند روزی یکدیگر را نمیدیدند، در نخستین برخورد، رسول خدا (ص) با امام خلوت میکرد و میفرمود: ای علی! در فلان روز فلان چیز، و در آن

^{۱۵۲} (۱). جابر بن عبد الله بن عمر انصاری از اصحاب رسول خدا است که امام باقر* را نیز درک کرده است. وفات جابر بعد از سال هفتادم هجرت در مدینه اتفاق افتاده است. تقریب التهذیب ۱/ ۱۲۲

^{۱۵۳} (۲). صحیح ترمذی، کتاب المناقب علی بن ابی طالب* ج ۱۳/ ۱۷۳، ن تاریخ بغداد ۷/ ۴۰۲.

همین مضمون از جابر بن عبد الله در تاریخ ابن عساکر ۲/ ۳۱۰ و ۳۱۱ و تاریخ ابن کثیر ۷/ ۳۵۶، و اسد الغابه ۴/ ۲۷ نیز نقل شده است. و شبیه آن از جندب بن ناجیه (یا ناجیه بن جندب) در کنز العمال چاپ حیدرآباد- ۱۳۱۲ هـ- ۶/ ۳۹۹، و چاپ دوم ۱۲/ ۲۰۰ ح ۱۱۲۲، و الریاض النضره ۲/ ۲۶۵ نیز روایت گشته است.

^{۱۵۴} (۱). از جمله موارد مشابه دیدارهایی است که حضرتش با رسول اکرم در مدینه داشته است، و در تفاسیر در ذیل آی نجوی (مجادله/ ۱۲، ۱۳) بدانها اشاره شده است. برای تحقیق مراجعه کنید به معالم المدرستین ۱/ ۳۲۲.

ص: ۱۵۱

روز فلان موضوع بر من نازل شد ... و بدین ترتیب علت طولانی شدن نجوای رسول خدا با علی (ع) نیز آشکار میگردد.

از آنچه تا به اینجا، در این مورد آوردیم، این نتیجه حاصل میشود که دست آورد آن همه دیدارهای مرتب با نامرتب رسول خدا (ص) با پسر عموی علی بن ابی طالب (ع)، سپردن همه علوم و دانشهای اسلامی از عقاید و احکام و غیره به شخص امام (ع) بوده است.

پیامبر (ص) دستور میدهد که

اولین وصیش برای دیگر اوصیاء بنویسد

در امالی شیخ طوسی، و بصائر الدرجات، و ینایع الموده، آمده است: احمد بن محمد بن علی فرزند امام باقر (ع) از پدران بزرگوار خود روایت کرده است:

رسول خدا (ص) به حضرت علی (ع) فرمود:

«آنچه که میگویم بنویس.»

علی (ع) پرسید: ای رسول خدا، از آن میترسی که فراموش کنم؟ فرمود:

ص: ۱۵۲

«فراموش نمیکنی و از این جهت بر تو بیمی ندارم. من از خدا خواستهام که این علوم را در حافظهات حفظ نماید و دچار فراموشیت نفرماید. بلکه برای شرکایت [در امر امامت] بنویس.»

علی پرسید: ای پیغمبر خدا، شرکاء من چه کسانی هستند؟ رسول خدا (ص) جواب داد:

«امامانی از نسل تو هستند که به برکت آن ها باران رحمت بر امتم میبارد، و به واسطه آنان دعایشان مستجاب می شود و به یمن وجود آن هاست که خدا بلاها و آفات را از امتم بر طرف میگرداند، و به خاطر آن ها رحمت الهی از آسمان برایشان نازل می شود.»

آن گاه با انگشت مبارک به امام حسن اشاره نمود و چنین فرمود: «این نخستین آنان است.»

و سپس اشاره به حسین کرد و گفت: «امامان از نسل او می باشند.»^{۱۵۵}

ص: ۱۵۳

دو نوع تبلیغ

آنچه خداوند به پیامبر خود (ص) وحی میفرمود، از نظر نحوه ابلاغ آن به دو دسته تقسیم شده است:

دسته اول؛ شامل مواردی بوده که زمان مقتضی برای ابلاغ آنها فرا رسیده و شرایط مناسب برای بیان آنها وجود داشته است. این موارد توسط خود آن حضرت و بدون واسطه به حاضران محضر شریفش ابلاغ میگشت.

و اما دسته دوم؛ شامل مواردی بوده که زمان عمل کردن به آن پس از عصر پیامبر (ص) بوده است. اینها را حضرتش فقط به علی (ع) تعلیم میفرمود، و علی (ع) هر دو دسته مطالبی را که توسط رسول خدا (ص) تبلیغ و بیان میشد، در کتابهایی جداگانه به خط خود مینوشت.

این برنامه هم چنان ادامه داشت ... تا آنکه زمان جدایی دو دوست از یکدیگر، و هنگام وداع وصی با پیامبر (ص) فرا رسید در این آخرین ساعات حیات، پیامبر اکرم (ص) در یک جلسه بسیار مهم و اختصاصی آخرین تعلیمات الهی را به امام (ع) انتقال داد.

آخرین جلسه تعلیم

عبدالله بن عمر و عاص می گوید:

رسول خدا (ص) به هنگام آخرین بیماری خود فرمود:

ص: ۱۵۴

«برادرم را نزد من بخوانید.»

... علی نزد آن حضرت حاضر شد آن گاه پیامبر جامه خود را بر وی افکند و او را پوشانید و خود را کاملاً بدو نزدیک نموده به آهستگی با وی سخن گفت^{۱۵۶}.

ام سلمه نیز همین داستان را به گونه زیر نقل کرده است: قسم به آن کس که به او سوگند یاد می کنم، همانا علی (ع) آخرین کسی بود که با پیامبر خدا (ص) گفت و گو نمود.

^{۱۵۵} (۱) امالی طوسی (چاپ نعمان، نجف سال ۱۳۸۴ هـ) ۵۶/۲، بصائر الدرجات ص ۱۶۷، ینابیع المودة قندوزی چاپ دار الخلافه العثمانیه ۱۳۰۲ هـ ص ۲۰.

^{۱۵۶} (۱) تاریخ ابن عساکر (چاپ بیروت، ۱۳۵۹ هـ) ترجمه الامام علی*، تا ریخ ابن کثیر ۳۵۹/۷، کنز العمال (چاپ اول) ۳۹۲/۶.

صبحگاهی از آن حضرت عیادت نمودیم. ایشان کراراً می پرسید: «آیا علی آمد؟ آیا علی آمد؟»

فاطمه (علیهم السلام) گفت: گویا او را در پی کاری فرستاده بودید؟! مدتی بعد علی آمد. من دانستم که آن حضرت با علی کاری دارد، و لذا به همراه دیگران از حجره بیرون آمد و در درگاه آن نشستیم. من از دیگران به در اتاق نزدیک تر بودم. رسول خدا (ص) خود را کاملاً به علی (ع) نزدیک فرمود و به نجوا کردن و راز نمودن با وی پرداخت.

آن حضرت (ص) در همین روز وفات یافت. و بنابراین

ص: ۱۵۵

آخرین کسی که با وی گفت و گو نمود علی بود^{۱۵۷}.

و سر انجام سخن خود امام (ع) را در این باره ملاحظه مینمائیم:

پیامبر خدا (ص) در آخرین بیماری خود فرمود:

«برادرم را بگویند نزد من بیاید.»

آنگاه فرمود: «به من نزدیک شو.»

نزدیک حضرتش شدم. آنگاه خود را به من تکیه داد و در همین حالت قرار داشت و با من سخن میگفت - به گونهای که گاهی قدری از آب دهان مبارکش به من می رسید - تا این که سرانجام زمان رحلت رسول خدا (ص) فرا رسید و در بر من وفات یافت ...^{۱۵۸}

ص: ۱۵۶

در احادیثی که گذشته دیدیم چگونه رسول خدا (ص) تمامی علوم و معارف اسلامی را به علی (ع) املاء فرمود و در کتابی مدون نزد ایشان به ودیعت نهاد تا به عنوان سندی مکتوب از مجموعه اسلام به امامان از نسل خویش بسپارد.

دوم: اوصیاء پیامبر، آن شریعت را بین مسلمانان در قرنهای بعد نشر کردند:

داستان جامعه یا کتاب امام علی:

^{۱۵۷} (۱). این حدیث در مستدرک حاکم و تلخیص ذهبی ۳/ ۱۳۹ صحیح توصیف شده است. و نیز در مستدرک حاکم ۳/ ۱۴ - ۱۷ باب کان أقرب الناس عهداً به رسول الله از شرح حال حضرت علی* به چند سند روایت گشته است. و در مصنف ابن ابی شیبہ ۶/ ۳۴۸، و مجمع الزوائد ۹/ ۱۱۲، و کنز العمال چاپ دوم ۱۵/ ۱۲۸، باب فضائل علی ابن ابی طالب ح ۳۷۴، و تذکره خواص الامه باب حدیث النجوى والوصیه از فضایل احمد بن حنبل نقل شده است.

^{۱۵۸} (۲). طبقات ابن سعد باب من قال توفی رسول الله فی حجر علی بن ابی طالب ط اروپا ج ۲/ ۲ ق ۵۱/ ۲.

در کتاب اصول کافی، بصائر الدرجات از قول ابوبصیر روایتی نقل شده است که ما عینا از «کافی»^{۱۵۹} نقل میکنیم.

ص: ۱۵۷

ابو بصیر گفته است:

خدمت امام جعفر صادق (ع) رسیده عرض کردم:

فدایت شوم، سؤالی دارم؛ آیا این جا کسی هست که سخنان مرا بشنود؟

امام (ع) پردهای را که بین آن اتاق و اتاق مجاور آویخته شده بود کنار زد و در آنجا سر کشید و سپس به من فرمود: «ای ابو محمد! هر چه میخواهی بپرس.»

گفتم: فدایت شوم، شیعیان تو طی احادیثی مدعیاند که رسول خدا (ص) بابتی از علم به روی علی (ع) گشوده است که از آن هزار باب دیگر گشوده میشود.

تا آنجا امام (ع) در پاسخ وی میفرماید:

«ای ابو محمد، ما جامعه داریم و آنها چه می دانند که جامعه چیست.» پرسیدم:

فدای تو گردم جامعه چیست؟ امام (ع) فرمود:

«صحیفهای است به درازی هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا (ص) و املائی آن حضرت که همه مطالب آن یک به یک

ص: ۱۵۸

از دو لب مبارک ایشان بیرون آمده و علی (ع) آن را به خط خود نوشته است.

در آن صحیفه از هر حلال و حرامی، و از هر آنچه که مردم به آن نیاز داشته و دارند، سخن رفته است، حتی دیه یک خراش سطحی بر پوست بدن.»

آنگاه دست خود را به شانه ام زد و فرمود:

«اجازه میدهی ای ابو محمد؟»

^{۱۵۹} (۱). کافی ۲۳۹/۱، بصائر الدرجات ص ۱۵۱-۱۵۲، وافی ۱۳۵/۲، البته این روایت طولانی است و ما به قدر حاجت از آن برگزیده ایم. حدیثی نیز از ابو بصیر روایت شده که با حدیث مزبور در لفظ قدری اختلاف دارد. رجوع شود به بصائر الدرجات ص ۱۴۹ ح ۱۴، و ص ۱۵۴ ح ۷، و ص ۱۴۲ ح ۱، و وافی ۱۳۵/۲.

جواب دادم: فدای تو گردم تمام وجود من در اختیار تو است هر چه خواهی انجام بده. پس آن حضرت با دست خود فشاری بر شانه ام وارد کرد و فرمود:

«حتی دیه این را!» و این مطلب را قدری غضب آلود فرمود.

من گفتم: به خدا سوگند که این خود علم است و ...

سخن پیرامون «جامعه» و کتاب امام علی (ع) در روایات متعددی آمده است، و در اینجا ما به ذکر همین یک روایت بسنده میکنیم.

حال به این سخن میپردازیم که امامان بعد از امیر المؤمنین علی (ع) کتابهای امام به ویژه جامعه را چگونه پس از سپری شدن ایام خویش به امام پس از خود به ودیعت میسپردند.

ص: ۱۵۹

کتابهای امام علی (ع) در دست ائمه اهل البیت (علیهم السلام)

مواریث امامت حسن و امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام)

شیخ کلینی در کتاب اصول کافی از قول سلیم بن قیس^{۱۶۰} چنین آورده است:

من شاهد وصیت امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش حسن (ع) بودم. آن حضرت پس از انجام وصیت، حسین (ع) و محمد حنفیه و همه پسرها و بزرگان شیعیان و خانوادهاش را بر آن گواه گرفت. و آن گاه کتاب و سلاح خود را به فرزندش حسن (ع) تحویل داد و گفت:

پسرم، رسول خدا به من امر فرموده است که تو را وصی خود گردانم و کتابها و اسلحهام را به تو تحویل دهم همانطور که رسول خدا (ص) مرا وصی خود قرار داد و کتابها و اسلحهاش را به من سپرد.

و نیز فرمان داده است تا به تو دستور دهم که چون مرگت فرا

ص: ۱۶۰

رسد، آنها را به برادرت حسین (ع) تحویل دهی.

سپس امیرالمؤمنین (ع) روی به جانب حسین (ع) کرد و به او فرمود: و رسول خدا (ص) تو را نیز فرمان داده است که آنها را بدین پسر خویش «علی بن الحسین (ع)» تحویل دهی.

^{۱۶۰} (۱). سلیم بن قیس ابو صادق الهلالی العامری از جمله اصحاب امیرالمؤمنین* بوده است که سایر ائمه تا حضرت سجاد* را نیز درک کرده است.

سپس دست علی بن الحسین (ع) را گرفت و فرمود: و رسول خدا (ص) تو را نیز فرمان داده است تا آنها را به پسر محمد تحویل دهی و از جانب رسول خدا (ص) و من به او سلام برسان.^{۱۶۱}

و باز در کتاب کافی و بصائر الدرجات چنین آمده است حرمان^{۱۶۲} میگوید: از ابو جعفر امام باقر (ع) در مورد صحیفه مهر و موم شده‌ای که نزد «امّ سلمه» به ودیعت نهاده شده بود و مردم در باره آن سخن میگفتند سؤال نمودم. امام باقر (ع) فرمود:

رسول خدا را چون اجل فرا رسید، علی (ع) علم و اسلحه آن حضرت و هر چه را نزد او بود [از موارث امامت] به ارث برد.

ص: ۱۶۱

(این علوم و معارف و سلاح رسول خدا (ص) هم چنان نزد امیر المؤمنین (ع) بود) تا این که به حسن (ع) و پس از او به حسین (ع) رسید. در این موقع چون ما از غلبه دشمنان بیم داشتیم این بود که آنها را [جدّم حسین (ع)] نزد «امّ سلمه» به امانت سپرد و بعد از آن علی بن الحسین (ع) آنها را از امّ سلمه باز ستاند.

من گفتم: بسیار خوب [بنا بر این] سپس به پدرت رسید و بعد از آن نزد تو بوده و به تو رسیده است.

امام باقر (ع) پاسخ داد: آری همین طور است.^{۱۶۳}

و نیز از عمر بن ابان^{۱۶۴} روایت شده است^{۱۶۵} که گفت: از حضرت امام جعفر صادق (ع) در مورد صحیفه سر به مهری که نزد «امّ المؤمنین امّ سلمه» به امانت نهاده شده بود، و مردم از آن سخن میگفتند جویا شدم امام در پاسخ فرمود:

هنگامی که رسول خدا (ص) درگذشت، علی (ع) دانش و سلاح و هر آنچه را نزد آن حضرت بود [از موارث امامت]

ص: ۱۶۲

از او به ارث بود و هم چنان نزدش بود تا اینکه به فرزندش حسن (ع) و بعد از او به حسین (ع) رسید.

[در آنجا من صبر نکرده به دنبال سخنان امام] عرض کردم: بعد از امام حسین (ع) آنها به علی بن الحسین (ع) و از او به فرزندش [امام باقر (ع)] رسید و از او به شما منتقل شده است؟

^{۱۶۱} (۱). کافی ۱/ ۲۹۷-۲۹۸، وافی ۲/ ۷۹.

^{۱۶۲} (۲). ابو حمزه یا ابو الحسن حرمان بن اعین شیبانی مردی تابعی و مورد قبول و اطمینان بوده است و از امام باقر* و امام صادق* روایت کرده است به قاموس الرجال (۴/ ۴۱۳) مراجعه نمایید.

^{۱۶۳} (۱). کافی ۱/ ۲۳۵، بصائر الدرجات ص ۱۷۷ و ۱۸۶ و ۱۸۸ و وافی ۲/ ۱۳۲

^{۱۶۴} (۲). ابو حفص عمر بن ابان کلبی کوفی از جمله اصحاب امام جعفر صادق* بوده است، معجم رجال الحديث، ۱۳/ ۱۲

^{۱۶۵} (۳). کافی ۱/ ۲۳۶ بصائر الدرجات ص ۱۸۴ و ۱۷۷، وافی ۲/ ۱۳۳.

امام صادق (ع) فرمود: آری همین طور است.

در کتاب عیبت شیخ طوسی و مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار مجلسی از قول فضیل^{۱۶۶} چنین آمده است: ابو جعفر امام محمد باقر (ع) به من فرمود:

در همان هنگام که حسین (ع) عازم حرکت به سوی عراق بود وصیت نامه پیغمبر (ص) و کتابها و دیگر اشیاء آن حضرت را به امانت نزد «امّ سلمه» گذاشت و به او فرمود: وقتی که پسر بزرگترم به تو مراجعه کرد آنچه را که به تو امانت سپرده‌ام به او تسلیم کن.

پس از اینکه حسین (ع) به شهادت رسید علی بن الحسین نزد امّ سلمه رفت و آن بانو تمامی اشیائی را که حسین (ع) به

ص: ۱۶۳

امانت نزدش نهاده بود به امام سجاد (ع) تحویل داد.^{۱۶۷}

و نیز در کتاب کافی و اعلام الوری و مناقب ابن شهر آشوب، و بحار الانوار مجلسی، از ابو بکر حضرمی^{۱۶۸} روایت شده است - لفظ حدیث از کافی است - که امام صادق (ع) فرمود:

حسین (ع) در آن هنگام که به سوی عراق عزیمت می‌فرمود، کتابها و وصیت نامه را نزد «امّ المؤمنین امّ سلمه» به امانت نهاد.

[اینها هم چنان نزد آن بانو بود] تا این که علی بن الحسین (ع) بازگشت و «امّ سلمه» همه آنها را به وی تحویل داد.^{۱۶۹}

و البته اینها به غیر از آن وصیتی است که امام در کربلا به همراه آنچه که امامی از امام دیگر به میراث می‌برد به امامت به دخترش فاطمه سپرد و او بعدها به علی بن الحسین (ع) تحویل داد؛ زیرا در آن ایام امام سجاد (ع) به سختی بیمار بود.

ص: ۱۶۴

مواریث امامت امام محمد باقر (ع)

در کافی و اعلام الوری و بصائر الدرجات و بحار الانوار از قول عیسی بن عبد الله^{۱۷۰} از پدرش از جدش چنین آمده است:

^{۱۶۶} (۱). ابو القاسم فضیل بن یسار آزدا کرده "بنی نهد" از اصحاب امام باقر و امام صادق بوده است. قاموس الرجال ۷/ ۳۴۷.

^{۱۶۷} (۱). کتاب الغیبه شیخ طوسی (تبریز - ۱۳۲۳ هـ) ص ۱۲۸، مناقب ابن شهر آشوب ۴/ ۱۷۴، بحار الانوار ۴۶/ ۱۸ ح ۳

^{۱۶۸} (۲). ابو بکر حضرمی، عبد الله بن محمد نام دارد و از امام صادق * احادیث بسیاری روایت کرده است. قاموس الرجال ۱۶/ ۱۵

^{۱۶۹} (۳). کافی ۱/ ۴، ۳، اعلام الوری ص ۱۵۲، بحار الانوار ۴۶/ ۱۹. مناقب ابن شهر آشوب ۴/ ۱۷۲.

در بستر مرگ امام سجاد علی بن الحسین (ع) به فرزندانش که پیرامون او گرد آمده بودند نظری افکند و سپس چشم به فرزندش محمد بن علی [امام باقر (ع)] انداخت و به او فرمود: «محمد! این صندوق را بگیر و به خانه خود ببر».

سپس امام به سخن خود ادامه داده فرمود:

«در این صندوق به هیچ عنوان دینار و درهمی وجود ندارد بلکه آکنده از علوم است».^{۱۷۱}

و نیز در بصائر الدرجات و بحار الانوار از همین عیسی بن عبد الله بن عمر روایت شده است که امام صادق (ع) فرمود:

پیش از آن که علی بن الحسین (ع) بدرود حیات گوید سید یا

ص: ۱۶۵

صندوق را حاضر کرده به فرزندش فرمود: محمد این صندوق را ببر. او نیز صندوق را توسط چهار نفر حمل نمود و برد.

چون امام سجاد درگذشت، عموهایم برای گرفتن سهم خود از محتویات آن صندوق به پدرم مراجعه کرده گفتند: بهره ما را از آن صندوق بپرداز!

امام باقر در پاسخ آنها فرمود: «به خدا قسم که شما را نصیبی در آن نیست. اگر شما را بهره‌ای در آن میبود آن را [پدرم] به من تحویل نمیداد».

[سپس امام صادق (ع) اضافه کرده میفرماید:]

«در آن صندوق سلاح رسول خدا (ص) و کتابهای او قرار داشت».^{۱۷۲}

مواریث امامت امام صادق (ع)

در بصائر الدرجات از قول زرارہ^{۱۷۳} آمده است که امام

ص: ۱۶۶

^{۱۷۰} (۱). عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب* که به او هاشمی میگفتند از اصحاب امام صادق* بوده و احادیث بسیاری از آن حضرت روایت کرده است. قاموس الرجال ۷/ ۲۷۵-۲۷۶

^{۱۷۱} (۲). کافی ۱/ ۳۰۵ ح ۲، اعلام الوری ص ۲۶۰، بصائر الدرجات ص ۴۴ بحار الانوار ۴۶/ ۲۲۹، وافی ۲/ ۸۳.

^{۱۷۲} (۱). کافی ۱/ ۳۰۵، وافی ۲/ ۸۲، بصائر الدرجات ص ۱۶۵، اعلام الوری ص ۲۶۰، بحار الانوار ۴۶/ ۲۲۹.

^{۱۷۳} (۲). زرارہ ابو الحسن و نام عبد ربه، فرزند اعین آزاد کرد بنی شیبیان کوفی بوده و از امام صادق* روایت کرده است. وی در سال ۱۵۰ هـ وفات نموده است. قاموس الرجال ۴/ ۱۵۴.

صادق (ع) فرمود:

هنوز امام باقر (ع) حیات داشت که آن موارث و کتابها به من منتقل شد.^{۱۷۴}

مواریث امام موسی بن جعفر (ع)

در کتاب غیبت نعمانی، و بحار الانوار مجلسی از قول حماد صانغ آمده است که گفت:

در آن مجلسی که مفضل بن عمر مسائلی را از ابو عبد الله امام صادق (ع) میپرسید حاضر بودم ...

در این هنگام ابو الحسن موسی [امام کاظم (ع)] وارد شد. امام صادق (ع) رو به مفضل کرده پرسید:

«دوست داری که مالک کتاب علی [بعد از من] را ببینی؟»

مفضل پاسخ داد: چه از این بالاتر و بهتر!

امام اشاره به امام کاظم فرمود: «این وارث و مالک کتاب علی است».^{۱۷۵}

ص: ۱۶۷

مواریث امام رضا (ع)

در کافی و ارشاد مفید و غیبت شیخ طوسی و بحار الانوار از امام کاظم (ع) روایت شده که فرمود:

فرزندم علی بزرگترین فرزند من، نیکترین آنان در نظر من، محبوبترینشان برای من میباشد. او در کنار به کتاب جعفر نگاه میکند؛ و هیچ کس جز پیغمبر یا وصی پیغمبر بدان نظر نکرده است.^{۱۷۶}

امامان مکتب اهل البیت به «جامعه» مراجعه میکنند

نخستین امامی که به کتاب امیر المؤمنین (ع) اشاره کرده و از آن سخن گفته است، امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) میباشد. این مطلب در کتابهای کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، معانی الاخبار، و وسائل آمده است، و ما آن را از کتاب کافی نقل میکنیم.

از ابان تغلب^{۱۷۷} روایت شده که گفت:

^{۱۷۴} (۱). بصائر الدرجات ص ۱۵۸ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۶

^{۱۷۵} (۲). کتاب الغیبه نعمانی ص ۱۷۷، بحار الانوار ۴۸/۲۲ ح ۳۴.

^{۱۷۶} (۱). اصول کافی ۱/ ۳۱۱، ارشاد مفید ص ۲۸۵ «الغیبه» شیخ نعمانی ص ۲۸، و وافی ۸۳/۲. و نیز رجوع کنید به بصائر الدرجات ص ۱۶۴ ح ۷ تا ۹

ص: ۱۶۸

از علی بن الحسین (ع) در مورد کسی سؤال شد که در باره مقداری از مال خود وصیت کرده است. [یعنی به طور مبهم وصیت کرده است که قدری از مال مرا به فلان مصرف برسانید، ولی مقدار آن را مشخص نکرده و عبارتی مانند «شیء من مالی» به کار برده است].

آن حضرت در پاسخ فرمود:

«شیء» در کتاب علی (ع) یک ششم محسوب میشود.^{۱۷۸}

و نیز در کتابهای خصال، و عقاب الاعمال و وسائل الشیعه، از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

در کتاب علی (ع) آمده است:

سه خصلت است که دارنده آن نمیمیرد مگر اینکه وبال و زیان آنها را در ایام حیات خود ببیند. آنها عبارتند از؛ سرکشی، بریدن از بستگان و خویشاوندان

ص: ۱۶۹

و سوگند دروغ ...^{۱۷۹}

امام صادق (ع) نیز در مورد اثبات اول ماه با رؤیت هلال به کتاب امیر المؤمنین (ع) اشاره فرموده است.^{۱۸۰}

بجز مواردی که ذکر شد، ما خود سی و نه مورد دیگر از روایتهایی که در آنها دو امام بزرگوار، امام باقر (ع) و امام صادق (ع) از کتاب امیر المؤمنین علی (ع) سخن گفته‌اند به دست آورده‌ایم.^{۱۸۱}

گذشته از اینها مواردی نیز بوده است که همین دو امام بزرگوار عین کتاب امیر المؤمنین را بیرون آورده متن آن را برای برخی از اصحاب خود چون زراره، محمد بن مسلم^{۱۸۲} عمر بن اذینه^{۱۸۳} ابو بصیر، و ابن

^{۱۷۷} (۲). ابان بن تغلب بن ریاح، ابو سعید بکری از موالی بنی جریر است که از امامانی چون حضرت سجاد* و حضرت باقر* و حضرت صادق* روایت کرده است. او به کسانی که از روایت احادیث امام صادق* به سرزنش برخاستند گفته است: چطور به خود اجازه میدهید مرا از روایت احادیث مردی سرزنش کنید که از او سؤالی نکردم مگر این که در پاسخ فرمود: رسول خدا فرمود ...

^{۱۷۸} (۱). کافی ۷/ ۴۰ ح ۱، من لا یحضره الفقیه ۴/ ۱۵۱، معانی الاخبار ص ۲۱۷، تهذیب ۹/ ۲۱۱ ح ۸۳۵، وسائل الشیعه ۱۳/ ۴۵۰ ح ۱.

^{۱۷۹} (۱). خصال شیخ صدوق ص ۱۲۴، عقاب الاعمال شیخ صدوق ص ۲۶۱، وسائل الشیعه ۱۶/ ۱۱۹.

^{۱۸۰} (۲). استبصار شیخ طوسی ۳/ ۶۴، وسائل الشیعه ۷/ ۱۸۴.

^{۱۸۱} (۳). رجوع کنید به معالم المدرستین ۲/ ۳۳۶-۳۳۹.

^{۱۸۲} (۴). ابو جعفر اوقص، محمد بن مسلم بن ریاح طحان، از امام باقر* روایت کرده و مؤلف کتاب "اربعمائة مسئله فی ابواب الحلال و الحرام" بوده است.

وفاتش در سال ۱۵۰ هجری است. قاموس الرجال ۸/ ۳۷۸.

ص: ۱۷۰

بکیر^{۱۸۴} و عبد الملک بن اعین^{۱۸۵} و متعب^{۱۸۶} خواندهاند.^{۱۸۷}

و نیز گاهی دیده شده است که امام باقر (ع) و امام صادق (ع) کتاب امیر المؤمنین را در برابر پیرامون مکتب خلفا گشوده و مطالبی از آن را به ایشان نشان داده‌اند. حدیث زیر مبین همین مطلب است.

نجاشی روایت کرده است که:

عذافیر صیرفی^{۱۸۸} در معیت حکم بن عتیبه^{۱۸۹} به خدمت امام

ص: ۱۷۱

باقر (ع) رسیدند. حکم آغاز سخن کرد و مسائلی را مطرح ساخت و امام با اینکه دیدار حکم را خوش نداشت، او را پاسخ میداد تا این که در مسئله‌های بیش‌تر اختلاف نظر افتاد [و حکم پاسخ امام را نپذیرفت]. در این هنگام امام باقر (ع) روی به فرزند خود کرده فرمود: «پسرم برخیز و آن کتاب علی (ع) را بیاور». فرزند امام فرمان برد و کتابی بزرگ که طومار وار روی هم پیچیده بود پیش روی آن حضرت نهاد. امام آن را گشود و به جستجوی مسئله مورد بحث پرداخت تا آن را بیافت و سپس فرمود:

«این املاء رسول خدا (ص) و خط علی (ع) است».

سپس روی به حکم کرده و فرمود:

«ای ابو احمد تو و سلمه^{۱۹۰} و ابو المقدام^{۱۹۱} به هر طرف که

^{۱۸۳} (۵). میگویند نامش محمد بن عمر بن اذینه بوده که نام پدرش بر نام خودش پیشی گرفته است. وی از اصحاب امام صادق* بوده است. معجم رجال الحدیث ۲۱/۱۳.

^{۱۸۴} (۱). ابن بکیر، ابو علی عبد الله بن بکیر بن اعین شیبانی است. از ثقات میباشد و از امام صادق* روایت کرده است. قاموس الرجال ۵/۳۹۹.

^{۱۸۵} (۲). عبد الملک بن اعین، ابو فراس شیبانی است که از امام باقر* و امام صادق* روایت کرده و در زمان امام صادق* از دنیا رفته است. قاموس الرجال ۱۸۱/۶.

^{۱۸۶} (۳). متعب آزاد کرده، امام صادق* است منصور دوانیقی خلیف عباسی فرمان داد تا او را هزار تازیانه بزنند که بر اثر آن درگذشت. قاموس الرجال ۹/۴۷.

^{۱۸۷} (۴). برای ملاحظه روایات مربوطه مراجعه کنید به معالم المدرستین ۲/۳۳۹-۳۴۳.

^{۱۸۸} (۵). عذافیر بن عیسی خزاعی صیرفی است که از امام جعفر صادق* روایت کرده است. قاموس الرجال ۶/۲۹۵.

^{۱۸۹} (۶). حکم بن عتیبه کوفی است که از امام باقر و صادق روایت نقل کرده است. حکم به سال ۱۱۳ یا ۱۱۴ یا ۱۱۵ در سن شصت سالگی درگذشت. اصحاب صحاح و مکتب خلفا احادیث او را آورده‌اند. قاموس الرجال ۳/۳۷۵، و تهذیب ۱/۲۹۲.

^{۱۹۰} (۱). سلمه بن کهیل، ابو یحیی حصرمی کوفی است. امام باقر و امام صادق را درک کرده است. قاموس الرجال ۴/۴۳۹.

ص: ۱۷۲

میخواهید، به شرق و به غرب بروید به خدا سوگند علمی از این مطمئنتر که نزد ما خانواده است و جبرئیل بر ما فرود آورده، نزد هیچ کس دیگر نخواهید یافت».^{۱۹۲}

دوازده امام اهل البیت (علیهم السلام) گاه میشد که حکم مسئلهای را از کتاب امام علی بن ابی طالب (ع) میگفتند و به کتاب امام تصریح میکردند و گاهی نیز همان حکم را بدون این که نامی از کتاب امام علی (ع) ببرند بیان میداشتند که ما این مطلب را در کتاب «معالم المدرستین»^{۱۹۳} شرح دادهایم.

از همین روست که تمامی احادیث اهل البیت (علیهم السلام) را سندی واحد است، و احادیث آنها با هم از یک ریشه برخاسته، و از یگانگی کامل با هم برخوردارند.

هشام بن سالم^{۱۹۴} حماد بن عثمان^{۱۹۵} و دیگران روایت کردهاند

ص: ۱۷۳

که ابو عبدالله امام صادق (ع) فرمود:

حدیث من حدیث پدرم میباشد؛ و حدیث پدرم، حدیث جدم. و حدیث جدم، همان حدیث حسین است. و حدیث حسین، حدیث حسن است؛ و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، حدیث رسول خدا؛ و حدیث رسول خدا، سخن خدای عزوجل می باشد.^{۱۹۶}

و از همین جهت بود که امام باقر (ع) در پاسخ جابر بن عبد الله - که از حضرتش خواسته است: هر وقت برایم حدیثی بیان میفرمایید، اسناد آن را هم برایم بگویید - فرمود:

پدرم، از جدم از رسول خدا از جبرئیل از جانب خدای عز و جل برایم چنین حدیث کرد. و هر حدیثی که من برای تو میگویم، همین اسناد است.^{۱۹۷}

^{۱۹۱} (۲). ابوالمقدام، ثابت بن هرمز آهنگر پارسی است. امام باقر و امام صادق را درک کرده است. او، و سلمه از "تبریه" بودند که مردم را به ولایت علی* دعوت میکردند. در حالی که امامت ابو بکر و عمر را نیز قبول داشتند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را دشمن میداشتند. اینها معتقد به خروج با اولاد علی بن ابی طالب* بوده در این راه امر به معروف و نهی از منکر هم میکردند و هر کدام از اولاد علی* را که بر حاکم زمان میشورید و خروج میکرد. امام میدانستند. قاموس الرجال ۲/ ۲۸۷ - ۲۸۹.

^{۱۹۲} (۱). رجال نجاشی ص ۲۷۹

^{۱۹۳} (۲). معالم المدرستین ۲/ ۳۴۴

^{۱۹۴} (۳). هشام بن سالم، ابو محمد جوالیقی کوفی است. از امام صادق روایت کرده و کتابی نیز تألیف کرده است. قاموس الرجال ۹/ ۳۵۷

^{۱۹۵} (۴). حماد بن عثمان فزاری از امام صادق و امام کاظم و امام رضا روایت کرده است. قاموس الرجال ۳/ ۳۹۷.

^{۱۹۶} (۱). کافی ۱/ ۵۳، ارشاد مفید ص ۲۶.

^{۱۹۷} (۲). امالی مفید ص ۲۶.

و از همین روی بود که ابو عبد الله امام صادق (ع) به «حفص بن

ص: ۱۷۴

بختری»^{۱۹۸} فرمود:

آنچه از من شنیده‌ای می‌توانی آن را از جانب پدرم روایت کنی. و آنچه را که از من شنیده‌ای مجازی تا از جانب رسول خدا (ص) روایت کنی.^{۱۹۹}

و شاعر در همین زمینه چه نیکو سروده است که:

و وال أناساً قولهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

یعنی: پس دوستی و پیروی کسانی را پیشه کن که گفتار و حدیث آنان چنین است: جد ما، از جبرئیل، از خداوند متعال روایت کرده است.

تا اینجا مشخص ساختیم که ائمه اهل البیت (علیهم السلام) عملاً چگونه امت اسلامی را آگاه می‌ساختند که ایشان وارثان پیغمبر در علوم و معارف اسلامی هستند و این علوم را علی (ع) به خط خود و املاء رسول خدا (ص) در کتابی ویژه مدوّن ساخته است.

۲۰۰

^{۱۹۸} (۱). حفص بن بختری بغدادی، در اصل کوفی، از جمله اشخاصی است که از امام جعفر صادق* روایت کرده است و دارای کتابی نیز می‌باشد. قاموس

الرجال ۳/ ۳۵۵

^{۱۹۹} (۲). وسائل اشیعیه ج ۳/ ۳۸۰ ح ۸۶، کتاب القضاء ج ۱۸/ ۷۴ ح ۸۶ ط بیروت دار احیاء التراث العربی.

^{۲۰۰} عسکری، مرتضی، ولایت علی (ع) در قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) در پاسخ به نوشته شیخ ابو سلمان، ۱ جلد، دانشکده اصول دین - قم، چاپ: هشتم، ۱۳۸۹ ه.ش.